



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : بیستم

مارچ 2026 میلادی مطابق حوت 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. اعلامیه جبهه مردم افغانستان «جما» بمناسبت هشتم مارچ
2. به مناسبت سوم حوت 1358 خورشیدی ، سالروز قیام مردم کابل !
3. جنگ ارتجاعی ، امپریالیستی و سراسیمه گی توده افغانستان !
4. جایگاه واقعی هشتم مارچ در تاریخ جنبش انقلابی زنان
5. روح استوار میهن
6. بهار وطن
7. پیام رفیق ابراهیم عزیزاده، دبیر اول کومه‌له، به مردم کردستان
8. آسیب شناسی دیالکتیک فرصت طلبی و پیوند آن با ریفورمیسم
9. شعر از نادیا انجمن
10. شعر از بانوایما نیایش
11. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
12. آنگلا دیویس
13. به یاد برادر گمشده و بی مزارم ! اشرف "خالقی"
14. فاشیزم
15. نفت بر آب، آتش در سیاست
16. روز زن !
17. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
18. اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان
19. پاسخ به پرسش های دانشجویان و علاقمندان جریده مسیر
20. اعلامیه جبهه مردم افغانستان «جما» در مورد جنایات وحشیانه حملات هوایی و راکتی پاکستان
21. تجلیل از نوروز
22. «کی‌جی‌بی در افغانستان»
23. پروژہ ی امپراتوری آمریکا بازی شیطان جلد اول



1

اعلامیه جبهه مردم افغانستان «جما»

بمناسبت هشتم مارچ روز همبستگی زنان !

زنان و نقش آنها در جامعه دردمند و اسیر در
چنگال هیولای بنام طالب !

بدون شرکت زنان هیچ جنبش و انقلابی به پیروزی نخواهد
رسید. " و .ا.ل"

مردم و جامعه مردسالار در اکثر نقاط جهان تحت تسلط سه
سیستم و نیروهای اهریمنی قرار دارند. قدرت سیاسی،
قدرت قبیله ای و قدرت مذهبی، اما زنان در افغانستان زیر
چهار سلطه سیستم قدرت اهریمنی هستند ؛ یعنی سیستم و
قدرت سیاسی حاکم بر جامعه ، سیستم و مناسبات فرتوت
قبیله ای، سیستم و درجه نفوذ دین در جامعه ، سیستم و
مناسبات اقتصادی در حیطه فامیل (شوهر برادر، پدر،
خسرو ...) این چهار سیستم و نیروی اهریمنی در جامعه
ما مانند، چهار زنجیر یا میخ است که بر دست، پای و فرق
زنان شجاع افغانستان انداخته و کوبیده شده است؛ که در
مجموع معرف چهره واقعی نظام و جامعه اشغال شده
افغانستان می باشد. نا گفته نباید گذاشت که کارگران ،
دهقانان و توده های زحمتکش نیز از این غل و زنجیر
استبداد مبرا نبوده است .

بدین لحاظ اگرما مسئله زنان کشور خود را کاملا همان
مسائلی بدانیم که برای زنان کشورهای پیشرفته غرب و
حتی بسیاری از کشورهای جهان سوم مطرح است، یوا
گویی ای خواهد بود که در بهترین حالت پاره ای کمی از
واقعیت های زنان جامعه ما را بیان خواهد داشت. البته
مسئله زنان در تمام کشورها حتی کشورهای سوسیالیستی

وجود دارد اما باز هم مسئله زنان آنها مانند سایر مسائل
انقلاب آن کشور ها، با مسئله زنان و انقلاب افغانستان
تفاوتهای فراوان و بارزی داشته، در سطح معینی مطرح
میشود و نباید هر دو را با هم یکی گرفت.

زنان ما به اندازه عقب افتادگی وحشتناک اقتصادی و
اجتماعی کشور ما، زیر ضد انسانی ترین ستمها بسر می
برند. ما باید به مسئله زنان کشور خویش برخورد مشخص
داشته باشیم تا بتوانیم در جهت راه حل آنها هم گامهای
موثر برداریم.

نقش زنان در بر افکندن قدرت سیاسی ، از آنجا که نفوس
آنها تقریبا نصف نفوس جامعه را تشکیل می دهد قابل تأمل و
محاسبه است، بعلاوه از فاکتور نفوس، از جهات دیگر نیز
نقش زنان در جنگ رهایی بخش و سایر جنگ ها از اهمیت
خاصی برخوردار است.

زنان افغانستان در طول تاریخ تحت سلطه ظلم و ستم
مضاعف مجذور از جوانب حاکمان و رژیم های فاسد و
مستبد تحمیلی و وارداتی ، سیستم و مناسبات فرتوت
فئودالی و قبیله ای، فرهنگ مسلط گور اندیش دینی در طول
چهار ده سده و عقب ماندگی مناسبات خانوادگی که ناشی از
حاکمیت های قبیلوی و رژیم های فاسد در درازنای زمان
قرار داشته و تا هم اکنون موجود بوده است. این چهار
سیستم اهریمنی درارتباط زنجیره ای با هم قرار دارند، و
یکی متمم دیگر خود هستند. رمز و راز استمرار و بقای این
رژیم های مزدور و مفسد در همین ارتباط زنجیره ای شان
نهفته است .

بنابراین ؛ زنان افغان برای بدست آوردن حقوق انسانی خود
نباید، فراموش کنند که، تنها به جنگ و جدل روزمرگی در
داخل فامیل نمی توانند حقوق خود را بدست بیاورند، و نباید
فریب وعده های چرب و گرم مقامات و سیستم های
امپریالیستی را تحت نام حقوق زن و حقوق بشر بخورند.
برای بدست آوردن آزادی کامل و رهایی از بند این چهار



زنان آگاه افغانستان در طول تاریخ خدمات ارزنده را انجام داده اند، بالاخص در پنج دهه گذشته دوشادوش مردان در نبردهای رهایی بخش و جنگ های تحمیلی رول بسیار مهم داشتند، به گونه مثال، در زمان حاکمیت رژیم کودتای ثور 1357 با وجود اینکه زنان تحت ظلم و استبداد و فشارهای چندین جانبه بودند؛ زنان افغان در اخفاء اسناد مهم، در اخفاء مبارزین، در تأمین رابطه ها، در پیام رسانی بین جبهات، در سرپرستی فامیل ها و اعاشه و اباته آنها، در تداوی زخمی ها و دهه ها عمل دیگر، رول ارزنده و فعال داشتند.

در سگ جنگی های تنظیمی جمهوری اسلامی و جنگ های داخلی آنها باز هم این زنان بودند که بار این جنگهای تحمیلی در بالای شان هایشان سنگینی میکرد. بطور مثال در کابل؛ راکت پرانی های که اکثراً باعث کشتار، زخمی، معلولیت و معیوبیت اعضای فامیل میشد و سرپناه های شان را به ویرانه ها و مخروبه های وحشتناکی مبدل نموده بود، در بعضی نقاط این سادیست های تنظیمی به عفت و ناموس مردم نیز بشکل گروهی و انفرادی تجاوز نمودند. با انهم زنان شجاع و قهرمان افغان دست از مقاومت نکشیده و برای بقاء اولاد های یتیم، معلول و معیوب خود با جرات و شجاعت مانند یک شیر زن برای تهیه لقمه نانی ده ها کیلومتر را پای پیاده می پیمودند تا یک سیر آرد، یک بشکه روغن، و سایر نیازمندی ها مواد اولیه خود را از چهاراسیاب، میدان شهر، تنگی لندنر و سایر نقاط با گذشت از صد ها موانع، پوسته ها، زنجیرها، توطنه و کمین سپاهیان الله بطور مخفی برای نفقه فامیل خود تهیه می نمودند، این کار بدون قربانی، ساده وآسان نبود، شدت توهین، تحقیر، بی حرمتی طاقت فرسای آن را تنها زنانی می دانند و درک میکنند که در عمل تجربه نموده اند.

در دور اول رژیم طالبان نیز این بار های کمرشکن و استبداد جنسیتی از بالای شان ه های این زنان شجاع کم نشد؛ بلکه

زنجیر اسارت باید مصمم، منسجم و آگاهانه عمل کنند. وقتی میگویم که آگاهانه عمل کنند، منظور ما این نیست که فحاشی، مسافه و عربده جوی کنند و خود را آلت دست و بازیچه اعمال شوم دیگران سازند. در بدل اندک هدیه، رشوه و وعده های سرخرمن، خود را لاج نمایند، و در نهایت مجبور به پرداخت باج به باجگیرهای حرفوی شوند و تا پای عمر ندامت بکشند و اسیردام بمانند. هدف ما از مصمم، منسجم و آگاهانه کاملاً مشخص است. مصمم به معنی با عزم، پراستقامت، قاطع استوار و پایدار به امر مبارزه بر ضد ظلم و استبداد سلطه ظلم و ستم مضاعف مجذور؛ منسجم به معنی انسجام یافته، ساختاریافته، پیوسته، سیستماتیک، مدون، نظام مند، یکپارچه و هماهنگ؛ آگاهانه به معنی خودآگاهی با توجه به تعبیر کلی آن (شناخت انسان از کل هویت او) شامل شناخت انسان از ویژگیها، تفاوتها و شباهت های انسان با دیگران و شناخت عوامل مؤثر بر آن (شناخت خود، دیگران و حقوق متقابل. مزایا و معایب همه چیز خواهی) است.

خودآگاهی یعنی آگاهی و هوشیاری بر خود. یعنی اینکه خود را با جزئیات هر چه بیشتر بشناسیم و بر خود آگاه شویم. خودآگاهی اولین مهارت هوش هیجانی و اساس رسیدن به کنترل رفتار است. با رسیدن به خودآگاهی ما به درک شفاف و صحیحی از شخصیت خود، نقاط ضعف، نقاط قوت، افکار، باورها، انگیزهها، هیجانات و سبک ارتباطی خود می رسیم. بسیاری از مردم می گویند و فکر می کنند که خود را می شناسند اما زمانی که قدم در راه آگاهی بر خود می گذارند متوجه می شوند که اصلاً خود را نمی شناسند و جالبتر اینکه هر چه پیش می روند بیشتر پی به عدم شناخت از خود می برند. رسیدن به آگاهی سیاسی و تفکر انسانی چیزی نیست که در چند روز، هفته و یا یکی دو ماه کسب شود. برای رسیدن به آگاهی سیاسی و درک مسائل اجتماعی نیاز به مطالعه، آموختن از تجارب گذشته و تطبیق خلافتان ان در عمل ضروری پنداشته میشود.



بندوبار و مبتذل غربی تحت نام دفاع از دموکراسی، حقوق زن و حقوق بشر نموده، که باعث هتک حرمت و خدشه دار شدن هويت و جنسیت زنان افغان در سطح ملی و بین المللی شده اند. با معتاد سازی شان به دالر های باد آورده امریکا و ناتو عده زیادی را تحت نام هنرمند، تجارت پیشه، رقاص، قچاقبر، مافیای مواد مخدر، دلال و کمیشن کار .. ساختند. و تعدادی را در پست های فرمایشی و اختصاصی در ادارات و موسسات دولتی گماردند، تا عنداللزوم در محافل و شب نشینی های شان پایکویی و رامشگری نمایند و محافل شان را گرم نگه دارند. چنانچه شبانه مهریار خود گفته است که برای گرم کردن یک شب محفل در ارگ ده هزار دلار بدست میاورد. (اسناد آن در یوتیوب موجود است)

تعداد کثیری از بانوان جوان و نوبالغ را در حلقه مافیایی ارگ زیر نام "پروژه پروموت" که از جانب رولا غنی و زهره یوسف مدیریت میشد و بودجه آن از جانب امریکایی ها پرداخت می شد جمع نموده بودند.

(پروژه پروموت (promote) ظاهراً یک برنامه پنج ساله بود. که از سال 2014 میلادی از سوی اداره توسعه بین المللی آمریکا (USAID) برای توانمندسازی و ارتقای ظرفیت زنان افغانستان با هزینه 280 میلیون دالر، راه اندازی شده بود. در ظاهر امر هدف از این پروژه توانمندسازی زنان در عرصه رهبری، مدیریت، اقتصاد و تجارت و آموزش و پرورش و بهبود وضعیت زندگی حدود ۷۵ هزار زن در افغانستان؛ از طریق کاریابی و زمینه سازی برای اشتغال آنها در دولت و نهادهای خصوصی بود.

اداره بازرسی ویژه آمریکا در امور بازسازی افغانستان (سیگار) در سال ۱۳۹۷ که سه سال از عمر این پروژه گذشته بود، گزارش داد که این پروژه ناکام بوده است و پول مالیه دهندگان آمریکا، حیف و میل شده است. این پروژه تحت نظارت دفتر بانوی اول افغانستان اجرا می شد و پس از نشر گزارش ها در مورد ناکامی آن، بسیاری از شهروندان

بر شدت آن افزوده شد. پاداش طالبان برای زنان افغان توهین، تحقیر، شکنجه، سنگسار، شلاق زدن در محضر عام، قصاص و... .

و بر علاوه آنان تاکید نموده اند که، زنان باید بدون محرم شرعی از منزل بیرون نه روند، زنان باید حجاب اسلامی را مراعات نمایند، زنان حق کار کردن در ادارات و موسسات را ندارند، زنان حق انتخاب شوهر و پوشش لباس را ندارند، برای زنان ناقص العقل، سیاه سر، عورت، سپین سر و و را دادند.

در رژیم جمهوریت قلبی تحمیلی ساخت استراتژیست های آمریکایی در "بن" تحت نام دموکراسی؟! آزادی بیان؟!، دفاع از حقوق بشر؟!، حقوق زنان؟!، به اصطلاح تکنوکرات ها و دموکرات های دیسانتی دامهای فریبنده ی را فرا راهی زنان افغان گسترده. تا با اغفال ذهنیت های جامعه جهانی تحت نام شعارهای فریبنده و با روی صحنه نگهداشتن زنان و بانوان جوان دسترسی به پروژه های کلان پیدا کنند و از جانب دیگر سعی و تلاش شان برای راضی نگهداشتن و تامین خواسته های نامشروع باداران شان بود که باید برآورده ساخته میشد.

طوری که دیده می شود رژیم های مفسد و مزدور منش بجای پاداش و ارج گذاری از این همه فداکارهای و رشادت های زنان، آنها را نادیده گرفته ناقص العقل، سیاه سر، عورت، سپین سر و...، خطاب نموده، و از تعدادی محدودی آنها بصفت پرستوها های خوش خط و خال در پروژه های استعماری برای مقاصد خاص استفاده نموده و آنها را برای جهانیان نماد از زنان شجاع و قهرمان افغانستان معرفی نمودند. زنان و بانوان جوان را بجای اینکه زمینه تحصیل و فراگیری علوم و فناوری های عصر جدید را برایشان مساعد سازند و مطابق استعداد و توانایی هایشان به کارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی بگمارند، برعکس ترغیب و تشویق بطرف فرهنگ و آزادی های بی



باشند، در خدمت مردان دلال بی حیای حکومتی قرار گرفته و بصفت برده جنسی ارگ نشینان و قوماندان ها و جنرالان نیروهای اشغالگر می شدند .

«پرموت یعنی استخدام دختران از سن 14 ساله الی 22 ساله برای ترویج فحشا توسط بی بی گل»

هرچند از زمان تشکیل حکومت آمریکایی در افغانستان، تلاش ها بر این بوده است تا دختران پاکدامن این سرزمین را از خانه ها به بیرون کشانده و به دامان هوس بازان جنسی بیندازند، اما این نقشه آنان با درایت بسیاری از روشنفکران و کارکنان اجتماعی در مقاطع مختلف نقش بر آب گردیده است ولی متأسفانه این طرح پلید آمریکایی از روزنه های دیگری وارد خانه های مردم گردید و دختران و زنان با حیای خانواده ها را به بهانه های مختلفی از جمله زندگی در سایه دموکراسی و رفتن بسوی ترقی و روشنفکری، جهانی شدن مود و فیشن، فریب داده وارد ارگان های دولتی و موسسات خصوصی گردانیدند. با ایجاد زمینه های ورود زنان پاکدامن این سرزمین به ادارت دولتی و موسسات خصوصی، نحوه استخدام و بکار گرفتن اکثر آنان منوط به ارضای هوای نفسانی روسا و مدیران و کارمندان ادارات و موسسات گردید و اینگونه جامعه شریف و با حیای ما پا به دنیای فساد و فحشا گذاشت و کنترل کانون گرم خانواده را بر آنان کمرنگ کرد و آنان را تطمیع دالر های آمریکایی نموده و فساد را در سطح ادارات و موسسات همگانی ساخت. این روند را شعبده باز مشهور بنام حامد کرزی با درایت خاص خودش و نقشه های از پیش تعیین شده آمریکایی به پیش برد تا جایی که علاوه بر ترویج فساد در ادارات و موسسات، حتی پای دختران هموطن ما را به پایگاه های آمریکایی باز نموده و زنان این سرزمین را به عنوان تحفه به پایگاه های خارجی ها فرستاد. در دوره غنی با تخصیص بودجه های میلیونی دفتر

افغانستان انگشت انتقاد خود را به سمت دفتر رولا غنی بلند کردند. شهروندان افغانستان از مصرف بی رویه پول های این پروژه تحت دفتر بانوی اول و به اهداف نامشخص، انتقاد کردند و این دفتر را متهم به فساد چندین میلیون دلار پول این پروژه کردند.

از دید ما بعکس گزارش "سیگار" این پروژه در تطبیق اهداف شوم و نهانی اشغالگران آمریکایی تا حدود زیاد موفق بوده و با این دام گستردن ها توانستند تعداد از زنان و بانوان جوان ما را به دام و تله خود به اندازند. بطور نمونه یک نگاهی به این ارقام و اهداف کنید تا معلوم شود که این پست فطرتان در حق زنان و دختران افغان چی جفا و خیانت که نکردند (75) هزار دختران نو بالغ و نوجوان را در زیر چتر پرموت تحت نظر دلالان چون بی بی گل (رولا غنی) ، زهره یوسف ، فضلی ، محب و داود سلطان زویی که حین رابطه جنسی در آگوست سال 2020 روز دهم محرم در بلاک عمر گلستان مکرویان سوم توسط مردم بازداشت شد . داود سلطان زوی از تفاله ها و کارمندان اسبق رژیم کودتای هفت ثور است که گفته می شود یکی از طیاره دزدان مشهور افغانستان است. او در دوران جمهوریت قلابی به پاس ارائه خدمات دلالی و ناموس فروشی و سرویس دهی به مشاورین خارجی و اراکین ارگ بمقام شاروال کابل گماشته شد. و انبوهی از خیانت ، دزدی و فساد دگر در این زمان ضم دوسیه این دزد اوباش شد بشمول تخریب سینمای پارک .

افشاگری از ویدا ساغری در مورد فساد اخلاقی مریم سما یک ماچ بده، تمام امکانات را در اختیار می گذارم. یعنی در بدل یک ماچ یا بوسه تمام امکانات را در اختیار قرار می دهیم . دختران جوان و خوش صورتی که باید بفکر سهم گیری فعال و مثبت در پروسه تولید ، مسایل سیاسی ، اجتماعی ، تعلیم و تربیه ، تشکیل خانواده و تربیت نسل آینده



از حجره تعویذ نویسی ملا رسول لندی تا دهلیزهای تنگ و تاریک ارگ ریاست جمهوری ادامه داشت. در ابتدا احمدزی مشاور ریاست جمهوری این موضوع را افشا کرد و بعداً مریم وردک مرچ و مساله اش را زیادتیر کرد و گفت که بسیاری از پست های حکومتی در قبال سکس به زنان داده می شد. بطور نمونه، جگر جنرال ها، زازی ها، ماری ها، مریم ها، کوفی ها، آریانا ها، شبانه ها، عزیزی ها و.. مصداق این پدیده شوم و ننگین است.

این فرهنگ مبتذل در نهاد های کمیته ملی المپیک، سکتور خصوصی، موسسات تعلیمی و دانشگاه ها نیز بکثرت دیده شده است. حتی در اطلاعیه های استخدام انجوها و موسسات داخلی و خارجی آثار و علایم آن مشهود است که دختران بین 18 تا 24 سال را در اولویت استخدام شان قرار می دادند.

قانون «سکس در بدل چوکی» تنها خاص ارگ نبوده است، بلکه در ادارات رده پایین و در سطح ولایات نیز همین آش است و همین کاسه. ما شخصاً بانوانی را می شناسم که توانایی نوشتن یک جمله را بدون اغلاط املائی نداشتند. اما به راحتی از پروسه امتحان موفق برآمده و در کرسی های مهم در وزارت های و دوایر دولتی لمیده بودند. قانون سکس برای گرفتن پروژه ها به یک حربه و ابزار بسیار اثربخش، تاثیرگذار و سودبخش را نمیتوان نادیده گرفت. تعداد به اصطلاح انجوهاى زنانه با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر میشد و از برکت سرویس های سکس بازار این انجوها بسیار گرم و پر رونق شده بود.

همانطور که فساد اداری افغانستان را در صدر کشورهای فاسد جهان قرار داد موازی با آن در تمام ادارات دولتی فساد اخلاقی مروج بوده هست. دروزارت داخله، دروزارت دفاع، خارجه، مالیه، معارف، تحصیلات عالی، تجارت، زراعت،

یهود زنی بنام بی بی گل (بانوی اول) این روند سرعت بیشتری بخود گرفت و استخدام و بکارگیری دختران جوان زیر دست مردان هوسباز (اکثراً) از غرب بازگشته شدت یافت تا آنجا که مشاور پیشین اشرف غنی خونش به جوش آمده و موضوع سکس در خدمت چوکی و قدرت را در ارگ برملا ساخت و طی مصاحبه های تلویزیونی رسماً این سیاست را به باد انتقاد گرفت.

به گزارش شبکه اطلاع رسانی افغانستان (afghanpaper) حبیب الله احمدزی مشاور پیشین امنیت ویژه رییس جمهور می گوید که درباره رشوه گیری جنسی و ترویج فحشا در ارگ ریاست جمهوری اسناد دارد و حاضر است این اسناد را همگانی سازد. احمدزی، در گفتگو با رسانه ها ادعا کرد در ارگ ریاست جمهوری کسانی هستند که از زنان در بدل مقرری آنان در پست ها رشوه جنسی می گیرند. جنرال حبیب الله احمدزی، مجدداً تاکید نمود که حلقه ای مشخصی در ارگ فحشا را ترویج می کند و او از این گفته هایش یک متر هم عقب نشینی نمی کند و بالای ادعای خود شک ندارد و اگر تحقیقات در این مورد آغاز شود، او مدارک و اسناد خود را در اختیار هیات تحقیق قرار خواهد داد. (به گفته خودش)

مریم وردک؛ مشاور پیشین شورای امنیت ملی و کارشناس امنیتی هم این موضوع را تایید کرده است. او در مصاحبه با یک رسانه هندی گفته است که حرف های آقای احمدزی واقعیت دارد و در ارگ در بدل سکس برای بانوان جوان چوکی داده می شد.

بلی؛ از نمونه های ترویج فاحشه گری تن فروشی در ارگانهای و نهادهای نظامی، ملکی اردو، پولیس، شورا و پارلمان، دوایر دولتی و موسسات نام نهاد خیریه، دستگاه های پروپاگاندا و بلندگوهای تصویری، موسسات تحصیلی، دانشگاه ها و ورزشگاه ها و.. بطور خلاصه: بازار سکس



شب خیمه بازی که در پست های دولتی به طوری سمبولیک و در نهادهای به اصطلاح مدنی بنام دفاع از حقوق زنان و اطفال، معاش بگیر «آن جی او» های وابسته به جهان سرمایه و سازمان های استخباراتی آنها که مدام از عقب بلندگوهای امپریالیستی بنام حقوق زنان گلو پاره می کنند، اینها عروسک های سرخاب و سفیداب شده ای بیش نیستند، اینها برای پخش فرهنگ ابتذال تحت نام دموکراسی و حقوق بشر استخدام شده اند و در خط خدمت به اشغالگران آمریکایی و مدافعین دروغین دموکراسی و حقوق بشر کار می کنند، وظیفه اینها جز ترویج فرهنگ فحشا و به ابتذال کشیدن جامعه و قشر باتوان جوان جامعه چیزی دیگری نیست. از ابتدای دهل و سرنای بنام دموکراسی توسط اشغالگران آمریکایی و حامیانشان تحت نام دموکراسی و حقوق بشر زده شد تا کنون هزار ها معضل و مشکلات خانوادگی و فامیلی در سطح شهر ها و بالاخص در کابل با جمعیت بیشتر از شش میلیون آن افزوده شده است. هزاران فامیل از برکت این دموکراسی قلابی در آتش خصومت ورزی بین هم دست به قتل و قتل زده و هزاران دوسیه های دعوی حقوقی زنان مبنی بر خشونت خانگی و طلاق از اثر تحریکات بی جا و بمورد؛ به اصطلاح این فعالین حقوق بشر و زنان، در مفسد ترین دستگاه قضایی دنیا در گردش و دوران، به نفع و سود سارنوال، قاضی و اما در تحمیق و مسخره کردن زنان، مزین میز ها و الماری های دفاتر این شیادان تاریخ است، که برای مسنولان، سارنوالان و قضات مانند یک فابریکه چاپ بانک نوت و منبعی برای تامین خواهشات جنسی بوده است.

زنان در شهر های بزرگ و بالاخص در کابل تحت انواع ستم و ظلم قرار دارند، خشونت های خانگی، چالش های امنیتی، چالش های تحصیلی، فقر گسترده، بیکاری، آزار و اذیت خیابانی، آلوده بودن دستگاه های دولتی به فساد اخلاقی، رسم و رواج های مزخرف و مصارف گزاف عروسی،

محاکم عدلی و قضایی. و..در سراسر دولت فساد حکمروایی داشته است.

با این حال در سال های پسین تعدادی از نهادهای حامی زنان از حضور نسبتاً خوب زنان در ادارات دولتی ابراز خرسندی و امیدواری کرده اند. اما واقعیت این است که بانوانی که نه به اساس لیاقت و شایسته سالاری بلکه به اساس قانون «سکس در بدل چوکی» در بدنه دولت حضور می یافتند، جزء ایفای نقش سمبولیک هیچ کار دیگری از پیش برده نمی توانستند. حضور چنین بانوانی در ساختار نظام مایه خوش حالی نه بلکه بیشتر مایه تاسف و سرافکندگی است.

اما قشر حقیقی زنان افغان را زنانی که در بیرون از شهر های بزرگ و در دهات و قریه جات زندگی میکنند و اکثریت جامعه زنان افغان را تشکیل میدهند را نباید فراموش کرد. علاوه بر زنان شهری، زنانی که در دهات زندگی می کنند، بچشم دید شخص خودما به مراتب مصروف کاری های شاقه فیزیکی نسبت به زنان که در شهر ها زندگی می کنند هستند، بته آوردن از کوه، چوب شکستادن، امور طویله حیوانات، پختن غذا، تنور نان، لباسشویی، صبح وقت بیدار شدن آبرگرم کردن برای وضو مرد ها، کمک در امور کشت و کار، و از همه بدتر بصفت ماشین چوچه کشی آقایان باید همه ساله آماده تولید نسل باشد، در بعضی مواقعی به بدل دادن بخاطر جرم ناکرده؛ قربانی جرم و جنایت مردان خود می شوند، حتی در بعضی از جغرافیای ما مانند حیوان در بازار به فروش می رسند، از حق تعلیم، از حق رفتن به خانه اقارب و خویشاوندان، از حق تصمیم گیری در مورد تقسیم کارها، از حق تصمیم گیری در مورد صحت و سلامت خویش و از حق تصمیم گیری در کوچکترین امور و مسائل مربوط به خودش، در بعضی مناطق کاملاً و در بعضی مناطق قسماً محروم هستند. اما وضعیت زنان شهری هم میانه بهتری از آنها ندارد. به استثنای چند چهره مضحک و عروسک های



مبارزاتی زنان شجاع افغان را در گرو منفور ترین قشر یعنی طالبان وحشی گذاردند.

بیشتر از چهار سال میشود که طالبان با وقاحت تام در تمام عرصه های زندگی خصوصی و اجتماعی زنان مداخله نموده و تمام عرصه های زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، تعلیمی و آزادی های فردی و جمعی آنها را تحت کنترل شدید قرار داده است. این سیاست قرون اوسطانی طالبان اثرات بسیار بد بالای زنان (به ویژه قشر جوان) که نیم از پیکر جامعه ما را تشکیل میدهند، نموده است. ما روزانه شاهد دره زدن ها، سنگسار ها، زیر دیوار کردن ها و ده ها نوع شکنجه های صحرایی دیگر زنان در ملا عام هستیم. ترویج فحشهای اینترنتی یکی دیگری از پدیده های بسیار خطرناک میباشد، که در این برهه زمانی به کثرت دیده میشود و با گذشت هرروز بران افزوده شده و میشود. با تاسف تعداد بانوان که از اثر قیودات بیش از حد و حصر که برایشان وضع شده بناچار به طرف این پدیده شوم رو آوردند، زندانی نمودن بانوان در چهاردیواری خانه ها بعلاوه مشکلات اقتصادی، سلب آزادیهای فردی آنها از جمله دلایل ترویج این پدیده شوم می باشد، دوستان که در بیرون از کشور زندگی میکنند شاید از طریق مسنجر، واتساپ، و... روزانه متوجه پیام ها و درخواست های این چینی بوده باشند. تقاضای کمک مالی در مقابل عریان سازی بدن، نمایش اندام و انجام هر نوع حرکات و... بطور آنلاین و زنده.

یکی دیگری از این پدیده های شوم طالبانی چند زنی و تعدد زوجات می باشد، این پدیده از جانب طالبان به یک امر کاملاً عادی مبدل شده است. هر آن زن یا دختری را که آنها بخواهند در تصاحب خود درآورند، بدون در نظر داشت هر نوع مخالفت و موانعی شرعی، اجتماعی، سنتی، عرف و عنعنات ملی و... با تکیه بر زور تفنگ و تهدید به مرگ طرف مقابل آن را در تصاحب خود در میاورند. همه

تسلط اندیشه مردسالاری و دین باوری مفرط در مورد حجاب و عفاف زنان باعث شده است. که زنان کمتر توجه به آموزش و مسائل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی نمایند. و جبراً مانند شمع در تاریکی چهار دیوار خانه ها که بیشتر شباهت به زندان های انفرادی دارد؛ تا پای عمر بسوزند و بسازند. تعداد زیادی از زنان ناگزیر گاهی با صبر و شکیبایی تحمل سلب حقوق شان را، گاهی توام با خشونت و طغیان مملو از رنج و درد ها استخوان سوز بکشند و در چهاردیواری خانه ها محبوس و بازیچه هوسرانی مردان شوند.

بر علاوه، زنان که در طول بیشتر از چهار دهه عزیزان خود را از دست داده اند، شوهر، برادر، پدر، پسر... و سرپرستی فامیل و ایتم بدوش شان از بابت سیاست های ناسالم حکام فاسد و مزدور منش و مداخلات اشغالگران و تحمیل جنگ های خانمانسوز، جبراً بالای شان تحمیل شده است. افزون بر آن از اثر تولید و عرضه مواد مخدر و نشه آور که جز از پروژه های استعماری آمریکا بوده است، صد ها هزار جوان ما به معتادان و مریضان خانه بدوش مبدل شده اند، که فشار بیشتری را بر شانه های فامیل ها و به ویژه زنان افغان روز تا روز افزوده است. ده ها هزار طفل واجد شرایط مکتب رو و آماده تحصیل و فراگیری دانش و فناوری، برای کمک به مادر بیوه خود از صبح تا شام مصروف جمع آوری برگها و خاشاک از زباله دان ها، اسپند چی، موتورشوی، تکدی، سگرت فروشی و تعداد هم در خدمت باند های تبهکاران استخدام شده است. سطح گراف بلند جرایم جنایی در کشور مؤید این ادعا است.

زنان در این برهه از زمان بیشتر قربانی سیاست های اشغالگران آمریکایی و ایادی داخلی آن ارگ نشینان و سپیدار نشینان شده اند، و یک بار دیگر این غولهای وحشی ضد بشریت طی امضای یک قولنامه ننگین در دوحه قطر بطور هدفمند و برنامه ریزی شده هستی و هویت



مشت نمونه خرور در فوق تذکر داده شده به صراحت گفته میتوانیم که اینها در مقابل پول و شهرت طلبی از فامیل، شوهر، اطفال، برادر، پدر، عفت و عصمت و شرف خود گذشته اند. ادعای مبارزه برای بدست آوردن حقوق زنان یک ترفند شیطانی و یک فریب کامل اینها میباشد. اینها نه تنها قابل اعتماد و اطمینان نیستند؛ بلکه دشمنان واقعی حقوق زنان و دلان حرفوی عفت و عزت زنان هستند، که باید هویت شان برای همگان افشا شود.

بدون اشتراک فعال شما زنان افغان و قهرمانان

واقعی که در تحت سلطه طالبان همه روز زیر

تازیانه و شلاق این هیولاهای وحشی درد و رنج

میبرید؛ در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی، افغانستان در چندین دهه

دیگر نیز توان قد بلند کردن را نخواهید داشت.

زنان افغان و توده‌های زحمتکش مردم افغانستان

جز لاینفک هم اند، درد مشترک، آرمان مشترک

دارند. پس برای مداوای این درد بزرگ باید

متحدانه و آگاهانه عمل صورت گیرد.

اتحاد و همبستگی زنان سر تا سر افغانستان باعث

تحکیم، وحدت و اتحاد مردم و توده‌های محروم

در کل خواهد شد.

با حرمت بر تمام زنان قهرمان و شجاع افغانستان.

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

هفتم /مارچ / 2026 مطابق 16/حوت / 1404

ما از طریق مدیا و رسانه‌ها روزانه شاهد این گونه واقعیات هستیم.

لواط جز فرهنگ طالبانی بوده و هست، اکثرا طلبه‌ها در دوره‌های آموزشی در داخل حوزه‌ها آموزشی، مدارس و مساجد مورد تجاوز قرار گرفته و می‌گیرند و این فرهنگ در بین شان بطور اساسی نهادینه شده است. و فعلا مانند تعدد زوجات بازار این لوطی‌گیرها نیز گرمتر شده است. تعداد کثیر نوجوانان که تا هنوز ریش و بروت نکشیدن در مرز تهدید قرار دارند. اکثرا فامیل‌ها از این بابت دچار ترس و اضطراب هستند.

زنان شجاع و دلیر افغان!

اگر می‌خواهید که از زیر یوغ ستم رهایی یابید، یک بار به نیرو و توانایی‌های خود مکث کنید شما نیم پیکر جامعه را تشکیل می‌دهید، شما از هر مرد افغان بیشتر درد و رنج کشیده‌اید، برای رهایی از قفس تنگ و تاریک ظلمت باید دوشادوش جوانان و آگاهان به پا خیزید، و خط مبارزاتی تان را از روسپی‌های دوره‌گرد و دلان به اصطلاح حقوق زن جدا سازید. آمریکا اشغال‌گر و حکومت دست‌نشانده آن مسبب اصلی این دردها و رنج‌ها بر شما و فرزندان شما شده است. پس در نخست باید در مقابل آمریکا و ایادی داخلی آن به مبارزه برخیزید، وقتی که شما نظام را طبق اراده و آرای عام مردم شکل دهید؛ سه سیستم قدرت بعدی (قدرت قبیله‌ای، قدرت مذهبی و قدرت مرد سالاری یا شوهر سالاری) دیگر تاب مقاومت را ندارند. در این صورت شما به رویاهایتان نزدیک تر می‌شوید؛ رویاهای انسانی-آزادی، عدالت اجتماعی و تساوی حقوق زن و مرد، حق کار، حق تحصیل، حق انتخاب همسر...

با توجه به واقعیت‌های عینی جامعه ما و عمل کرد پرستوهای خوش‌خال و خط، این مدعیان کذابی حقوق زن که اکثرا در غرب لمیده‌اند و مشوقین و ترویج‌دهندگان فحشا و فرهنگ مبتذل وارداتی غرب هستند؛ که اسم‌های تعدادشان



2

به مناسبت سوم حوت 1358 خورشیدی ، سالروز قیام مردم کابل !

کابل در 2 جدی مطابق 23 دسامبر به فرقه نظامی برتانوی
ها در منطقه شیرپور حمله برده تلفات سنگینی را به آنها
وارد نمودند.

چهل و شش سال قبل از امروز در سوم حوت 1358
خورشیدی، شهروندان کابل با قیام سرتاسری مخالفت شان
را در برابر تجاوز شوروی به افغانستان ابراز داشتند. قیام
سوم حوت یکی از سلسله قیام های شهروندان کابل است که
علیه متجاوزین در طول تاریخ صورت گرفته.

بقول میر غلام محمد غبار:

«ملت افغان بعد هر غسل خون و آتش، همان پیراهن چرکین
را به تن میکنند.»

اینجا سوالی مطرح میشود که چرا ؟ ملت افغان در طول
تاریخ با دادن این همه قربانی، فداکاری و رشادت ها باز هم
پیراهن چرکین را برتن میکنند . آیا پوشیدن این پیراهن
چرکین از روی جبر و تحمیلی است ، و یا از روی فقر فهم
و دانش سیاسی ، و یا عدم امکانات مادی و معنوی ، و یا
هم عدم حضور نیروی های رهبری کننده انقلابی .

«صمد»

3

جنگ ارتجاعی ، امپریالیستی و سراسیمه گی

توده افغانستان !

گزارش از وضعیت بازار و معیشت در افغانستان از اثر
جنگ های ارتجاعی طالبان با دولت بورژوازی کمپرادور-
نظامی پاکستان متجاوز ، حملات امپریالیست های آمریکا و
اسرائیل بر دولت مرتجع ایران !

در پی تشدید تنش های منطقه ای مخصوصا تجاوز بورژوازی
کمپرادور پاکستان بر خاک افغانستان و حملات تهاجمی
اسرائیل و ایالات متحده آمریکا علیه ایران، فضای روانی

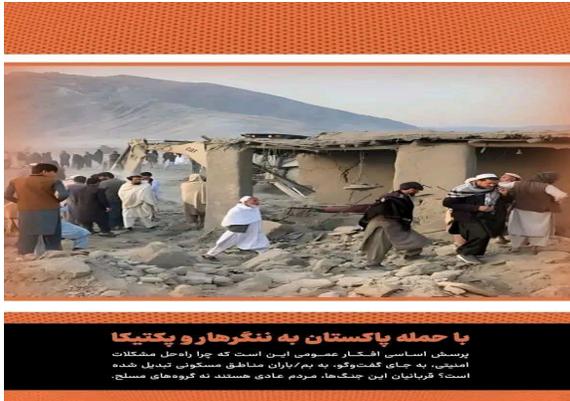
پس از تجاوز بی شرمانه ی ارتش سرخ شوروی در
افغانستان و حاکمیت بی قید و شرط نظام دست نشانده
کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی با ایجاد فضای اختناق
و خفقان در کشور که از شدت آن سر تا پای پیکر جامعه را
رعب و وحشت فرا گرفته بود. و همه اعضای جامعه جبرا
در وضعیت نامناسب اجتماعی، سیاسی، امنیتی قرار گرفته
بودند، در چنین شرایطی قیام سرتاسری و مبارزه آزادی
خواهانه مردم افغانستان یک ضرورت میرم محسوس میشد

مردم افغانستان با وجود تمام کمبودی ها و عقب ماندگی های
سیاسی در عدم حضور نیروهای رهبری کننده انقلابی ، مانند
نیاکان خود وظیفه ملی و دین خویش را ادا کردند و در مقابل
ارتش سرخ و ایای بومی آن تا پای جان رزمیدند . و با دادن
هزاران قربانی جانباخته گمنام و ریختن خون خود قیام
حماسه آفرین سوم حوت 1358 خورشیدی را در امتداد
قیام ها تاریخی دیگرشان ثبت صفحات تاریخ خونبار ما
نمودند.

تا جایی که تاریخ معاصر کشور ما به یاد دارد، اولین قیام
شهروندان کابل در 11 عقرب 1220 مطابق 2 نوامبر
1841 میلادی علیه قوای بریتانوی که در بالاحصار کابل
حضور داشتند، صورت گرفت و منجر به کشته شدن
الکساندر برنس نماینده بریتانیا در افغانستان گردید. به
تعقیب ان قیام بالاحصار شهروندان کابل بار دوم در
12 سنبله 1258 مطابق 3 سپتامبر 1879 قیام نمودند که
در نتیجه قوای بریتانوی همراه با لونیس کیوناری نماینده آن
کشور در افغانستان، در بالاحصار کابل کشته شدند. در همان
سال قیام دیگری نیز به وقوع پیوست طوری که شهروندان



فشار آن مستقیماً بر دوش کارگران، بیکاران، دستفروشان و اقشار کم درآمد سنگینی می‌کند



با حمله پاکستان به ننگرهار و پکتیکا
پوشش اساسی افکار عمومی این است که چرا راهل مشکلات امنیتی، به جای گفت‌وگو، به بی‌بازارن مناطق مسکونی تبدیل شده است؟ قربانیان این جنگ‌ها، مردم عادی هستند نه گروه‌های مسلح.

نکته‌ی قابل تامل و توجه این است که هیچ برنامه‌ی شفاف و فوری برای تنظیم بازار، تثبیت قیمت‌ها، تامین ذخایر راهبردی یا حمایت از مصرف‌کننده اعلام نشده. سکوت یا واکنش‌های حداقلی نهادهای حاکم، به تعمیق بی‌اعتمادی و تشدید انتظارات تورمی انجامیده است.

از منظر اندیشه روشنفکری و انسان دوستی آنچه رخ داده صرفاً واکنش بازار نیست بلکه بازتاب عریان ساختار وابسته، نامولد و طبقاتی اقتصاد افغانستان است که وابستگی به بیرون و اقتصاد وارداتی و غیر خودکفا، هر تکانه‌ی خارجی را به بحران داخلی بدل کرده جنگ و تحریم در منطقه، بی‌واسطه به نان و سوخت کارگر افغان ضربه می‌زند.



جنگ افغانستان و پاکستان

وشیت هزاران زن و تیمم و پناه و وطن

بازار در افغانستان به‌طور محسوسی دچار التهاب شد. این تنش‌ها در داخل و خارج از مرزهای افغانستان بلاواسطه وابستگی شدید اقتصاد کشور به واردات، مسیرهای ترانزیتی منطقه‌ای و انتظارات تورمی، بلافاصله اثر خود را بر رفتار مصرف‌کنندگان و قیمت‌ها گذاشته است در روزهای نخست پس از انتشار خبرهای جنگ شهروندان افغانستان در حالت پریشانی و سراسیمه‌گی به خرید و ذخیره‌سازی مواد اولیه روی آوردند. این رفتار که بیشتر ناشی از ترس از کمبود و افزایش بیشتر قیمت‌ها میباشد، تقاضای ناگهانی را برای کالاهای اساسی و مواد اولیه بالا برد منجمله :



فی بوجی ۵۰ کیلویی آرد قزاقی از ۱۶۰۰ افغانی به ۱۸۵۰ افغانی، فی بوجی ۲۵ کیلویی برنج باریک اعلی از ۲۲۰۰ افغانی به ۴۵۰۰ افغانی، فی پیپ ۱۶ کیلویی روغن از ۱۴۰۰ افغانی به ۱۸۵۰ افغانی، هفت کیلو برنج شوله بی ۲۹۰ افغانی، ۷ کیلو بوره ۳۴۰ افغانی، ۷ کیلو لوبیا ۶۵۰ افغانی، ۷ کیلو نخود خام میده دانه ۵۰۰ افغانی، ۷ کیلو ماش ۴۸۰ افغانی، تیل دیزل از ۵۶ افغانی فی لیتر به ۶۵ افغانی، تیل پترول از ۵۶ افغانی به ۶۶ افغانی فی لیتر، گاز مایع از ۴۹ افغانی به ۶۰ افغانی فی کیلو و سایر حامل‌های انرژی و برخی اقلام بهداشتی و مصرفی روزمره در بازار کابل قیمت‌ها افزایش یافته است در عین زمان بازار با کاهش عرضه مؤثر مواجه است که اختلال در مسیرهای ترانزیتی، افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل، احتکار سوداگرانه، و نبود نظارت مؤثر. نتیجه، افزایش قابل ملاحظه قیمت‌ها در باره‌ای زمانی کوتاه است. افزایشی که



سیاست شفاف وارداتی دارند و عدم نظارت و مامشات با سوداگران که احتکار و گران فروشی را عملاً بی هزینه ساخته است چون اراده ای برای مهار آن وجود ندارد و همزمان به طبقه فرودست هیچگونه توجه صورت نگرفته و نمیگیرد، کارگر و فقیر نخستین قربانیانند که در محاسبات حاکمان مرتج جایی ندارند.



همزمان با ماه رمضان شهروندان کشور از بهای بلند برخی از مواد خوراکی شکایت می کنند و می گویند که در این روزها بهای برخی از مواد خوراکی به ویژه سبزی ها افزایش یافته است.

محمد قاسم خریدار گفت: «خودم دسته پنج افغانی هم خریدیم پیش از رمضان ولی امروز که رفتم ده جای را پرسیان کردم سی افغانی، بیست و پنج افغانی و آخرش بیست افغانی اینه (ترکاری) گرفتم.»

مصطفی خریدار دیگر گفت: «دکان دارهای ما تجارهای ما ظالمی می کنند این باز هم در یک روز دو روز خودشان کش کردند قیمت کردند باز هم امارت اسلامی بگرده پرسیان کند یک زره نرخ این را کاهش بدهد.»

باحرمت

حلقه مطالعاتی اخگر

افغانستان

مورخ: ۹ حوت ۱۴۰۴ خورشیدی مطابق به
۲۸ فبروری ۲۰۲۶

سلطه ی سرمایه داری تجاری-کمپرادور سوداگران و واسطه ها، با احتکار و گران فروشی، ترس توده ها را به سود تبدیل کرده ، بدون هیچ بازدارندگی مؤثر.

در این شرایط خلا قدرت توده بیشتر از هر زمانی محسوس است وقتی توده ها سازمان یافته نیستند، ترس جمعی به رفتار فردی (هجوم به خرید) تبدیل می شود؛ رفتاری که خود بحران را تشدید می کند.



به این اساس امنیت معیشتی توده ها با بازار آزاد و موعظه های اخلاقی دینی تأمین نمی شود؛ بلکه نیازمند کنترل انقلابی بر زنجیره ی تأمین، شکستن انحصار سوداگران، و اتکا به بسیج توده ای است. وقتی توده ها به جای سازمان یافتگی، به انبار کردن فردی رانده می شوند، ابتکار عمل از دستشان خارج می شود.



اما دولت مرتجع و بنیاد گرا طالبان در این بحران، بار دیگر ناتوانی ساختاری خود را عیان کرده به دلیل بی برنامه گی که نه نذخایر راهبردی مؤثر، نه سازوکار تنظیم قیمت، نه



4

زنان در قریه ها و قصبه ها در یک ساختار فنودالی در حال زوال ، نگهداری می نمود ، آغازگر شد .

با ظهور و پیدایش جنبش کارگری سازمان یافته در قرن نوزدهم بشریت شاهد شکل گیری نقش رزمنده و پیگیر زنان در فراسوی اقیانوس اطلس بود که تولد یک عصر کاملا تازه ای را بشارت می داد که براساس آن زنان بخش فعالی را در تولید اجتماعی ایفا می نمودند . کارل مارکس درین مورد طی نامه ی به یک تن از سوسیالیست های معاصرش در آن زمان بنام کگلن **Kugelmann** در رابطه با مبارزات سترگ زنان در جریان انقلاب فرانسه می نویسد :

« کسی که چیزی را از تاریخ بفهمد میداند که تغییرات اجتماعی بزرگ ، بدون خیزش و رستاخیز زنان میسر نیست. »

ایجاد بخش نمایندگی زنان در انجمن بین الملل اول کارگران در سال **1871** از جانب مارکس و انگلس مورد تشویق و ترغیب قرار گرفت که در بخش بزرگی از اروپای آن زمان به تناسب امروز شرایط عقب مانده ای در رابطه با برتری طلبی مردان در جامعه نسبت به زنان ، مستولی بود ؛ در چنین یک شرایطی **اگست ببل August Bebel** یکی از هواخواهان مارکس وانگلس و بنیانگذار جنبش سوسیالیستی در آلمان از تمامی سوسیالیست ها دعوت به عمل آورد تا در برابر گرایشات تبعیض جنسیتی در میان جنبش کارگری ، مبارزه نمایند. و از همه جالب تر این است که در چنین ماحول و فرصتی با همه تضاد های برخاسته از نظام سرمایه داری شخصیت بزرگ انقلابی روزا لوکزامبورگ به مثابه یکی از رهبران جنبش سوسیالیستی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم سر بیرون کرد که با تمامی گرایش های منفی فرصت طلبانه و آشتی جویانه در میان جنبش سوسیالیستی مبارزه مینمود .

در اوایل روش خاصی مشهور به آژیتاسیون ؛ وسیله تاثیرگذاری سیاسی بالای توده های مردم از طریق گفتمان ،

جایگاه واقعی هشتم مارچ در تاریخ جنبش انقلابی زنان

نویسنده :نعیم سلیمی

در یک عبارت مختصر که هم مبتدا و درعین حال هم خبر و نتیجه گیری این نوشته را تشکیل می دهد ، باید یادآور شد که ما بار دیگر در آستانه تجلیل از هشتم مارچ دیگری؛ جشن بین المللی زنان کارگر قرار داریم ؛ روزی که از میان جنبش سوسیالیستی قرن نوزدهم سر بیرون نمود و پا به عرصه وجود گذاشت و با دگرگونی های انقلابی سال **1917** روسیه به گونه "ثابت" داخل تقویم انقلابی جهانی گردید .

اما در زمان حاضر دولت ها ، سازمان های بین المللی ، از جمله سازمان ملل متحد ، رسانه های جمعی و طبقات حاکم قدرت کشور های مختلف سرمایه داری که این رسانه ها در خدمت آن ها قرار دارد ، سعی می نمایند تا اصالت هشت مارچ را انکار نموده و از تعلق آن به جنبش جهانی سوسیالیستی اغماض به عمل آورند و با نامگذاری آن به "روز جهانی زنان" این روز را از محتوای انقلابی و طبقاتی آن تهی سازند ، اما یاد آوری ازین روز لاجرم مستلزم یاددهانی از مبارزه تاریخی زنان علیه استبداد ، بیداد و در عین زمان استثمار و بهره کشی کاپیتالیسم از کار مزدوری می باشد که نمیتوان آن را مجزا از مقاومت طبقات محروم جامعه و زنان کارگر در برابر استثمار ، امپریالیسم ، بردگی ، نژادپرستی ، تبعیض نژادی و جنسیتی و پدرسالاری ، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد .

گسترش سرمایه داری و همراه با آن تولید کارخانه ای ، فروپاشی نقش سنتی کلیسا، کم رنگ شدن کار خانه و آشپزخانه و نگهداری اطفال را که جامعه کهنه دهقانی برای



روسیه و جرمنی ، ازين روز بطور رسمي به تاريخ هشتم مارچ به مثابه روز زن تجليل به عمل می آمد .

در همین روز (8 مارچ) در سال 1917 جنبش گسترده زنان خواستار دریافت نان گردیدند و به سرعت چنین خواستی مبدل به مطالبه های بطلان شاهی ، رد جنگ و بصورت قطع به یک درگیری انقلابی انجامید که به دودمان سلطنتی رومانوف [سلسله اشرافی قدرتمند روسیه آن زمان] خاتمه بخشید .

به دنبال پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه کمیساریا مردمی برای رفاه اجتماعی ، بطور رسمي 8 مارچ را که به روز زن مبدل شود، اعلان نمود. (مکزیک : 8 - 9 مارچ ، مبارزه بر علیه خشونت جنسی و سرمایه داری ، نشریه در دفاع از مارکسیسم ، لیگ انقلابی زنان، 9 مارچ 2020) .

آنچه را که در حاشیه این مطلب می خواهم یاد آور شوم این است که در نتیجه درگیری های انقلابی که از آن یاد آوری گردید به تاریخ 23 فبروری [هشتم مارچ در تقویم نوین] جرقه انقلاب از پتروگراد که در آن زمان بنام سنپترزبورگ یاد میشد ، از جانب کارگر زنان صنعت نساجی آغاز گردید و در نتیجه 90,000 کارگر اعم از زن و مرد دست به اعتصاب زدند و این شاهکار تاریخی " فتح بزرگ " به کهن ترین ساختار استبدادی در اروپا خاتمه داد و به رسمیت شناختن تجلیل سالیانه هشت مارچ را برای گرامی داشت از مبارزات طبقه کارگر به خاطر تحقق حقوق بر حق آن با گذشت هر سال و هر دهه تا امروز سکه زد . همچنان لازم به یاد آوری است که در نتیجه و دنباله همان پیروزی بزرگ برای بار اول در تاریخ اولین زن داخل کابینه حکومتی گردید و به سمت کمیسار رفاه اجتماعی تعیین گردید . این زن یک بانویی بود به نام الکساندرا کولونتای ، انقلابی بلشویکی ، فعال و مبارز حقوق زنان و سیاستمدار شوروی که بعد ها به سمت اولین سفیر و دیپلمات زن در جهان نیز شهرت یافت .

سخنرانی، انتشار کتاب ها و مقالات تبلیغی از جانب سو سیال دموکرات ها در مورد مساله زنان مطرح گردید که دیگر سوسیالیست های اروپایی و سازمانهای آنارشویستی چنین کاری را بعدتر در نیمه دوم قرن 19 روی دست گرفتند . تنها در جرمنی قبل از جنگ جهانی اول ، نشریه های مختص به زنان سوسیال دموکراسی جرمنی که بیشتر از یکصد هزار (100,000) مشترک داشت با تألیف آثاری از جانب نویسنده نا موری بنام Clara Zetkin / کلارا زتکین ، وجود داشت .

«در سال 1910، کلارا زتکین در جریان کنفرانس بین الملل دوم در کوپنهاگن دانمارک برای یکصد هیات نمایندگی از 17 کشور پیشنهاد تجلیل از روز بین المللی زنان کارگر را مطرح ساخت . مناسبت این موضوع عبارت از رویدادی بود که در سال 1909 به وقوع پیوست و بنام " قیام 2000 (بیست هزار) نفری " که در آن هزاران تن از کارگران لباس دوزی در ایالات متحده آمریکا برای ازدیاد دستمزد های کارگری و دسترسی به حقوق تشکل اتحادیه ای دست به اعتصاب زده بودند ، شهرت پیدا نمود.

در سال 1910 فراخوان دیگری برای مبارزه با بهبود شرایط زنده گی ، امحاء کار مزدوری کودکان و حق رای دهی صورت گرفت . در روشنائی این رویداد ها ، حزب سوسیالیست ایالات متحده آمریکا موافقت نمود تا آخرین یکشنبه ماه فبروری را بنام " روز ملی زنان " نامگذاری نماید . زنان کارگر جهان قطعنامه یی را به تصویب رساندند و دست به یک ابتکار عمل آغازین بین المللی زدند . به تاریخ 19 مارچ 1910 ، میلیون ها کارگر در سراسر جهان برای دسترسی به یک شرایط زندگی خوب با یاد آوری از انقلاب های 1848 به خیابان ها سرازیر شدند .

در سالیان 1913 و 1914 قبل از درگیری جنگ جهانی اول میلیون ها زن در ماه مارچ بر علیه خشونت حکومت های امپریالیستی و جنگ دست به اعتراض زدند . در کشور های



در سردترین روز های زمستان و گرمترین گرمای تابستان به نمایش میگذارند، آغاز و خاتمه پیدا می نماید . بنا برین تجلیل از هشتم مارچ که هر سال به شیوه تشریفاتی در روز های قبل از فرا رسیدن این مناسبت از جانب ارباب و حکام پوشالی سرمایه داری افغانستان محافل شان داری را برپا می کنند ، در حقیقت نه تجلیل از هشتم مارچ یعنی روز رهایی زنان از اشکال ستم اجتماعی ، بلکه نیشخند است در برابر گرامیداشت این روز بزرگ .

در پایان می خواهم یاد آور شوم که درین نوشته بیشترین توجه به جایگاه تاریخی 8 مارچ صورت گرفت و یک تصویر کلی از افغانستان برای خواننده پیشکش گردید که ایجاب می نماید دیگران در مورد وضعیت زنان کشور در کل و مطالبات کارگر زنان به طور اخص، مقاله های بیشتر تحلیلی را بیرون دهند .

در یک جمله کوتاه می شود گفت :

« تغییر موقف زنان از ریشه و بنیاد زمانی امکان دارد که تمامی شرایط اجتماعی ، فامیلی و خانوادگی هستی وجودی دگرگون شود.»

(تروتسکی ، زنان و خانواده ، ص 45)

*فرخنده باد هشتم مارچ ، روز بین المللی زنان کارگر !

*سرنگون باد سرمایه داری و کار مزدوری سرمایه !

*هشتم مارچ را از چهار دیواری قصرها و حصار های سرمایه داری بیرون نموده و بایسته است تا آن را در میان کارخانه ها ، مردم و اهرم پائینی جامعه ببریم !



با این مروری مختصر و کوتاه به تاریخ جنبش انقلابی زنان و جایگاه هشتم مارچ در آن متاسفانه باید یادآور شوم که بعد از گذشت سالیان متمادی باز هم در یک بحث کلی کارگر زنان افغانستان و جهان ، چه کارگران جسمی و چه هم ذهنی ، هنوز نتوانسته خود را از دایره نفوذ ایدئولوژی کاذب سرمایه داری ، خانه - آشپزخانه - کلیسا و یا مدرسه رها سازند و از یک طبقه در خود به یک طبقه برای خودشان مبدل شوند .

البته که وضعیت زنان در کشور های پیشرفته سرمایه داری نسبت به افغانستان و سایر زنان که در کشور های جهان سومی بسر می برند در زمینه دسترسی به حقوق و امتیازات شان متفاوت تر و بهتر میباشد . زیرا که درین کشور ها حضور و تشکل گسترده تر آن ها در اتحادیه ها و سایر تشکیلات و سازمانهای متعلق به زنان توانسته است در کوتاه مدت چتر حمایتی قانونی نسبی را در برابر استثمار « برهنه » سرمایه داری فراهم سازد .

اما افغانستان کشوری است کاملا متفاوت که فضا و محیط اجتماعی - سیاسی آن در طی دو دهه سلطه دموکراسی لیبرال سرمایه داری از یک طرف و چهار دهه جنگ از جانب دیگر با دود ، آتش و خاکستر انباشته شده است . برخلاف حضور تشریفاتی و سمبولیک زنان در ادارات دولتی به حیث وزیر ، وکیل ، سفیر و ... ، تصویر متفاوتی را از جمعیت میلیونی زنان و کودکان کارگر که سرشماری دقیق آن متاسفانه بنا بر موجودیت وضعیت جنگی در دسترس نیست ، ترسیم می نماید که حکایتی از بینوایان قرن بیست و یکم را در زمان فراوانی نعمت های مادی در جهان برای ما تداعی می نماید . بامداد بینوایان کابل و سایر شهر های بزرگ وطن با سر خوردن و مواجه شدن بدون توقف و اذیت کننده با جمعیت گسترده بیشمار گدای گر زنان که کودکان خودشان ، خویشاوندان و یا دیگران را به گونه کرایبی به منظور گدایی و امرار معاش در روی خیابانها



6

بهار وطن

شد بهار و گل شگفت در باغ و بوستان وطن
لاله سر زد، شد چراغان دشت و دامان وطن

می طراود بوی نرگس از نسیم صبحدم
بوی میهن آورد باد بهاران وطن

لاله با خون جگر رویده است از هر مزار
مشعلی افروخت بر گور شهیدان وطن

میله و شادی نمایان بود در هر منطقه
در مزار و قندهار یا به بغلان وطن

زلف سنبل تار تار و چشم نرگس پر خمار
می کشاند پای دل سوی گلستان وطن

از فیوض مقدم فصل بهاران آرزوست
خضم را پامال سازد مرد میدان وطن

(تیمورا) دارم تمنا تا که بعد سالها
شاد امسال بنگرم جمع جوانان وطن



5

روح استوار میهن

ای زنِ افغان، تو روحِ استوارِ میهنی
روشنی در شامِ تارِ بدبیارِ میهنی
در نگاهت شعلهٔ امید پنهان مانده است
تو نویدِ قصهٔ امیدوارِ میهنی
گرچه بستند با ستم درهای علم و دانشت
لیک ای جنسِ ظریف تو کامیارِ میهنی
هیچ دیواری نمی بندد ره اندیشه را
تو چراغِ روشن و با اعتبارِ میهنی
از دلِ صبرت هزاران باغ دانش سرزند
تو بهارِ زنده در قلبِ غبارِ میهنی
گامِ تو آرام اما ریشه در کوه استوار
تو نشانِ عزمِ سخت و پایدارِ میهنی
روزی از آوازِ تو تاریخ هم لرزان شود
تو شکوهِ جاودانِ افتخارِ میهنی
خیز و روشن مان «واهب» با چراغِ آگهی
تو نفس های امیدِ روزگارِ میهنی

۰۷-۰۳-۲۰۲۶

صالحه واهب واصل





7

پیام رفیق ابراهیم علیزاده، دبیر اول کومه‌له، به مردم کردستان

این پیام به زبان کردی به تاریخ (05 / مارچ / 2026) از تلویزیون کومه‌له پخش شد،

اینک ترجمه آن را تقدیمتان می‌کنیم:

مردم شریف و مبارز کردستان،

امروز ششمین روزی است که منطقه‌ی ما در آتش جنگی می‌سوزد که نه ما آن را برپا کرده‌ایم، نه به خواست ما شعله‌ور شده است و نه ذره‌ای با منافع واقعی مردم ایران و مردم کردستان پیوند دارد. جنگی که امروز جریان دارد، جنگ قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی است؛ قدرتهایی که هر یک برای بقا، سلطه و منافع طبقاتی خود می‌جنگند. مردم ما اما نه در این میدان جایی دارند و نه کسی از آن‌ها اجازه‌ای خواسته است. آنچه در این جنگ برای مردم برجای می‌ماند، نگرانی، ناامنی، گرانی و آوارگی است؛ و آنچه برای آن‌ها می‌ماند، سهم‌خواهی از قدرت و معامله پشت درهای بسته است.

اما کار ما دست روی دست گذاشتن نیست. کار ما نشستن و گلایه کردن از روزگار نیست. ما در هر شرایطی، حتی شرایطی که مطلوب‌مان نیست، باید این توان را داشته باشیم که امر بد را تا جایی که ممکن است به امر خوب تبدیل کنیم و از بدترین موقعیت‌ها با کمترین زیان و بیشترین دستاورد بیرون بیاییم. رفقای ما، فعالین کومه‌له، در هیچ شرایطی بی‌وظیفه نخواهند بود؛ حتی وقتی که آن شرایط را خود برنگزیده‌اند. ما در دل همین وضعیت دشوار باید راهی باز کنیم؛ نه با شعارهای توخالی، بلکه با عمل، با سازماندهی، با همبستگی، با تکیه به مردم.

ما حال و روز مردم کردستان را می‌بینیم. فقر، گرانی، بیکاری و کمبود ابتدایی‌ترین مایحتاج زندگی بیداد می‌کند. خانواده‌هایی هستند که نان شب‌شان به خطر افتاده است. کارگرانی هستند که دستمزدشان را نگرفته‌اند و شرمندگی خانواده‌هایشان هستند. کولبری هست که دیگر نان‌آور خانه نیست و زیر فشار مرز و بیکاری و ناامنی، زندگی‌اش خرد شده است. معلمی است که فریاد حق‌خواهی‌اش به جایی نرسیده و با تهدید و پرونده‌سازی روبه‌رو شده است. ما این درد را درک می‌کنیم. این رنج را می‌شناسیم. و می‌دانیم در روزهای جنگ و بحران، همین رنج‌ها چند برابر می‌شود: قیمت‌ها بالا می‌رود، کار می‌خواهد، دارو کم می‌شود، راه‌ها ناامن می‌شود و همیشه این مردم هستند که تاوان می‌دهند.

اما مردم عزیز؛

گذر از این موقعیت دشوار، بدون همبستگی، بدون به فکر هم بودن، بدون یکدیگر را نگه داشتن، ممکن نیست. ما باید در همین روزهای سخت، دست هم را محکم‌تر بگیریم. فعالین کومه‌له و همه‌ی کسانی که دل در گرو خطمشی کومه‌له دارند، وظیفه دارند این همبستگی را سازمان بدهند: در محله، در بازار، در میان خانواده‌ها، در میان همسایه‌ها، در میان کارگران یک کارگاه، در میان معلمان یک مدرسه، در میان جوانان یک کوچه و یک روستا. کسی نباید در این روزهای سخت تنها بماند. اگر خانواده‌ای نان ندارد، اگر بیماری دارو ندارد، اگر سالمندی بی‌پناه است، اگر کودکی در ترس شب را صبح می‌کند، از کنار این‌ها نباید بی‌تفاوت گذشت. ما از این وظایف شانه خالی نمی‌کنیم: ایجاد شبکه‌های یاری‌رسانی، تقسیم کار، خبررسانی درست و مراقبت از هم وظیفه‌ی فعالین کومه‌له در این شرایط است.

در عین حال باید یک چیز را با صدای بلند بگوییم: ما نه برای نیروهای رژیم جمهوری اسلامی دل می‌سوزانیم که زیر فشار بمباران مقرر و مواضع‌شان قرار گرفته‌اند و نه به بخشی از پروژه‌های آمریکا و اسرائیل تبدیل خواهیم شد که



رسیدگی به مجروحان و آوارگان و مراقبت از اینکه اختلافات اجتماعی به خشونت کور تبدیل نشود.

سوم: این سازماندهی را باید از همین امروز شروع کرد. نه فردا. نه وقتی که جنگ تمام شد. امروز. امروز که هنوز فرصت هست، امروز که هنوز می‌شود آمادگی ایجاد کرد، امروز که می‌شود شبکه ساخت و اعتماد ایجاد کرد. فردا ممکن است دیر باشد.

چهارم: آن دسته از جوانان کردستان را که این توانایی را در خود می‌بینند که سلاح بردارند، حال که دشواری عبور از مرزها کمتر شده است، دعوت می‌کنیم که به صفوف تشکیلات علنی کومه‌له بپیوندند و از این راه نیز کومه‌له را تقویت کنند. ما تا زمانی که اسلحه به دست صاحبان واقعی آن، یعنی نهادهای منتخب مردم برسد، حزب سیاسی با بازوی مسلح باقی خواهیم ماند و با فراهم شدن شرایط لازم سلاح‌های خود را با امانت تمام به این نهادها تحویل خواهیم داد.

اجازه بدهید درباره‌ی یک مسئله‌ی مهم‌تر هم حرف بزنم: مسئله‌ی مسلح بودن. در شرایطی که انحصار داشتن اسلحه از دست رژیم خارج می‌شود، در شرایطی که هنوز احزاب اپوزیسیون در کردستان مسلح هستند، نهادهای مردمی هم ضروری است که بتوانند از امنیت خود، از امنیت مردم محل کار و زیست و از دستاوردهایشان دفاع کنند. ما می‌گوییم امنیت را باید مردم سازمان‌یافته تامین کنند؛ نه نیروهای سرکوبگر رژیم، نه گروه‌ها و احزاب و نه قدرت‌های دیگر.

اما سؤال این است: اسلحه از کجا به دست بیاورند؟ رفقا، کردستان در این روزها به انبار اسلحه‌ی رژیم تبدیل شده است: پادگان‌ها، مقرها، پاسگاه‌ها. وقتی نیروهای رژیم به هزیمت می‌افتند، سلاح‌هایشان را با خود نمی‌برند. این سلاح‌ها جا می‌مانند. باید با استفاده از فرصت‌های مناسب این سلاح‌ها را تحویل گرفت — اما نه برای اینکه هر کس

از طریق این جنگ ضد مردمی دنبال می‌کنند. ده‌ها تجربه در گوشه و کنار جهان نشان داده که هر بار منافع آمریکا اقتضا کرده، متحدین دیروزش را رها کرده و قربانی معاملات پشت‌پرده نموده است. امروز هم اگر کسانی خیال کنند با تکیه به قدرت‌های بزرگ می‌شود آزادی و برابری آورد، خودشان را فریب می‌دهند و مردم را قربانی می‌کنند. این جنگ، جنگ ما نیست. اما سرنوشت ما را می‌تواند زیر و رو کند. پس باید سیاست خودمان را داشته باشیم؛ مستقل، مردمی و متکی به نیروی خودمان.

مردم کردستان؛

در این میان راه سومی وجود دارد. این راه سوم، راه توده‌های مردم است. راه سوم یعنی نه کوچک‌ترین غفلت از مبارزه با جمهوری اسلامی و نه تبدیل شدن به پیاده‌نظام پروژه‌های آمریکا و اسرائیل و دیگران. مختصات این راه سوم چیست؟

اول: تلاش برای سازماندهی مردم در محل کار و زیست. در کارخانه، در کارگاه، در مدرسه، در دانشگاه، در روستا، در محله، در میان کسبه‌ی بازار. هر جایی که مردم هستند، باید سازماندهی باشد. سازماندهی یعنی جمع شدن، انتخاب نماینده‌ی قابل پاسخگویی، تقسیم مسئولیت، داشتن برنامه برای کمک‌رسانی و دفاع از حقوق مردم و داشتن ارتباط منظم با دیگر محلات و دیگر مراکز کار و زندگی.

دوم: پر کردن هر خلایی از قدرت که در نتیجه‌ی عقب‌نشینی یا هزیمت نیروهای جمهوری اسلامی فراهم می‌شود. وقتی رژیم عقب می‌نشیند، نباید این فضا را خالی بگذاریم. اگر خلأ قدرت ایجاد شود و مردم سازمان‌یافته نباشند، یا هرج‌ومرج ایجاد می‌شود یا نیروهای فرصت‌طلب و زورگو جای مردم می‌نشینند. روال زندگی، نظم اجتماعی و امنیت محله و شهر نباید مختل شود. این‌ها وظایفی هستند که مردم سازمان‌یافته می‌توانند بر دوش بگیرند: نگرهبانی از محله، حفاظت از مراکز عمومی، جلوگیری از غارت و زورگیری، کمک به



همپیمانی احزاب کردستانی، ائتلافی تشکیل داده‌اند. ما به دلایلی که پیش از این توضیح داده‌ایم، به این ائتلاف نپیوسته‌ایم. ما فکر می‌کنیم که این مرکز سیاست‌های روشنی در مورد حیاتی‌ترین مسائل کنونی ندارد و استراتژی روشنی در قبال شعار سرنگونی جمهوری اسلامی ندارد. اما بیرون ماندن ما از این همپیمانی به هیچ وجه به معنای نادیده گرفتن آن نیست. همکاری و هماهنگی با آن‌ها، هر جا که ضروری باشد و به نفع مردم باشد، ممکن است و خواهیم داشت. معیار ما روشن است: منافع مردم، امنیت مردم، هزینه کمتر برای دستاورد بیشتر.

و در پایان، مردم کردستان؛ ما مردمی هستیم که تاریخ‌مان پر از سختی است. اما از هر سختی هم برخاسته‌ایم. نه به خاطر اینکه کمکی از بیرون رسیده، بلکه به خاطر اینکه به هم تکیه داده‌ایم، به هم اعتماد کرده‌ایم و با هم سازماندهی کرده‌ایم. امروز هم همان درس را باید به یاد داشت.

همبستگی را زنده نگه دارید.

هر خلأ قدرتی را که رژیم جا می‌گذارد، با حضور

سازمان‌یافته‌ی مردم پر کنید.

مستقل پمانید. به راه سوم باور داشته باشید. کومه‌له در کنار

شماست، بوده و خواهد بود.

شاد و سرفراز باشید



برای خودش قدرت درست کند؛ برای اینکه نهادهای مردمی منتخب بتوانند امنیت جمعی را تضمین کنند.

بگذارید از تجربه‌ی شخصی بگویم. در اسفند سال ۱۳۵۷، در شهر مهاباد، با تسلیم شدن پادگان در مقابل فشار مردم، سلاح‌ها به کنترل شورای شهر مهاباد درآمد. کلید اسلحه‌خانه‌ی پادگان در دست یکی از اعضای شورای شهر بود که اتفاقاً عضو کومه‌له هم بود. متأسفانه در روزهای بعد، نیرویی که حزب دموکرات از روستاهای منطقه‌ی سردشت جمع‌آوری کرده بود، این سلاح‌ها را از کنترل شورا خارج کرد و به کنترل آن حزب درآورد. در همان روزها، در سنج نیز سلاح‌های پادگان ژاندارمری به دست مردم افتاد.

منظور از ذکر این خاطره این است: اگر درست و به موقع عمل کنیم، به دست آوردن ملزومات مادی مبارزه‌ای که در پیش داریم کار مشکلی نخواهد بود. مشکل، آمادگی سازمانی است. مشکل، قدرت سازماندهی است. مشکل، وجود نهادهای مردمی محلی است که بتوانند در لحظه‌ی مناسب، مسئولانه و جمعی عمل کنند؛ با حساب و کتاب، با شفافیت و با پاسخگویی به مردم.

مردم عزیز کردستان؛

در مبارزه با جمهوری اسلامی، متحدین ما مردم هم‌سرنوشت ما در سراسر ایران هستند: کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان و ملیت‌های تحت ستم. آن‌ها متحدین واقعی ما هستند، نه قدرت‌های بزرگ که هر روز دوست و دشمن عوض می‌کنند. پیوند ما با مردم ایران، پیوند درد مشترک و آرزوی مشترک است: آزادی، برابری، رفاه و کرامت انسانی. ما باید صدای هم را تقویت کنیم، تجربه‌ها را منتقل کنیم و اجازه ندهیم رژیم یا نیروهای بیرونی ما را از هم جدا کنند.

یک نکته‌ی دیگر هم هست که می‌خواهم روشن بگویم. احزاب مسلح کردستانی در اقلیم کردستان عراق، به نام



8

آسیب شناسی دیالکتیک فرصت طلبی و پیوند آن با ریفورمیسم

نویسنده: نعیم سلیمی



اینکه ترمینولوژی فرصت طلبان دمدمی مزاج سیاسی و اوصاف آنها با قالب اصلاحات طلبی همخوانی پیدا می نماید.

انسان های دمدمی مزاج و جریانات سیاسی چپ و راست با این مشخصات قابلیت آن را دارند تا رنگ و بوی خود را توام با قیافه ی های خودی برای تبارز سیگنال های جداگانه ای تغییر دهند. مگر آنچه که درین میانه توجه همگان را به موضوع جلب می نماید توانمندی چنین افراد برای شیوه ی امتزاج ، برآیند و فرایند آن با محیط پیرامونی می باشد . یعنی که همه آنها دوکان دارانی هستند که رنگ می فروشند. این امتزاج و دگرگونی از آن جهت رخ می دهد تا فرصت طلبان از شر درندگی و یغماگری زمان در امان باشند.

برای آسیب شناسی پدیده ای بنام اصلاح طلبی دلایل متعددی نقش دارند:

ماتورهای آگاهانه و غیر آگاهانه:

طوری که تجربه نشان داده در هر دو حالت اصلاحات طلبان بسوی چپ و برخی اوقات بسوی چپ افراطی با مدنظر داشت فشار های اعظمی وارده و هم بسوی جناح راست لغزش می نمایند. بهر صورت خواستگاه مطلوب این چنین طرز تفکری پیرامون جلوگیری از تصادمات طبقاتی طراحی شده که بقول معروف هم غازی باشند و همچنان شهید و یا به عبارت دیگری هم کار صوابی (صواب به ص) را به سر برسانند و هم با خرما میزه دار دهان شیرین سازند.

زمانی که اصلاح طلبان فرصت طلب در جنبش کارگری در موقعیتی قرار دارند که می توانند تاثیر واقعی و مثبتی را بر مبارزه طبقاتی با برداشتن گام های ضروری به جلو از خود بجا بگذارند که می تواند بطور گسترده ای اعتماد به نفس و بیداری طبقه کارگر را بالا ببرد؛ در آن صورت عقب نشینی نموده و در جستجوی نوعی از سازش با جناح های دست راستی اصلاح طلبان دیگری برای منفعت دشمن طبقاتی

فرهنگ انگلیسی Merriam- Webster برای واژه Chameleon در میان تعریف های متعددی که از این واژه ارائه می نماید ؛ بیشتر از همه بالای «توانمندی تغییر رنگ جلد» تاکید می نماید. همچنانیکه متداول است؛ واژه های مترادف دیگری را چون آدم اپورتنیست (ابن الوقت و فرصت طلب) و انسان های دمدمی مزاج را که به راحتی و آسانی جهت خوشنودی دیگران با استفاده از فرصت های موجود برای بدست آوردن موفقیت مفکوره و رفتار خود را تغییر می دهند نیز میتوان درین زمینه بکار برد.

حالا سوالی مطرح میگردد اینکه بحث پیرامون اپورتونیسم چه ربطی با اصلاح طلبی و ریفورمیسم دارد؟

یک نگاه عمیق به جایگاه فرصت طلبان در جنبش کارگری به ما می آموزد که چگونه چنین افراد فرصت طلب مواضع خود را با چرخش بسوی چپ و راست با تغییر رنگ و قیافه با مدنظر داشت محیط کاری زمانیکه از جانب طبقه کارگر و یا طبقه حاکم کارفرما بر آنها فشار وارد می گردد؛ تغییر جهت می دهند. مسئله اساسی از همینجا آغاز می گردد



[روسیه] خیانت گردید» چنین آورده است : **«آن کسی که واقعیت انجام شده را پرستش می کند؛ ناتوان و عاجز از آمادگی برای آینده می باشد.»**

آنچه را تروتسکی می خواهد بیان کند این هستش که یک رفرمیست اسیر در حال ریفورم و اصلاحات به یک تجربه گرای (Empiricist) شباهت دارد که با کمال افتخار به فاکت ها چسبیده در درازمدت از درک جریانات و پروسه های تاریخی در محدوده فاکت های که به وقوع پیوسته اند عاجز می باشد. چنین دسته افراد آموزه های علمی کارل مارکس را بی ارزش جلوه داده و مدعی اند که گویا چنین آموزه ها جوابده مشکلاتی که امروز کارگران به آن مواجه اند نمی باشد. این فقدان درک تنوریک به این معناست که ریفورم طلبان در زمان اعتلای رشد اقتصادی بحرانات اجتناب ناپذیر آینده را نمی بینند و درست به همین دلیل است که آنها در برابر دشواری های آینده آمادگی ندارند.

فرید ویستون به این باور است که پایه های مادی ریفورمیسم برای انکار و طرد نیاز برای انقلاب را می توان در زمان رونق اقتصادی سرمایه داری در پایان قرن نزدهم مشاهده نمود. در چنین شرایطی برای یک مشاهد سطحی نگر چنین معلوم می شد که سرمایه داری تناقضات و تضادهای درون ساختاری را خودش حل می نماید. بنا مارکس و آموزه های آن باید خود را مورد تجدید نظر قرار دهد. بنابر این طرز تفکر؛ مارکسیسم قادر به ارائه پاسخ به این اعتلای اقتصادی طولانی مدت نمی باشد.

در ایالات متحده آمریکا یک عصر طلایی بنام **Gilded Age** وجود داشت که مراحل رشد اقتصادی را از دهه **1870** تا اوایل دهه **1900** تداوم بخشید. در عین همین دوره؛ جرمنی به مثابه یک قدرت اقتصادی بزرگ اروپا نمایان گردید. انگلستان نیز که در آن زمان فشار رقابت میان ایالات متحده آمریکا و جرمنی را تجربه می نمود؛ شاهد یک شکوفایی بعد از یک رکود اقتصادی از سال **1885** تا الی

آستین بر می زنند که نتیجه آن در طول تاریخ شکست هایی را برای طبقه کارگر به همراه داشته و دارد.

فرد ویستون یکی از اعضای برجسته و سرشناس گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) و مدیر تحریر نشریه «در دفاع از مارکسیسم» طی یک سر مقاله ای پیرامون فرصت طلبان و اصلاح طلبان با مروری مختصر بر تاریخ جنبش کارگری در ایتالیا؛ تاثیرات شکوفایی اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم و نقش آن در اعتلای جنبش های انقلابی توده ای ؛ پایان این شکوفایی و درگیری های مبارزات طبقاتی این دوران در باره آسیب شناسی طرز تفکر اصلاح طلبان چنین یاد آور می شود:

«مشخصات بنیادی رفرمیست ها، فقدان درک دیالکتیکی اینکه چگونه کاپیتالیسم (سرمایه داری) عمل می نماید یکجا با فقدان اعتماد بر توانمندی طبقه کارگر برای بسیج بسوی جهت یابی انقلابی؛ همان چیزی است که آنها [رفرمیست ها] را با خصوصیات دمدی مزاجی مشخص می سازد.» (On chameleons and reformists – درباره دمدی مزاج ها و اصلاح طلبان، فرید ویستون، 6 جنوری 2026).

برای توضیح جزئیات بیشتر مشخصات مذکور باید خاطر نشان گردد که فرصت طلبان به راحتی تحت تاثیر مراحل از اعتلا و رونق نظام سرمایه داری قرار گرفته و به استقبال آن می روند، بدون اینکه توانمندی درک فرایند شرایط فوری را در افقی بسوی فردا برای این اعتلا داشته باشند. البته چنین فقدان توانمندی درک مساله در بر گیرنده دوران رشد اقتصادی نیرومند سرمایه داری و همچنان برهه ی زمانی که این رشد سر دچار بحران های کشنده ای می گردد نیز می باشد.

لئون تروتسکی این مطلب را در صفحه هژدهم مقدمه یکی از آثار کلاسیک و ماندگارش زیر نام **«چگونه به انقلاب**



نوشته مختصری نمی گنجد. سعی خواهم نمود طی فرصت
های جداگانه دیگری به مهمترین های این رویداد ها
بپردازم.

9

شعر و تصویر از نادیا انجمن



نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟
من که منفور زمامم، چه بخوانم چه نخوانم
چه بگویم سخن از شهید، که زهر است به کامم
وای از مشیت ستمگر که بکوبیده دهانم
نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنامم
چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم
من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
که عبث زادهام و مهر بیاید به دهانم
دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
گرچه دیری است خموشم، نرود نغمه زیادم
زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
یاد آن روز گرامی که قفس را بشکافم
سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم

زمان درگیری جنگ جهانی اول در 1914 شده بود. آنچه را
که این مرحله برجسته می سازد این است که ما شاهد
انحطاط سوسیال دموکراسی و احزابی که بخشی از [بقایای]
انترناسیونال دوم را تشکیل می دادند بودیم که بیشترین آنها
بر اساس پایه های فکری مارکسیسم بنا شده بودند که
رهبران آنها با لفاظی های انقلابی گونه می پرداختند؛ ولی
در عمل با طبقه سرمایه داری تشریک مساعی و همدستی
داشتند. ولی بعداً این احزاب و رهبران آنها لفاظی های
انقلابی را نیز به کنار گذاشته و به گونه آشکارا اظهار می
نمودند که سرمایه داری می تواند اصلاح شود و بیشتر ازین
نیازی به انقلاب نبوده و امکان هم ندارد که چنین شود. مگر
وقوع جنگ جهانی اول بطور تفسیر آمیزی رویای
رفرمیست ها را برهم زده و ثابت نمود که تمامی تناقضات
موجود در سیستم سرمایه داری که به گونه درخشانی توسط
مارکس وضاحت داده شده بود؛ هنوز هم رفع نگردیده اند.
این جنگ بار دیگر عصر مضاف انقلاب و ضد انقلاب را با
رویداد های انقلاب 1917 در روسیه از عمق به سطح
بیرون نمود. و بطور روشن نشان داد که چگونه بحران ها
جهان سرمایه داری می توانند بندش ظرفیت های انقلابی را
رها سازند.

نتجه گیری

نقشی را که به گونه آشکار فرصت طلبان رهبران سازمان
های کارگری که در اسارت ریفورم های سیستم سرمایه
داری گیر مانده و بازی می نمودند این را به ما می آموزد
که چگونه به پیمانانه بزرگی ظرفیت های انقلابی نهفته در آن
زمان در کشور های متعددی مانند جرمنی، ایتالیا، فرانسه،
هنگری و بسیاری دیگر یکی پی دیگری بدون آنکه به
پیروزی برسند به ائتلاف رسیدند و این کار به نوبه خود
سبب ظهور فاشیسم و وقوع جنگ جهانی دوم گردید که
اثرات آن کماکان ادامه دارد. البته پرداختن به جزئیات درس
های شکست های انقلابی و پیامد های آن در چنین یک



10

از سکون ما ستون آسمان لرزان شود
شاخه‌های کبر آدم تا ثریا سر کشید!
مورچه بر کیهان شود تا آدمی انسان شود
آدمی لطفی نماید گر آدمی انسان شود
این خراسانی چرا وان دیگری افغان شود؟

شعر و نگاره از بانو: ایما نیایش



آرزو دارم که شعرم شعله‌ی سوزان شود
سایه گردد از قفای کینه پردازان شود
شعر من شمشیر گردد از نیام آید برون
زخم کاری بر خُم ابروی نامردان شود
پرده بردارد ز روی هرزگی‌های بشر
جامه گردد بر تن هر کودک عریان شود
خامه‌ام خنجر شود بر چشم تنگ روزگار
انتهای ظلمت شبهای بی‌پایان شود
درد من دارو شود بر زخم ناسور زمان
دیده‌ام دریا شود، طغیان کند، توفان شود
سینه‌ام غم‌خانه‌ی این توده‌ی حیران شود
شانه‌هایم تکیه‌گاه مادر گریان شود
قیمت لبخند آدم به دم بالا رود
در دکان درد مردم خون دل ارزان شود
کاسه‌ی صبر زمان از خون ما لبریز گشت

جما

بوده آزادی و آبادی ز ارمان جما
رهروان با جان ببسته عهد و پیمان جما
بسته اند درب مکاتب را تروریستان شوم
باز خواهد کرد این در دست گردان جما
با (مسیرش) خوش درخشد در مسیرزنده گی
نور دانش میفشاند پرتو افشان جما
بشکند تبعیض و ظلم این تروریستان شوم
توده آخر یار گردد با دبستان جما
انقلاب خلق سوزد باره ی ظلم و ستم
بازآرد زنده گی شاد یاران جما
زیر بار سایه ی شب توده ها در مانده شد
بشکند این ظلم هارا مرد میدان جما
کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



11

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم» رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

(قوس ۱۳۶۲ شمسی)

(۵)

زنده یاد «قیوم رهبر»

ارسالی: جمعی از اعضای "ساما"

۰۳ نومبر ۲۰۲۵

مسأله هژمونیسیم طبقه کارگر:

اعمال می کنند، ولی نمی گویند و پنهان می کنند. پرولتاریا این هژمونی را خواستار هست، ولی می گوید. فقط صداقت پرولتاریا و حزب پیشاهنگ پرولتاریا، آنها را مورد اتهامات گوناگون قرار داده، اگر نه هیچ کس نیست که نخواهد. ما متیقن هستیم که نماینده های بورژوازی همیشه خواستار هژمونی هستند، همیشه خواستار این هستند که جلو پرولتاریا و حزب پرولتاریا در دستشان باشد. وقتی که پرولتاریا بگوید من هژمونی خود را خودم می گیرم و حتی هژمونی تو را هم من می گیرم، در آن صورت است که برآشفته می شود. در غیر آن ما عقیده نداریم که طبقه اجتماعی ای در این دنیا وجود داشته باشد که این طبقه طالب هژمونی نباشد و هژمونی خود را در طبق اخلاص با دیگران تقسیم نکند، یا خودش از آن بگذرد. تفاوتی که وجود دارد، این است که پرولتاریا صادقانه اعلام می کند و طبقات دیگر با فریب می خواهند هژمونی خود را در قالب و هاله های تقدس مذهبی، عرفانی، فرهنگی و غیره و غیره ببوشانند و مردم را مجبور به قبول و پذیرش هژمونی خود بکنند.

پیش شرط ایدئولوژیک:

در مورد پیش شرط ایدئولوژیک نیز یک اتهام دیگر بالای "چپ سنتی" سازمان وجود دارد؛ و آن اینست که وقتی سازمان خود را می سازد، پیش شرط ایدئولوژیک می گذارد، وقتی که حزب خود را می سازد پیش شرط ایدئولوژیک می گذارد، وقتی که دولت خود را می سازد پیش شرط ایدئولوژیک می گذارد و همه چیز خود را که می سازد، یک پیش شرط ایدئولوژیک می گذارد. فکر می کنم در اینجا بیشتر مسأله اراده باشد در گذاشتن و نگذاشتن پیش شرط ایدئولوژیک. مارکسیسم برای حزب خود پیش شرط ایدئولوژیک نمی گذارد، برای دولت خود هم پیش شرط ایدئولوژیک نمی گذارد، بلکه به یک مسأله معتقد است و آن این است که هیچ پدیده اجتماعی ای در دنیا وجود ندارد که مهر طبقاتی نخورده باشد؛ خواه این حزب باشد، خواه سازمان باشد، خواه دولت باشد، خواه هر چیزی که باشد؛ مهر طبقاتی خودش را خورده [است]. پرولتاریا هم آگاهانه تاریخ خود را

مسأله هژمونیسیم طبقه کارگر، ببینیم کی هژمونیسیم نمی خواهد؟ آن طبقه ای که در انقلاب و در پیشرفت اجتماعی، هژمونیسیم نمی خواهد، آن کیست؟ تا ما هم بگوییم که مارکسیست ها هم به عنوان نماینده طبقه کارگر هژمونی طبقه کارگر را نخواهند. ما اگر ببینیم که بورژوازی در این جا نخواهد، ما اگر ببینیم که فنودالیسم نمی خواهد، ما اگر ببینیم که امپریالیسم نمی خواهد، ما اگر ببینیم که طبقات مختلف مردم و طبقاتی که تا این حد یا آن حد با مردم هستند، اینها هژمونی نمی خواهند، در آن صورت حق دارند که بگویند پرولتاریا بسیار خراب است و این فقط هژمونی می خواهد.

مارکس در همان اثری که رفقاء نقل قول کردند ("نقدی بر فلسفه حقوق هگل") یاد می کند که بورژوازی وقتی به قدرت می رسد، با تمام جامعه اعلان برابری و برادری می دهد تا بالاخره با این اعلان برابری و برادری بتواند هژمونی خود را تامین کند. مارکس، تقریباً در آغاز رساله خود، این مسأله را مطرح می کند. حال ببینیم فرقی که وجود دارد بین پرولتاریا و بین مجموع طبقات این است که دیگر طبقات هژمونیسیم را



انقلابی که از لحاظ ایدئولوژیک، از لحاظ سیاسی، از لحاظ تشکیلاتی بر پایه ها و موازین و ضوابط پرولتاری استوار نباشد، نمی تواند یک انقلاب عظیم را به پیروزی برساند. در اینجا هم مسأله بیشتر یک مسأله بینشی است که بینش ها بالاخره به ضابطه ها می آید؛ حال ضابطه بدون بینش نیست. اگر ما بحث می کنیم، باید بینش ها را مورد بحث قرار بدهیم، که آیا این بینش درست است یا درست نیست؟ اگر درست نیست، چرا درست نیست؟

بالاخره پرولتاریا در سطح بین المللی، امروز به این عقیده رسیده که وقتی می خواهد انقلاب کند، به ابزار تشکیلاتی خود نیاز دارد. این ابزار تشکیلاتی اش باید وحدت سیاسی - ایدئولوژیک داشته باشد؛ و باید این وحدت سیاسی - ایدئولوژیک، خود را در یک تشکیلات پرولتاری لنینی نمایش بدهد. آن تشکیلاتی که همان شش خصلت لنینی خود را داشته باشد، در غیر آن ما نمی توانیم از یک حرکت انقلابی پرولتاری صحبت بکنیم. حال این برداشت هائی است که در خلال تاریخ مسجل شده و تا اکنون هم کس دیگری نتوانسته تجربه خلاف این را برای ما ثابت بکند. بنا بر آرزوها یا بنا بر افکار این فرد یا آن فرد، ما متأسفانه قادر به دست زدن به همچو ماجراجویی نیستیم که بگوئیم از این افکار تجربه شده بشری که در طول ۱۲۰ سال حقایق خود را به اثبات رسانده، پیرومندی خود را در کشورهای مختلف به اثبات رسانده، ما بیانیم یک تجربه نئی را در اینجا به وجود بیاوریم که پرولتاریای افغانستان باید یک سازمان بدون ایدئولوژی به وجود بیاورد، یک سازمان چند ایدئولوژی به وجود بیاورد، یک سازمان پلورالیست سیاسی به وجود بیاورد؛ و این تجربه ای است که ما سر خود می کنیم. همان مثال است که می گویند نیک بخت سر دیگران می بیند و بدبخت سر خود. ما این بدبختی بزرگ را در امر انقلاب چگونه سر خود تطبیق بکنیم، آیا این کار خوب است یا نه؟ در حالی که پیش روی ما تجارب بزرگ بشری وجود دارد. ما به کجا میرسیم رفقای عزیز! ما به کجا میرسیم اگر این تجربه ها را راه بیندازیم؟

می سازد؛ حال چگونه؟ آیا این دولت را که می سازد، در مورد دولت پیش شرط ایدئولوژیک وجود ندارد؟ هیچگاهی مارکسیسم یا مارکسیست - لنینست ها نگفته اند که دولتی را که ما ساختیم در این دولت، در قلمرو ما کسانی که مخالف ایدئولوژی ما هستند، آنجا زندگی نکنند. حتی کسانی که مخالف ایدئولوژی ما شان هستند؛ یعنی که اگر مخالفش نیستند، موافقش هم نیستند - دقیقش را بگوئیم - آنها تا رهبری دولت هم رسیده اند و مدت ها مدت ها کار کرده اند. مثلاً شما در چین ببینید، از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۸۳ هنوز هم در کابینه آنها کسانی هستند که مربوط حزب گومیندان هستند و رئیس پارلمان شان تا دو سه سال قبل خانم سون یاتسن بود. بناءً ما می بینیم که این مناسبات وجود دارد.

بدین صورت در روسیه هم همین قسم، ما وقتی که انقلاب را در روسیه می بینیم، هم عین چیز بود. تعداد زیادی از عناصری که مربوط حزب بلشویک نبودند، آمدند و وظایف بسیار بزرگی را گرفتند. تروتسکی آدمی است برای همگی معلوم، که تا انقلاب اکتبر همراه لنین و همراه بلشویک ها نبود و بعد از آن می آید و به انقلاب می پیوندد و فوراً کمیسار جنگ می شود و ساختن ارتش سرخ برایش سپرده می شود. به این صورت ما می بینیم که در دولت مسأله پیش شرط ایدئولوژیک مطرح نیست. منتهی چیزی را که مارکسیسم مطرح می کند، این است که ما دولتی بدون خصلت طبقاتی نمی شناسیم. ما نمی توانیم بگوئیم که دولت وجود دارد، ولی پایه طبقاتی ندارد. این یک دید است و یک بینش طبقاتی است، نه پیش شرط ایدئولوژیک، که این دو مسأله نباید عوض شوند.

حزب پیشاهنگ پرولتاریا:

در مورد حزب، مسأله به این شکل مطرح است که یک حزب حرکت آگاهانه پیش آهنگ پرولتاریا است؛ و بنا بر تجارب از زمان مارکس و انگلس تا امروز، تقریباً در این ۱۲۰ سال تجارب مختلفی که وجود داشته، می گویند که یک انقلاب پیرومند را، یک انقلاب پیشرونده و مترقی و انقلابی را فقط یک حزب انقلابی می تواند رهبری بکند و بدون یک حزب



"چپ افراطی" در زیر گیوتین جلاذ رفتند و کشته شدند، صمیمانه و صادقانه از ایدئولوژی و از این خط و از این سیاست خود دفاع کردند. ما به همه این کسان افتخار میکنیم، چه کسانی که آنها در سازمان ما بوده باشند یا در سازمان ما نبوده باشند. مگر نه این است که ما وقتی از سیاست ها و از ارتباط سیاست ها صحبت می کنیم، ما بیشتر روی محتوی، روی ریشه و روی پیوند صحبت می کنیم. از کجا پیوند می گیریم، ریشه اش در کجاست، بالاخره به کجا می رود؟ اما فقط به خاطر این که سوسیالیسم می گوئیم و روس هم سوسیالیسم می گوید، حالا ما باید لزوماً به تنوری سیاسی روس بغلنیم؟ تمام اعمال ما، تمام کردار ما، تمام سیاست هائی را که ما کرده ایم، موقف ما در همین کنفرانس - ببینید دور نرویم - در مقابل مسأله تسلیم طلبی، ما عزیزترین رفقای خود را مورد شماتت و ملامت قرار دادیم. همه اینها نشاندهنده این نیست که تنوری انقلابی، آنچه شما "چپ سنتی" می گوئید، در تضاد ماهوی با امپریالیسم روس قرار دارد؟ امروز در جامعه افغانستان استوار تر از سازمان "ساما" و از سامانی ها، علیه استعمار روس دیگری نیست و نخواهد بود. در تاریخ افغانستان چگونه ممکن است که این "ساما"، این چپ انقلابی، بتواند که در تنوری سیاسی خود برود با استعمارگر یکجا شود. اگر این چنین باشد، اگر فقط بگوئیم این روشی که روش ملی هم هست با آن روش ملی ای که مثلاً در فلان جای این چنین کرد، آنچنان کرد - زبان ما لال - او هم شباهت دارد و از آنها نمایندگی می کند. این روش ها هم به خاطر نزدیکی که از لحاظ فکری با هم دارند: این ها هم دموکراسی می گویند، آنها هم دموکراسی می گویند، اینها هم ملی می گویند، آنها هم ملی می گویند، اینها هم چنین می گویند، آنها هم چنین می گویند. این نوع برخورد بسیار ظالمانه است؛ و بریدن جریانات سیاسی از بستر اجتماعی مشخص شان است. یک تجرید غیر علمی است. هیچ گونه با علم سروکار ندارد. امیدوار هستم در این مورد بسیار صحبت کنیم.

در مورد "دموکراتیسم انقلابی پیگیر" و اعلام مواضع:

بیشتر به نام نوآوری! نوآوری ما را بند می کند به همان لادریت ایده آلیستی. این فکر آینده ندارد که ما از تمام تجارب پرولتاریا باید چشم ببوشیم و فقط به خاطر گل روی خود و گل روی دیگران بیانیم یک پلورالیسم سیاسی - ایدئولوژیک - تشکیلاتی را بیاوریم و خود را نماینده پرولتاریا هم بگوئیم، به این صورت بگوئیم که ما هستیم که این چنین هستیم.

چقدر آدم باید پرتوقع باشد که در یک کشور عقب مانده، با روشنفکر عقب مانده، با بی تجربگی، با بی علمی، با این که ما هنوز یک صفحه از تجارب مبارزات پرولتاریا را نخوانده ایم؛ بالاخره بیانیم پرولتاریای افغانستان را و روشنفکر افغانستان را که از این پرولتاریا دفاع می کند، بیاوریم در این گمراهی ها و در بیابان سوزان گمراهی بیندازیم. بیانیم ما این چنین یک تجربه را می کنیم به خاطر این که عشق ما کشیده که می خواهیم یک تجربه نو را در این جامعه تکرار بکنیم، ما تمام تجاربی را که به وجود آمده، مدنظر نمی گیریم، یعنی این که آن چیزی را که در زبان عربی به نام وجدان یاد می کنند. وجدان یعنی جمع شدن تجارب نسل های متوالی. ما وجدان خود را باید از دست داده باشیم که این کار را بکنیم. ما تجارب بزرگ پرولتاریا را در این ساحه مدنظر نگیریم و فقط برویم روی خواست این و آن فرد.

مسأله قدرت سیاسی:

مسأله قدرت سیاسی را که رفیق آرام مطرح کردند، که قدرت سیاسی را که "چپ سنتی" افغانستان می گیرد، از لحاظ سیاسی با استعمارگر روس پیوند می خورد (دیشب هم یک مقدار روی این مسأله بحث شد، به اشکال مختلف اش بحث صورت گرفت که امیدوار هستیم در بحث های آینده یک مقدار بتوانیم پیش برویم و این را سر سازمان خود ما تطبیق کنیم). فکر می کنم که در بهترین حالتش شکل گرانی است و در بدترین حالتش ظلم است، یک ظلم تاریخی. ما سر یک جریان فکری - سیاسی ای که هزار ها هزار نفر خود را به نام کمونیست و به نام انقلابی از دست داده و حتی رفقاء اشرف و پویا و... هم به همین نام



که می گویند ما بنیانگذار این چنین هستیم، املاء و انشاء شان غلط است. ما برای رفقاء گفتیم که این یک عقب گشت بسیار بدی نسبت به ادبیات سامانی است، نسبت به سطح و سویه ای که "ساما" مسائل خود را مطرح می کند. وقتی ما این را بخوانیم، شما می فهمید که چگونه است؟ چرا ما می گویند این اعلام مواضع [غلط است]؟ مثالی برای شما بگویم "نقشه ننگین روس به خاطر فریب تباه کن مردم افغانستان و تحکیم حسابگرانه استعمار آنچنان پی ریزی می شود که گونی نعش های فاسد و بی گور و وطن را در راه دولت مداری شان به خطا اندر می داند". رفقای عزیز! این جمله چه معنی دارد؟ خوب باز می گوید که: "یا للعجب این شعبده بازی تهوع انگیزی که روز تا روز توان مقاومت جانبازانه و حماسه های گلگون قباای مردم ما را به ارمغان می آورد". رفقای عزیز! مسائل این طور مطرح می شود که ما انتقاد داریم. سطح و سویه "ساما" این طور نبود. بعد از آن هم مسائل سومی را که مطرح می کند، بسیار است. سر تا آخرش را بخوانید و تمام جملاتش را بخوانید، باز رفقاء می فهمند که مسائلی را که در اینجا مطرح کرده اند، چه است. چه مسائلی را مطرح کرده اند و چگونه مطرح کرده اند؟

ثالثاً، از جانب دیگر مسأله دولت جمهوری اسلامی - مردمی است. از نظر ما "ساما" فقط حق داشت در چارچوب "جبهه متحد ملی" خود جمهوری اسلامی را مطرح بکند، به عنوان یک رابطه ارگانیک با دیگر طبقات و اقشار که می رفت پای ساختن دولت آینده افغانستان. ولیکن "ساما" قبل از این که طرح جبهه نی خود را تغییر بدهد، ده قدم دیگر از طرح جبهه نی خود عقب نشینی کرده است. ما این موقف "ساما" را از لحاظ اصولی غلط می دانیم؛ از لحاظ تاکتیکی اشتباه می دانیم؛ زیرا که مناسبات میان ما و میان دوستان جبهه نی ما را خراب کرده، یعنی طرفداران جبهه نی ما و دوستان جبهه نی ما در موقف گیری خود چپ تر از "ساما" هستند. در حالی که "ساما" وظیفه تاریخی اش این است که جنبش را به طرف رادیکالیزه شدن، به طرف بلند رفتن و به طرف آگاهی ببرد؛ نه

ما در مورد اعلام مواضع بحث زیادی خواهیم داشت که اعلام مواضع ما دموکراتیسم پیگیر و دموکراتیسم انقلابی را آورده و یا نیاورده، و ما چه انتقاداتی داریم؟ حال انتقاداتی را که رفقاء در اعلام مواضع خود آوردند، آیا امروز هم همان انتقادات هست یا این که انتقادات دیگری بر سرش داریم؟ ما با یک نظر مختصر ممکن است بتوانیم بگویند. **اولاً** ما می گویند: اعلام مواضع که اینجا هست، اعلام مواضع نیست. ما برای رفقاء قبلاً گفتیم، ما انتقادی که سر اعلام مواضع داریم، این است که این "اعلام مواضع" اعلام مواضع نیست. در جامعه افغانستان هزارها مسأله هست: مسأله دموکراسی، مسأله اقتصادی، مسأله استثمار، رابطه ما نسبت به دیگر احزاب، رابطه ما نسبت به جنبش های دیگر، نسبت به مرحله انقلاب، نسبت به ابزار و وسائلی که ما کار می کنیم، مسائل جبهوی، مسائل توده نی و غیره؛ هزارها مسأله انقلاب است که باید اعلام مواضع در موردش صورت می گرفت. لیکن اگر شما این اعلام مواضع که در اینجا آمده، [را بخوانید، به ضعف های ادبی، خلأ ها و انحرافات فکری - سیاسی آن پی خواهید برد]. با این که ما از این مثل شرافت خود دفاع کرده ایم. ما نامه هائی داریم که به کسان دیگری نوشته کرده ایم و در جلسات متعدد بین المللی از این سند به عنوان سند سازمانی خود دفاع کرده ایم و سخت هم دفاع کرده ایم. ولی اکنون در یک جلسه سازمانی و کنفرانس، برای شما می گویند شما این را بخوانید و ببینید که یک شبنامه سازمان که نشر شده آیا به همین حد است؟ به زبان دیگر بگویند، آیا می تواند حتی تا سرحد یک شبنامه سازمان، مسائل انقلاب افغانستان را مطرح کند؟ بیایید "خروش رعد در پکتیا" را همراه این اعلام مواضع ببیندیم [و مقایسه کنیم]، بیاییم "روس اشغالگر در سرایشیب رسوائی و تباهی" را با این اعلام مواضع یکجا ببیندیم [مقایسه کنیم]. اینجا است که ما می گویند که "اعلام مواضع" اصلاً در مورد قضایای بزرگ انقلاب افغانستان اعلام موضع نکرده، به این خاطر ما بالایش انتقاد داریم. **ثانیاً** رفقای عزیز! این "اعلام مواضع" را ما انتقاد می کنیم؛ حتی می گویند که از لحاظ ادبیات خود غلط است. رفقای



می گویند که ما مخالف مارکسیسم- لنینیسم نیستیم. این را دیگر به خود جلسه می گذاریم که اینها ببینند که رفقای ما وقتی که این مسائل را مطرح می کنند و با این دید نسبت به قضایا برخورد می کنند، در آن صورت آیا مخالفت شان با مارکسیسم- لنینیسم و عدم مخالفت شان با مارکسیسم - لنینیسم تا کدام حدود است و چگونه می توانند ادعا کنند که ما هستیم یا نیستیم (مخالفت می کنیم یا نمی کنیم). این مسأله به خود شان ارتباط دارد؛ و ما امید وار هستیم، با این تفصیلات خود، گوشه های از این قضیه را برای اینها فهمانده باشیم که مارکسیسم- لنینیسم چه می گوید یا اقلأ فهم ما از مارکسیسم - لنینیسم چیست؟

ادامه دارد

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد .

فزیکی اسارت دن اتنگ و
فکرینگ نینگ اسارتی یمان راق
دیر
(استعمار فکری بدتر از استعمار
فیزیکی است)

این که ما با این اصل و با این پرنسیپ موافق نباشیم (مخالف باشیم). ما در این مورد نظرات خود را در همه جا ها گفته ایم. ولی این که "ساما" از طرح جبهه نی خود پائین تر حرکت کند، ما با این نوع سیاست خوش نیستیم (مخالف هستیم). **رابعاً** این که، تمام موادی که در اینجا آمده، موادی است که از برنامه نقل شده فقط کلمه کارگزارش زده شده. ما اگر یک مقایسه بین برنامه و اعلام مواضع بکنیم (هر رفیق حق دارد این کار را بکند، ما کرده ایم)، مثل اینست که یک چیز را بگیرد قیچی کنید. ما می گوئیم رفقاء می توانستند این افکار خود را با مقدار زیاد تری صرف وقت انجام دهند. حال در مورد این که در سازمان ما چگونه آمده، انتقادات ما در مورد اعلام مواضع در این حدود است رفقاء! به همین خاطر هم بود که من در ماه اسد سال ۱۳۵۹ وقتی به پشاور آمدم، برای مرکزیت سازمان نوشتم که مردم بالای اعلام مواضع تان انتقاد بسیار زیاد دارند، من توجه شما را نسبت به این قضیه جلب می کنم که اگر از همین حالا بتوانید چیزی تهیه بکنید برای اعلام مواضع آینده که چیز موزون تر و متین تر و ثابت تری باشد؛ و این مسائل را مدنظر بگیرید تا در آینده ما به نام این که کم وقت داشتیم، دچار اشتباه نشویم. این رفقاء برای ما گفتند: که اگر شما چیزی داشته باشید، برای ما روان بکنید. ما هم همین کار را خواهیم کرد. رفقای عزیز! برخورد ما نسبت به اعلام مواضع این چنین بوده، این چنین دلسوزانه بوده. حال مسائل بسیاری در سازمان رخ می دهد که ممکن است چیز دیگری باشد، ولی موقف یک فردی که پیش روی شما نشسته، در ارتباط با اعلام مواضع در چهار نکته که دو سال قبل برای خود رفقاء گفته ام، برای خود رفیق آرام گفته ام و برای رفقای دیگر گفته ام که اعتراضات ما سر موضوع در این نکات دور می زند.

و حال بیانیم سر قسمت دوم کار خود که مسأله خود سازمان است. ولی قبل از اینکه به قسمت دوم برویم، یک مسأله هم بسیار جالب است که رفقاء بعد از این بحثی که در ارتباط با تمام مسائل مارکسیسم به راه می اندازند و با این فهم شان از مارکسیسم و با این برخورد شان نسبت به مارکسیسم، باز هم



12

آنگلا دیویس

**زنی که نامش در لیست تحت تعقیب ترین های FBI رفت...
چون فکر می کرد**

آنگلا دیویس فقط یک فعال نبود؛ او تبدیل به نماد زنی شد که مقابل ساختار قدرت آمریکا ایستاد و گفت «قوانین شما عادلانه نیستند». برای عده‌ای قهرمان آزادی، برای عده‌ای تهدید ایدئولوژیک.
تولد و ریشه‌ها:

آنگلا ایوون دیویس سال ۱۹۴۴ در بیرمنگام آلاباما به دنیا آمد؛ شهری که آن زمان یکی از خشن‌ترین کانون‌های نژادپرستی آمریکا بود. محله کودکی‌اش آن قدر هدف بمب‌گذاری‌های نژادپرستانه قرار می‌گرفت که به آن «Dynamite Hill» می‌گفتند. خانواده‌اش تحصیل‌کرده و فعال اجتماعی بودند؛ مادرش معلم و عضو انجمن‌های مدنی بود. مبارزه، برای آنگلا یک انتخاب نبود؛ فضای کودکی‌اش آن را اجتناب‌ناپذیر کرده بود.
تحصیلات و شکل‌گیری ذهن انقلابی:

او دانش‌آموزی درخشان بود و بورس گرفت. در دانشگاه برناردیس فلسفه خواند و شاگرد هربرت مارکوزه، فیلسوف مکتب فرانکفورت شد؛ کسی که سرمایه‌داری، سرکوب و ساختار قدرت را بی‌رحمانه نقد می‌کرد. بعد به آلمان رفت و در دانشگاه فرانکفورت ادامه تحصیل داد. ترکیب تجربه نژادپرستی در آمریکا + فلسفه رادیکال اروپایی، ذهن او را به یک منتقد ساختاری تبدیل کرد، نه صرفاً یک معترض خیابانی.

ورود به سیاست و شکستن خط قرمزها:

دهه ۶۰ آمریکا در آتش بود؛ ترور، جنگ ویتنام، جنبش سیاه‌پوستان. دیویس به حزب کمونیست آمریکا پیوست و با گروه «پلنگ‌های سیاه» همکاری فکری داشت. همین کافی بود تا برای سیستم، «خطرناک» محسوب شود. او آشکارا درباره نژادپرستی سیستماتیک، سرمایه‌داری و سیستم زندان‌ها حرف می‌زد؛ موضوعاتی که هنوز هم برای قدرت، حساس‌اند.

اخراج، تعقیب، و تبدیل شدن به چهره جهانی

سال ۱۹۶۹، وقتی استاد فلسفه در دانشگاه کالیفرنیا (UCLA) بود، به‌خاطر عضویت در حزب کمونیست اخراج شد. اعتراضات گسترده‌ای شکل گرفت و او دوباره به کار برگشت، اما ماجرا تازه شروع شده بود.

۱۹۷۰ نقطه انفجار بود. اسلحه‌هایی که به نام او ثبت شده بودند در یک ماجرای مسلحانه در دادگاه استفاده شد؛ حادثه‌ای که به کشته شدن یک قاضی انجامید. دیویس متهم شد به هم‌دستی در آدم‌ربایی و قتل. او مخفی شد و FBI نامش را در فهرست ده فرد تحت تعقیب قرار داد. تصویرش روی پوستره‌های «Wanted» رفت؛ یک استاد دانشگاه تبدیل شد به چهره‌ای که دولت فدرال دنبالش می‌گشت.

او حدود دو ماه تحت تعقیب بود تا در نیویورک دستگیر شد. ۱۶ ماه در زندان ماند. اما دادگاهش به صحنه‌ای جهانی تبدیل شد. کمپین «Free Angela» در سراسر دنیا شکل گرفت؛ از دانشجویان تا هنرمندان، همه درباره‌اش حرف می‌زدند. در سال ۱۹۷۲ هینت منصفه او را از همه اتهامات تبرئه کرد. همان دادگاهی که می‌خواست او را به نماد «تهدید داخلی» تبدیل کند، او را به نماد «مقاومت در برابر بی‌عدالتی قضایی» تبدیل کرد.

تأثیرگذاری واقعی او چه بود؟

دیویس بعدها تمرکز خود را روی نقد «صنعت زندان» گذاشت؛ این ایده که زندان‌ها فقط محل مجازات نیستند، بلکه بخشی از یک سیستم اقتصادی و نژادی‌اند. او از نخستین صداهای جدی «لغو زندان‌های انبوه» بود؛ حرفی که آن زمان افراطی به نظر می‌رسید اما امروز وارد بحث‌های اصلی شده.

او استاد دانشگاه، نویسنده و سخنران شد. کتاب‌هایش درباره نژاد، جنسیت، طبقه و زندان‌ها هنوز تدریس می‌شوند. نامزد معاونت ریاست‌جمهوری از طرف حزب کمونیست آمریکا هم شد؛ نه برای پیروزی، بلکه برای رساندن پیام.

شکست‌ها و هزینه‌ها:

او سال‌ها زیر نظارت بود، شغلش را از دست داد، زندان رفت و همیشه چهره‌ای بحث‌برانگیز ماند. برای بخشی از جامعه آمریکا هنوز هم «افراطی» است. اما برای طرفدارانش، کسی است که قبل از مد شدن یک موضوع، هزینه گفتنش را داد.



فرخنده بانوی ۲۷ ساله ی بود
که به تاریخ ۲۸ حوت ۱۳۹۳ توسط
صدها تن از دویا های خشمگین،
به جرم سوزاندن قرآن در کابل
پایتخت افغانستان، مورد لت
و کوب قرار گرفته و قربانی شد.

فرخنده
زنده ی جاودان



در تاریخ افغانستان برای نخستین بار
جنازه ی توسط زنان به خاک سپرده شد.

پنجشنبه، ۲۸ حوت ۱۴۰۴ خورشیدی مصادف به یازدهمین
سالروز قتل فجیع فرخنده ملکزاده است.

فرخنده ملکزاده، دختر جوان ۲۷ ساله معتقد به اسلام بود که
بعد از ظهر ۲۸ حوت ۱۳۹۳ خورشیدی در قلب پایتخت
افغانستان بی رحمانه به قتل رسید.

صدها مرد مسلمان خشمگین به خاطر یک «اتهام ناحق»
فرخنده را به ضرب مشت و لگد و سنگ و چوب به قتل
رساندند و سپس روی جسد او نفت ریختند و در بستر دریای
کابل به آتش کشیدند.

چند هفته بعد، بازرسان پرونده اعلام کردند که یک ملای
تعویذ نویس در مسجد شاه دو شمشیره در ناحیه اول شهر
کابل به فرخنده تهمت زده بود که قرآن را به آتش کشیده
است.

وکلا ی پرونده توضیح دادند که همین «اتهام ناحق» باعث
مرگ این بانوی جوان شد.

چند جمله از او که مثل پتک میزنند:

. من دیگر چیزهایی را که نمی توانم تغییر دهم، نمی پذیرم؛
چیزهایی را که نمی پذیرم، تغییر می دهم.

. در یک جامعه نژاد پرست، نژاد پرست نبودن کافی نیست؛
باید ضد نژادپرستی بود.

. زندان ها مشکلات اجتماعی را حل نمی کنند، آن ها انسان ها
را ناپدید می کنند.

امروز کجاست؟

آنگلا دیویس هنوز زنده است، استاد بازنشسته دانشگاه و
چهره ای جهانی در بحث عدالت اجتماعی. موهای آفری
سفیدش حالا خودش تبدیل به نماد یک عمر مقاومت شده.

او اسلحه به دست نگرفت تا انقلاب کند؛ او ایده را مسلح
کرد.

و همین برای یک حکومت، گاهی ترسناک تر است.

حالا سؤال داغ:

به نظرت آنگلا دیویس یک صدای شجاع برای عدالت بود...
یا خطری که می توانست جامعه را به آشوب بکشاند؟ چرا؟

بنظرت جوامع فعلی به چنین انسان های ضرورت دارد یا
خیر؟



اگر از دست و توان خود ما کاری به متفعت جامعه
ندرمند و مردم تحت ستم ما ساخته نیست ،
لااقل متاع کار مثبت دیگران نشویم !



13

به یاد برادر گمشده و بی مزارم ! اشرف "خالقی"

واقع میدان هوایی خواجه رواش کابل ، در پشت میز کار مشغول انجام کارهای محوله خود بود بین ساعت 2 الی 3 بعد از ظهر توسط پنج باند یست اعضای خاد نظامی ربوده شده و تا امروز از زنده ، مرده و مزارش کسی اطلاع ندارد و این هم که به کدام جرم برده شده ، معلوم نشد .

اشرف در بستر درد ، رنج ، استبداد و فقر رشد نموده و به یک نظامی با شخصیت انقلابی و اهلیت انسانی برای تامین عدالت و آزادی از بند اسارت فقیر ترین قشر جامعه در پیشگاه توده های زحمتکش و فقیر افغانستان تعهد سپرده بود که تا پای جان به این امر خطیر ملی وفادار و متعهد می ماند و به حق که در عمل ثابت نمود .

با شنیدن خبر ربوده شدن اشرف، پدرم تا روز وفاتش لال میشود. در آخرین لحظه حیاتش «29 ثور 1361» قبل از اینکه چشم از جهان ببوشد اولین و آخرین حرفش که حاکی از اندوه بزرگ و مملو از سوز ، درد و فراق دوری از اولاد یک پدر بود ، با صدای بلند و چشمان خیره شده به در :

«اشرف بچیم کجا هستی ؟ ، چرا نه می آید ، صدایش کنید!» با زندگی وداع کرد و چشمانش را بست .

مادر تا زمان مرگش (3 سرطان 1372) چشم براه ای آمدن اشرف اشک ریخت و برای دیدار فرزندش می تپید و میسوخت .

کوچکترین طفلش که یگانه دخترش بود، بیش از چهار ماه عمر نداشت. 45 بهار زندگی خود را به امید دیدار پدر سپری میکند؛ پدری که دیگر هرگز برنگشت .

آخرین دیدار و صحبت که با این مرد نستوه و نظامی با شخصیت انقلابی و مربی سیاسی و رفیق همسنگرم داشتم دقیقاً شام بیستم حوت سال 1357 بود طوری که در عکس مشاهده میکنید . از سمت راست رشاد جان خالقی ، اشرف خالقی ، شفیع خالقی و فواد جان خالقی پسر ارشد شان میباشد . این فوتو توسط دوست و همصنفی نازنینم «نورآغا» سرمدی " « در لیسه مریم بعد از عصر روز بیستم حوت سال 1357 گرفته شده است .



هرشب ستاره ای به زمین میکشند و باز
این آسمان غمزده غرق ستاره هاست

اشرف "خالقی" فرزند محمد اسماعیل "خالقی" در یک خانواده بی بضاعت و روشنفکر در زمستان سال 1327 خورشیدی در گذر بارانه شهر کابل دیده به جهان گشود. دوره ابتدایی را در مکتب عنصری بلخی و دوره لیسه را در لیسه عالی نادریه به پایان رسانیده و بعد از فراغت از صنف دوازدهم ، نظر به عشق و علاقه ای که به میهن و مردم ستمدیده اش داشت ، شامل پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی گردید و با اخذ دیپلوم به درجه عالی به سویه لیسانس فارغ و دربخش ها و شعبات قوماندانی اكمال کشف رادار و مدافعه هوایی صادقانه ایفای وظیفه نمود . در جریان وظیفه از کودتای 26 سرطان داود تا کودتای هفت ثور امین بطور مداوم مورد تهدید غل ، زنجیر ، زندان و حق تلفی های وظیفوی قرار داشت . روز بیست و یکم حوت سال 1357 دژخیمان خلقی - پرچی این دشمنان سوگند خورده مردم ستمدیده ما دست به انجام جنایت نابخشودنی زدند. در حالی که او در دفتر کارش



اسناد و مدارک دفتر را تسلیم نموده و پس فردا به یکی از ولایت افغانستان برای مدتی خود را از دید این سفاکان تاریخ بدور نگه دارد . و من توظیف شدم که زمینه سفر را آماده سازم . اما با تاسف و انده دشمنان سفاک و خونخواران کی جی بی این مجال را برایش ندادند .

آری دوستان و رفقای گرامی ؛ این یک نمونه کوچکی از هزاران جنایت نابخشودنی این باند مزدور و ضد مردمی است . و از همه درد آورتر و زجر دهنده تر این که باگذشت بیشتر از چهار دهه هنوز این جانیان آدمخوار از گذشته ننگین خود ندامت نمی کشند می خواهند بچشم مردم خاک پاشیده و خود را در مقایسه با برادران تنظیمی و طالبانی شان موسیچه های بیگناه و مورچه های بی

بعد از گرفتن این عکس به منزلشان رفتیم بحث و صحبت های رفیقانه ما روی چالش ها و مشکلات امنیتی تا نیمه های شب ادامه پیدا کرد. هرکدام ما میخواستیم با دلایل مقتع تر و عملی تر همدیگر را قناعت بدهیم تا دشمن را دست کم حساب نکرده و تحت تاثیر تبلیغات عوام فریبانه این شیادان تاریخ قرار نگیریم . من نظر به برداشت خود از شخصیت او و عمل کرد های دشمن تاکید داشتم که به زندگی مخفی پناه برد و زنده یاد اشرف تاکید داشت که من مرتکب کدام جرم و جنایت نشدم که مرا بازداشت کنند و هیچ نوع سند و اسناد هم در رابطه به من ندارند پس نباید هراس داشته باشیم . در نهایت نتیجه این بحث ما که آخرین دیدار و صحبت ما بود. فیصله شد تا فردا تمام



دبمن، " غدار، " خطرناک اقلیت، " پردی، " بهرنی اجنب.

دا تاوتریخوالی د "ضرورت" په توګه ایجاد وی، جبر "حکم" بولي، د مخالفت له منځه وړل د "امنیت" په توګه معرفي کوي، او د جګړې هڅونکي "عزت" بولي. په فاشیست منطق کې، انسانان هیڅ ارزښت نلري؛ یوازې "بیرغ" او "مشر" مهم دي. ټولنه باید یو غړ وي او هر بل غړ باید خاموش شي.

فاشیزم له بحران څخه راپورته کېږي: کله چې غربت، بی کاري، انفلاسیون او بی عدالتي ژوند خراب کړي؛ کله چې فساد او اداري بی کفایتي خلک ستړي او نا امیده کړي؛ کله چې د ملي ذلت یا ماتي احساس په ډله ایز ذهن باندې سیوری واچوي. په داسې شیبو کې، فاشیستان د زړه راښکونکي او سمدستي حلونو سره راڅرګندېږي: "باور وکړئ، اطاعت وکړئ، مبارزه وکړئ"؛ "یو ملت، یو مشر." فاشیزم باید په بشپړ ډول افشا شي.

هیڅ ټولنه د نفرت او رانده اطاعت په خپرولو سره "ژغورل" نه شي. فاشیزم د ویار ژمنه کوي، مګر محصول یې ویجارتیا ده: د انسان ویجارتیا.

که چیرې راتلونکی جوړ شي، نو دا به د آزادۍ، عدالت او ډله ایز مسئولیت له لارې تیرېږي، نه د مشر عبادت، دبمن جوړولو او د تاوتریخوالی د تقدس له لارې.



آزار در اذهان مردم بویژه جوانان نشان دهند و به وقاحت تمام ادعای بی گناهی و فخر فروشی میکنند. در حالی که منشا و مبدای تمام این سبک و سیاق هاریشه در کودتای نامیمون ثور دارد.

نفرین و ننگ براین شرف باخته های مزدور خلقی-

پرچمی

مسبببن اصلی این چهار دهه خونریزی، جنگ، ویرانی و جنایات حقوق بشری باید محاکمه و به کیفر اعمالشان رسانده شود

دستان حمایت گران بین المللی شان را از شانه قطع نماید!

شفیع "خالقی"

20/حوت /1404 مطابق به 11/مارچ / 2026

14

فاشیزم

لیکوال: صمد وکیلی

ژباړه: نوراحمد جنا

فاشیزم یو سیستم او نظام دی چې انسانان څپي. یوه ایډیالوژي چې د "سخت ووطنپالنې" تر نامه لاندې ښکاري، مګر په عمل کې هیواد په یوه ګارنیزون، ملت لکه رمه په شان تابع مخلوق بدلوي.

فاشیزم هغه وخت پیل کېږي کله چې یو مشر یا ګوند خان له قانون څخه پورته ګټی او چپغې وهي: "زه حقیقت یم، زه ملت یم، زه ژغورونکی یم."

فاشیزم ډیموکراسي وژني: دا د بیان ازادې له منځه وړي، خپلواکې ادارې وتړي، او رسنی د ځواک په لوډسپیکرونو بدلوي. فاشیزم د نفرت له امله رامینځته کېږي. دبمن د دی تر شا د خلکو د راټولولو لپاره جوړ شوی دی: "داخلي



15

نفت بر آب، آتش در سیاست

نفت بر آب، آتش در سیاست: جنایت زیست‌محیطی در خلیج فارس و سکوت شرم‌آور متحدان غربی در برابر تجاوزات آمریکا و اسرائیل

نشست نفت کوره در آب‌های خلیج فارس نه یک سانحه دریایی معمولی و نه یک مشکل فنی است، این حادثه در بستر تجاوزات و اقدامات نظامی علیه ایران رخ داده و امنیت محیط زیست و کشتیرانی در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان را به‌طور جدی تهدید می‌کند.

در پی تشدید اقدامات نظامی آمریکا و اسرائیل علیه اهداف داخل ایران، تنش‌ها به خلیج فارس کشیده شد و منجر به آسیب دیدن یا غرق شدن چند نفتکش حامل نفت کوره گردید. در مدت زمانی کوتاه، لکه‌های نفتی از محل درگیری به سواحل کشورهای دیگر، از جمله برخی کشورهای جزیره‌ای که حتی مرز دریایی مستقیم با منطقه حادثه ندارند، سرایت کرد. چنین گسترش سریع آلودگی نشان می‌دهد که خلیج فارس به دلیل ساختار جغرافیایی نیمه‌بسته و جریان‌های دریایی خاص خود، به شدت در برابر آلودگی‌های نفتی آسیب‌پذیر است.

تجاوزات نظامی علیه ایران در این منطقه نه تنها یک تهدید فوری برای امنیت انرژی جهان بوده، بلکه به یک فاجعه زیست‌محیطی با پیامدهای طولانی‌مدت برای اکوسیستم دریایی تبدیل شده است، پیامدهایی که زندگی میلیون‌ها انسان و معیشت صدها جامعه ساحلی را به خطر می‌اندازد.

این رویدادها نه یک بحران منطقه‌ای عادی، بلکه مصداق بارز نقض تعهدات بین‌المللی در حفاظت از محیط زیست دریایی و قواعد منازعات مسلحانه‌اند. بر اساس اصول مندرج در کنوانسیون حقوق دریاهای سازمان ملل متحد دولت‌ها موظف‌اند از آلودگی محیط زیست دریایی جلوگیری کرده و اقدامات پیشگیرانه اتخاذ کنند. همچنین کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری از آلودگی ناشی از کشتی‌ها هرگونه رهاسازی عمدی یا گسترده مواد نفتی در دریا را ممنوع می‌داند و دولت‌ها را ملزم به اتخاذ تدابیر فنی و قانونی می‌کند.

بر پایه حقوق بین‌الملل بشردوستانه نیز تخریب گسترده محیط زیست در جریان مخاصمات مسلحانه می‌تواند نقض

اصل تناسب و اصل تفکیک میان اهداف نظامی و غیرنظامی تلقی شود. مطابق اصول مندرج در پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو استفاده از روش‌ها یا ابزارهای جنگی که آسیب‌های گسترده، شدید و طولانی‌مدت به محیط زیست طبیعی وارد کند، ممنوع است.

در چنین بستری، تجاوزات نظامی علیه ایران که به انفجار یا غرق شدن نفتکش‌های حامل نفت کوره انجامیده و باعث آلودگی گسترده دریایی شده است، می‌تواند در چارچوب حقوق بین‌الملل به عنوان تخلف جدی، نقض تعهدات بین‌المللی و حتی جنایت زیست‌محیطی مورد بررسی قرار گیرد. این امر به‌خصوص زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم خلیج فارس یکی از مهم‌ترین مسیرهای انتقال انرژی در جهان است و بخش بزرگی از تجارت جهانی نفت و گاز از طریق این آبراه انجام می‌شود. بنابراین چنین بی‌ثباتی نظامی نه تنها امنیت کشورهای ساحلی را تهدید می‌کند، بلکه امنیت اقتصادی و زیست‌محیطی کل جهان را در معرض خطر قرار می‌دهد.

ابعاد خطر زمانی به‌مراتب نگران‌کننده‌تر می‌شود که این منطقه را از منظر زیرساخت‌های حساس انرژی نیز بررسی کنیم. در سواحل خلیج فارس تاسیسات مهم انرژی، از جمله نیروگاه هسته‌ای بوشهر قرار دارد که بخشی از برنامه صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای ایران محسوب می‌شود. همچنین اسرائیل یکی از کشورهای دارای توانمندی‌های هسته‌ای است، هرچند این توانمندی را هرگز به‌طور رسمی اعلام نکرده است. گسترش درگیری‌های نظامی در منطقه‌ای که همزمان دارای زیرساخت‌های عظیم انرژی فسیلی و ظرفیت‌های حساس دیگر است، می‌تواند پیامدهایی فاجعه‌بار و غیرقابل پیش‌بینی برای امنیت منطقه‌ای و حتی جهانی داشته باشد.

نکته‌ای که بیش از هر چیز پرسش‌برانگیز و نگران‌کننده است، سکوت و استانداردهای دوگانه قدرت‌های غربی در برابر این بحران است. در حالی که این کشورها در موارد مشابه در نقاط دیگر جهان مواضع سیاسی و رسانه‌ای قاطع اتخاذ می‌کنند، وقتی پیامدهای مستقیم تجاوزات نظامی علیه ایران در خلیج فارس باعث آلودگی زیست‌محیطی گسترده و تهدید امنیت انرژی جهانی می‌شود، واکنش‌ها به‌طرزی چشمگیر کم‌رنگ و محتاطانه باقی می‌ماند. چنین سکوتی نه تنها مشروعیت ادعاهای غرب درباره دفاع از محیط زیست و حقوق بشر را زیر سؤال می‌برد، بلکه به عادی‌سازی نظامی‌گری در مناطق حساس زیست‌محیطی نیز کمک می‌کند.



16

روز زن !

روز پدر روز مادر روز کودک روز درد
روز ما در تاریکی و انتظاریم روز مرگ

با نیت نیک مخلصانه ابراز نظر دوستانه سلام برادرانه به شما ملتی که روز زن های نا روز دیده تان را در این سرزمین خون آتش به تجلیل گرفته اید ابراز تسلیت می نمایم. ای وای که زنان مظلوم اسیران پنجه خونین استعمارگران جهانی قرن ۲۱ میلادی با نوکران خریده شده ارتجاع منطقه مجبور به رعایت قانون و مقررات اجتماعی اخلاقی و دینی گردیده اند.

دولت به خران دادند نعمت به سگان
ما بهر تماشای جهان آمده ایم

ای ملتی که با خوشحالی و شادمانی روز زن را تجلیل می کنید به آن یتیمان بی پدر که به خاطر یک لقمه نان شب روز اشک می ریزند توجه نه می گردد؟ چرا روح سعدی « شیرازی » شیرین کلام را ناشاد می سازید؟

«چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضو ها را
نماند قرار» از یک سو مسلمانان می گویند که در محضر یتیم نباید پدر پسر خود را ببوسد. ولی وقتی وارد صفحه های فیس بوک می شویم چه نازک بازی ها بین زنان و پسران تجلیل و به نمایش گرفته می شود.

زنان در افغانستان که با تن افسرده و قامت خمیده زیر چماق استکبار برای ادامه حیات نفس می کشند چه روزی خواهند داشت که برای شان تبریگی گفته شود؟ من هم چشم پت و دهن باز روز زن را به تمام زنان دنیا مبارک باد میگویم. زنی که برای انتقال کوله بار غم های زندگی به خاطر اعصاب پیریش نادانسته تسلیم به " اراده معطوف به بقا " شده فرزندی برای خدمت استعمار به دنیا آورده امید وارم تن آسوده و دل بی غم داشته باشند

واقعیت آن است که اگر چنین فاجعه ای در آبهای اروپا یا سواحل آمریکای شمالی رخ می داد، بی تردید آن را به عنوان بحران جهانی و تهدیدی علیه بشریت معرفی می کردند. اما زمانی که همین تهدید در خلیج فارس و در سایه سیاست های ژنوپلیتیکی آمریکا و اسرائیل شکل می گیرد، سکوت و بی عملی جایگزین مسئولیت پذیری می شود.

این وضعیت نشان می دهد که مسئله تنها یک نشت نفت یا یک حادثه دریایی نیست، بلکه نمونه ای از بحران عمیق تر در نظم بین المللی است که در آن منافع ژنوپلیتیکی آمریکا و اسرائیل بر اصول حقوق بین الملل، حفاظت از محیط زیست و امنیت مشترک بشریت ترجیح داده می شود.

در چنین شرایطی، تداوم تجاوزات نظامی علیه ایران و سیاست های بی ثبات کننده آمریکا و اسرائیل در منطقه ای به حساسیت خلیج فارس نه تنها نقض حاکمیت کشورها بلکه تهدیدی جدی علیه محیط زیست جهانی، امنیت انرژی و آینده مشترک بشریت محسوب می شود که سکوت متحدان غربی در برابر آن، بیش از هر چیز، نشان دهنده بحران اخلاقی و سیاسی عمیق در نظام بین الملل معاصر است.



بقلم : م . اقبال نوری



است. فرهنگ و تمدن مسلمانان از قرن ۹ میلادی توسط نوابغ غیر عرب با پالنده گی آغاز و در قرن ۱۶ میلادی از سرعتش آهسته آهسته کاسته می شود.

اینجاست که فرهنگ کشورهای اسلامی با تمدن غرب ناسازگار و حتی در تضاد قرار می گیرد غربی ها برای افغان های مسلمان با اجبار احکام قرن ۶ میلادی را جاری و سزاوار دیدند. آیا ایجاب میکند که از روز های نام نهاد فوق الذکر نادانسته تجلیل نمایم؟

آیا افغان ها امکانات اقتصادی روزهای مناسبی قابل تجلیل را دارند و یا با برای تجلیل تقلید شان پاه در گلوی هموطنان خویش گذارند ، حقوق آنها را تصاحب کرده خود را به مقصد برسانند. بلی راست گفته اند که تقلید خود کشیست . در حالیکه غرور، تکبر، نفرت، فقر و بد فرهنگی در وجود عقب مانده گان تاریخ موج می زند اما کورکورانه در امورات زندگی خویش به خوشی های کاذب متوصل گردند.

برای اینکه استعمار برنامه های خود را خوبتر تطبیق بتواند کشور ما را در جمله عقب مانده ترین سرزمین های دنیا نگهداری نموده تا برای تامین منافع خویش با هزینه کمتر مزدور گیری داشته باشند تا طبق میل خود مردم بیچاره را استعمال نمایند. ما را از نعمت تمدن محروم نمایند. از همه اولتر به اسارت خود باید تفکر داشته باشیم.

روزهای درد را به روزهای آزادی فهم و دانش مبدل نموده به جایگاه زن پدر مادر و کودک مقام ارزشمند را قائل شویم. به حق شان احترام بگذاریم. ملتی که حق تعیین رهبر و زمامدار خود را نداشته باشند و قدرتهای جهانی به نوبت طبق اهداف و منافع خود زمامدار دیوانه وزیر معیوب و دزد را لازم ببینند طبق تشکیلات استعماری امام خابین ، رهنمای جاهل، سیاستمدار نادان، قاضی مفسد را برای ملت سزاوار ببینند و از

تا زنده ام یاد زنان را ضرور کنیم
با احترام بهر زنان روز گرفته ایم

از خداوند تمنا دارم تا در طول عمر و عرض زندگانی قلب های شان شادی و خوشی موج بزند و گوش ها از شنیدن نغمه غم انگیز دور باشد، مرگ نا به هنگام سراغ تمام زنان درد دیده این سرزمین نه آید فرزندان به داد اوایلای مادران شان رسیدگی کرده بتوانند و مرحم گذار دلهای ریش مادران و زنان گردند. فقر و تنگدستی مقام پدری و مادری شما را متزلزل نکرده و از اهمیت تان نه کاسته زندگی با عزت داشته باشید.

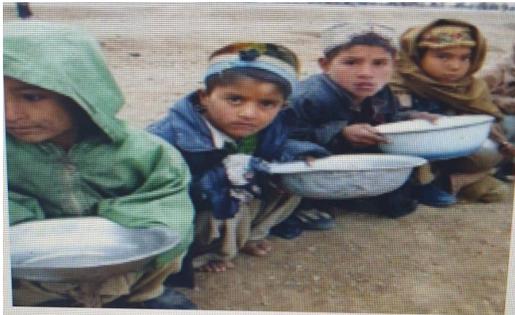
پدران و مادران خوب می دانند که تربیه اولاد سخت تر از فتح یک کشور است. مادر و پدری که در غرب زندگی میکنند امروز و فردایش در تفاوت های شکلی و کیفی قرار دارد. اما پدر و مادری که در جهان عقب مانده مانند افغانستان حیات به سر می برند روزهای شان یکسان سپری میگردد. از جمله ۳۶۵ روز یک روز را به نام پدر یک روز را به نام مادر یک روز را به نام زن یک روز را به نام کودک انتخاب نموده اند.

در حقیقت کیفیت زندگی عمر افغانستانی ها یک روز را ۳۶۵ بار تکرار می نمایند. در کمیت یک سال حسابش می کنند. انسان ها در روزهای که خودشان نامگذاری کرده اند با هم خوشی میکنند و از موجودیت خویش به روی زمین تجلیل به عمل می آورند. چون خوشی به زن ها و مردها هدیه داده نمی شود بلکه مکلف اند که برای خود روزهای خوشحالی را تدارک ببینند. به قناعت روحی و روانی خویش پردازند.

با وجودیکه تجلیل این روزها با دین اسلام متضاد نیست اما دینداران حرفه وی "ملاها" یاد بود این روز ها را مباح می دانند. در حالیکه در امر نهیه آن در قرآن و احادیث چیزی گفته نشده است. اما جهالت و عقب ماندگی بشر مانع احترام به حقوق خودش گردیده



گرده فروشان روز تا روز گرمتر شده روان است ، نسل کشی و قوم کشی اصالت حاکمیت باشد، آیا لازم است که از روز زن روز کودک روز مادر روز پدر و غیره روزهای تشریفاتی که در فرهنگ انسان ها تسجیل و نام گذاری گردیده است تجلیل نمایند؟



کودکان گرسنه با کاسه های گدایی !

پرسشگر: - آیا ملت حق دارد روز کودک را برای کودکانی که هر روز بر اجساد بی جان آغشته به خون پدران شان که نان آوران فامیل آنها می باشند اشک می ریزند مبارک باد بگویم؟

پرسشگر: - آیا به کودکانی که در سرزمین گرگان آدم چهره در فقر و تنگدستی در بدترین شرایط مرگبار دست گدایی دراز کرده با گلوی غم بار صدا می زنند کاکا جان خیرات بتی ماما جان خیرات بتی او مردم خیرات بتی روز شان را تبریک بگویم؟



کودکی که از گرسنگی دست به گدایی می زند.

کوچکترین حقوق انسانی مردم را محروم بدارند ، از نظر حیثیتی آیا اسیر از داشته گی های خود تجلیل و خوشی کرده می تواند؟

سرنوشت زنان، پدران، مادران ، کودکان در این قسم نظام ها در کدام سویه قابل بررسی خواهد بود؟ اگر هیولای اشباح! نوروژ را حرام بدانند ملت مجبور می گردد از روز زن، روز پدر، روز مادر ، روز کودک دزدانه تجلیل به عمل بیاورند. جای تاسف و اندوه است که کشور در قبضه استعمار قرار گرفته برای ملت اسیر، روز بی اعتمادی، روز شک تردید ، روز بی ایمانی ، روز خیانت، روز دروغ ، روز بد اخلاقی، روز حق تلفی، روز نادانی، روز فساد و روز جهالت که از این روزها به طور وافر در کشور جاری است با اشتیاق زیاد مبارزه صورت گیرد .

ما محصور به زندانیم جلایان دین با تبنای استعمار جهانی بی باکانه ما را در بازار آزاد به نرخ متاع بی بها مورد خرید و فروش قرار داده با چشم سفیدی این روز ها را برای ما قابل تجلیل می پندارند. شهری که در بین مردمش گفتار بد جنایت و عمل بد مباح مروج باشد. هم وطن خود را به خاطر منافع بادرش تیرباران نمایند ، وطن خود را در مقابل پول و قدرت به معامله بگیرند ملتش چه روز می داشته باشند؟

معلم و دانشمندان خود را به دستور مفتی های اجنبی اعدام و فرار دهند نادانی و حماقت تا مغز استخوان شان نفوذ کرده باشد. وطن فروشی را جز افتخارات خویش بدانند عزت و احترام انسانی را به نرخ کاه در بازار آدمگری خرید و فروش نمایند چه فرمایش برای شان ضروریست. از زاد روز تولد خودش پدرش مادرش و کودکش به کدام روی تجلیل خواهد نمود.

پرسشگر: - در کشوری که در دلهای مردمش غم می جوشد، از چشمان جوانانش خون روان است ، توتاهای وجود شهروندانش در جاده ها باد گردد، مردمش به خاطر یک لقمه نان اولاد خود را میفروشند، بازار



کودک از گرسنگی در کفایت دانی نان جستجو می کند. سینما یامیر مقابل شفاخانه میوند.

پرسشگر:- آیا به کودکانی که برای خواندن و یاد گرفتن سبق دینی و شناخت حروف الفبای زندگی و کسب دین به مدرسه ها و مساجد توسط ملاها سخت ترین مجازات و یا مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند روز شان قابل تبریک گفتن است؟



(شبهه تدریس دین بالای کودکان افغانستان)

پرسشگر:- آیا به کودکانی که برای ادامه حیات و پیدا کردن یک لقمه نان به شانه های شان سلاح داده می شود و در صفوف جنگجویان جهادی طالبی و داعشی جذب می گردند، و همچنان مورد استفاده جنسی و ابزاری قرار می گیرند تبریک بگویم؟



(تشویق کودکان افغانستان برای جنگ و جهاد)

پرسشگر:- آیا به کودکانی که بنابر محرومیت های زندگی در بدترین حالت فقر ، تنگدستی و مکتب ستیزی حاکمان مزدور از تدریس علم و دانش دور شده اند ، در کوچه های بی انصافی شهر اسپندی ، موتر شوی پاکت فروشی و بوت پالش اند ، روز شان را با چه روی تبریک بگویم؟



گریه نه کن دلندم برایت مسجد، کلیسا، کنیسه و معبد اعمار کردیم تا برایت دعا کنیم.

پرسشگر:- آیا به کودکانی که با شکم گرسنه در چهارراهی های شهر با دستمال ، شیشه موتر ها را پاک و صافی می کنند و از طرف موترداران با خشونت و دشنام پذیرایی می گردند می شود گفت روزت تبریک ؟



(کودک افغانستانی به خاطر ادامه زندگی در جاده های شهر کابل و ولایات در چنین حالت زندگی می کنند)



پرسشگر:- آیا به زنانی که از تمام حقوق انسانی شان محروم در جاده های شهر با شلاق امر بالمعروف تن افسرده شان داغدار و مورد خشونت قرار میگیرند روز زن را برای شان را تبریکی بگویم؟

پرسشگر ! با تاسف که استعمار و زمامداران مزدورش جواب به چرا های مردان زنان کودکان این سرزمین ندارند خجالت زده از پرسشهای مردم فرار می کنند.

شایان ذکر می دانم که ملت با آگاهی برای تجلیل روز آزادی و انسانیت تلاش سعی کوشش نمایند و پنجه های شریر مفتی های مزدور دینی را از گلوی خود بشکنند با مشیت بر دهن استعمار بکوبند روز آزادی را به تجلیل بگیرند.

امیدوارم از این بیش دنباله رو استعمار و گروه های بدنام جهادگران دین فروشان خود سرگردان نه سازند. اگر اعمال وحشی های حاکم این سرزمین با چنین جملات درد ناک و بی باک افکار به نقد گرفته شده است بدانند روزی ملت حلقه دار را به گردن های شان حمیل خواهند نمود. هرگز با چشمان بسته عقل کور به دستور استعمار به این سیاه روزی ها تحمل نه خواهند کرده راه بیداری را انتخاب می کنند.

لعنت به استعمار و چوچه های مزدور شغال صفتش که کتاب دست کودکان را میگیرند نان دسترخوان شان را میدزدد و آنها را به سر نوشت خونین سوق می دهند. به تمام پدران که کله های شان پر از باور های گندیده و افکارش شان مملو از زشتی و خشونت در حق زن طفل و مردم باشد. نه این که روز زن را برایشان تبریک نه میگویم بلکه مقام شان را از حیوانات لاشخور پایین تر دانسته هزاران نفرین را به وجود کثیف شان با صدای بلند سزاوار می بینم. یا هو

" کمان "

افغانستان

هشت مارچ 2026

پرسشگر:- آیا به کودکانی که توسط مافیای مواد مخدر ربوده شده با وحشی ترین ظلم کشته می شوند در بطن جسد بی جانشان مواد مخدره را جابجا نموده قاچاق میکنند روز این کودکان قابل تحریک است؟

پرسشگر:- آیا پدرانی که با لبان خشک شکم گرسنه از بام تا شام منتظر پیدا کردن یک لقمه نان برای اولاد های شان در جاده های شهر چشم به راه می نیشند و شام با تن افسرده دست خالی به خانه بر می گردند. بالای دسترخوان با خجالتی به روی فامیلش می نگرند که وجیبه پدری خود را نتوانسته ادا کنند. روز شان را تبریک بگویم؟



پدری که صرف به خاطر نان خشک کار می کند

پرسشگر:- آیا به مادرانی که از بیکسی و بی نانی در جاده ها شهر دست به گدایی و کارهای شاقه با هزار نا امیدی جبری مصروف اند روز مادر روز زن را برای شان را تبریکی بگویم؟



مادری که به اولادش هایش نان خوردن ندارد.



17

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

حقانی که به فرمانداری شهرستان کلفگان در تخار رسیده و مولوی حق نواز، از فرماندهان این گروه در بغلان، که با به دست آوردن پول و امکانات، دختران جوان را به عقد خود درآورده‌اند، زیاده‌اند. در این میان، برخی نیز دختران جوانی را به زور و بدون رضایت دختر و خانواده‌اش به عقد خود درآورده‌اند.

یکی از اهالی شهرستان ینگه قلعه در استان تخار به ایندیندنت فارسی گفت که مفتی داود، فرماندار این شهرستان، در روز سوم آذر، یک دختر جوان اهل کابل را که با دوست‌پسرش به آن شهرستان رفته بود، به زور به عقد خود درآورده است. او می‌گوید که مفتی داود پسر جوان را به جرم فراری دادن دختر زندانی کرده و دختر را عقد کرده است. این دختر و پسر از ترس گرفتار شدن به دست طالبان در کابل، به ینگه قلعه که زادگاه پسر است، فرار کرده بود، اما در آنجا به دام مفتی داود افتادند. مولوی امان‌الدین منصور، والی پیشین طالبان برای بدخشان و رئیس کنونی نیروی هوایی طالبان و ساکن بدخشان، یکی دیگر از چهره‌های مطرح این گروه است که اخیراً برای سومین بار ازدواج کرده است. نکته جالب در مورد او این است که میرمفتون، از آواخوان‌های محلی افغانستان در بدخشان، با نواختن دف و دمیوره، به مناسب نامزدی او ترانه خوانده است. او ترانه خود را اینگونه آغاز کرده که «نامزدی مولانا امان‌الدین خان منصور را به او تبریک می‌گویم و این شعر را می‌رسید جان سعید برایش سروده است». ترانه‌ای که میرمفتون در وصف مولوی امان‌الدین می‌خواند، «فاتح دوران» نام دارد و منظور از این عنوان، اشاره به نقش کلیدی او در تصرف شهرستان‌ها و مرکز بدخشان است که باعث شد پس از فروپاشی دولت پیشین افغانستان، رهبران طالبان او را والی بدخشان کنند.

تازه‌دامادها؛ افزایش ازدواج مجدد میان فرماندهان طالبان



آنان می‌خواهند سال‌ها زندگی در غار و روستا را با ازدواج مجدد و زندگی در خانه‌های مجلل به‌جامانده از مقام‌های دولت پیشین افغانستان جبران کنند. سایت وزارت دفاع طالبان صفحه اینترنتی الاماره.

پس از تسلط طالبان بر افغانستان، بسیاری از سران و فرماندهان این گروه به ازدواج دوم، سوم و چهارم روی آورده‌اند. خلیل‌الرحمان حقانی، وزیر امور مهاجران در کابینه طالبان و عضو ارشد شبکه حقانی، مولوی صلاح‌الدین ایوبی، فرمانده ارشد ازبک‌تبار طالبان که قصر و خانه مارشال دوستم را غصب کرده است و مولوی امان‌الدین منصور، رئیس نیروی هوایی طالبان، از جمله کسانی‌اند در پنج ماه اخیر و پس از به قدرت رسیدن مجدد این گروه در افغانستان، برای سومین بار ازدواج کرده‌اند.

فرماندهان رده پایین‌تر این گروه هم که برای دومین، سومین و چهارمین بار ازدواج کرده‌اند، بی‌شمارند. افرادی مانند ملا سیف‌الله عمری که فرمانده امنیت بلخ شده، قاری نوازالحق



سرنوشت یک سرباز دوره جمهوریت

صبح دوشنبه مورخ 18 حوت 1404 هوای در حال روشن شدن بود عقربه ساعت روی ساعت 7 صبح خودنمایی میکرد و نسیم صبحگاهی در حال وزیدن بود که به گوشی ام زنگ آمد بعد از سلام و صبح بخیری از صدایش فهمیدم (ع . د . ناوری) است

صدایش سنگین و شکسته بود. قبل از این که چیزی بگویم، فقط گفت:

خبر داری که چه بر سر رفیق مان میر احمد آمده؟

گفتم: نه اگر خبر داری قصه کن ؟

چند لحظه سکوت کرد، بعد آهسته گفت :

که او را در غزنی گرفته اند. گفت طالبان دستگیرش کرده اند. در دل هنوز امید داشتم که شاید مثل بسیاری از بازداشت ها، با وساطت بزرگان محل آزاد شود. اما چند روز بعد خبر بدتری رسید.

گفتند شکنجه اش کرده اند... و دیگر زنده نمانده است.

مدتی طول کشید تا باور کنم که دیگر واقعا رفیق شوخ طبع و خندانم را از ما گرفتند. من به لحاظ روحی و روانی شوک دیدم اگر چند وقتی گوشه گیر و منزوی شدم رفقا معذرتم را ببپذیرید .

آنچه در ادامه می خوانید، روایت مادر اوست؛ مادری که آخرین روزهای زندگی پسرش را با درد، انتظار و بی عدالتی برایم قصه کرد .

« من مادرش هستم!

این ها را برای ثبت حقیقت می گویم، نه برای احساسات.

امیر پسر سرباز دوره جمهوری بود. قوماندان نبود، یک سرباز عادی که طبق قانون وقت خدمت می کرد. بعد از سقوط جمهوریت به دست گروه خون آشام طالب، جانش در خطر قرار گرفت. مثل هزاران نظامی دیگر، تهدید شد. راهی جز ترک کشور نداشت. به ایران مهاجرت کرد تا زنده بماند.

مقام طالبان با پرداخت ۲۰ هزار دلار «طویانه»، با دختری ۱۶ ساله ازدواج کرد.

داملاشعيب رسالت، استاندار طالبان در سمنگان که حدود ۴۵ سال دارد، با پرداخت ۱.۵ میلیون افغانی (معادل حدود ۲۰ هزار دلار)، یک دختر ۱۶ ساله را به عقد خود درآورده است .



منابع مطلع در فاریاب و سمنگان گفتند که این سومین ازدواج داملاشعيب رسالت است. ازدواج نخست این مقام طالبان پیش از فروپاشی دولت جمهوری صورت گرفت، اما از زمان بازگشت طالبان به قدرت، او دو بار دیگر هم ازدواج کرده است و اکنون سه همسر دارد. بر اساس اطلاعات منابع، هر سه همسر داملاشعيب رسالت اهل استان فاریاب اند و دو تا از آن ها در ازای پرداخت مبلغ هنگفت به عقد او درآمده اند. شعيب رسالت هم اهل شهرستان گرزویان استان فاریاب است و تا پیش از فروپاشی دولت جمهوری، فرمانده محلی طالبان در گرزویان بود. به گفته یکی از این منابع، شعيب رسالت اخیرا همسر سومش را از فاریاب به شهر ایبک، مرکز سمنگان، منتقل کرده است و در خانه سازمانی استانداری، زندگی می کند.



چهار سال از ما دور بود.

در این مدت نه امنیت داشت، نه آرامش. فقط امید داشت. همیشه می‌گفت مادر، اگر زنده ماندم، فقط می‌آیم شما را می‌بینم. دخترم را بغل می‌کنم. همین.

اما سرنوشت به او رحم نکرد.

از ایران اخراج شد آنهم اجباری. بدون اختیار. وقتی خبر داد که به افغانستان برمی‌گردد، دلم لرزید. می‌دانستم برگشتن بعد از سقوط جمهوریت خطرناک است. اما گفت فقط برای دیدار خانواده می‌آیم، نه کار سیاسی دارم، نه نظامی هستم.

به ولایت غزنی آمد.

چند روز هم نگذشته بود که او را دستگیر کردند. دلیلش فقط یک چیز بود: گذشته اش. این‌که زمانی سرباز جمهوریت بوده.

او را بردند و ما همه‌ی راه‌ها را رفتیم.

پدرش پیش منتفدین محل رفت. ریش سفیدان جمع شدند. وکیل گذر منطقه شخصاً میانجی شد. همه گفتند این مرد فقط برای دیدار خانواده برگشته. هیچ فعالیتی ندارد. گفتند ما ضمانت می‌کنیم. گفتند مسئولیتش با ما.

من خودم التماس کردم.

نه سیاسی حرف زدم، نه دشمنی. فقط گفتم مادرش هستم. گفتم دختر خردسال دارد. گفتم اگر گناهی هست، من پاسخ می‌دهم.

اما هیچ‌چیز اثر نکرد.

با وجود میانجی‌گری منتفدین،

با وجود ضمانت وکیل گذر،

با وجود خواهش و گریه‌ی خانواده،

گروه طالب نه بر پسر رحم کرد و نه بر ما.

شکنجہ ادامه یافت.

تا جایی که دیگر توان نداشت. بعد خبر آوردند که زیر شکنجہ جان داده است. بدون محکمه. بدون حکم. بدون حق دفاع.

من حتی جنازه‌ی سالم ندیدم.

فقط داغ دیدم. فقط سکوت.

حالا نواسه ام هر روز پدرش را صدا می‌زنند.

من چه جوابی دارم؟

بگویم پدرت بعد از سقوط جمهوریت فقط خواست ما را ببیند و همین کافی بود تا کشته شود؟

این شهادت من است.

تا ثابت شود.

تا کسی نکوید دلیلش ناامنی بود.

نه—دلیلش سقوط جمهوریت و حاکمیت ظلم بود.

و نتیجه‌اش، یک خانواده‌ی داغدار دیگر.

سرنوشت یک سرباز دوره جمهوریت .»

نویسنده احمد دهقان زاده .

۱۱ مارچ ۲۰۲۶

افغانستان

نامه‌ی یک معتاد به مادرش !

سلام مادر جان ، مادرک گلم ، مادرک شیرینم ،

میدانم از اینکه معتاد شده بودم خیلی آزارت دادیم .

و جگر خونت ساخته بودم .

و هیچگاه از من نا امید نشده بودی .



خیلی دلم خوش می‌شود .
مادر جان یک چیز بگویم به برادرم بگو مثل همیشه از من خفه نباشد، سرم داد نزد، سرزنش نکند، بی غیرت نگوید .
یک گپ بگویم مادر جان خیلی دلم پشت دست پختن تنگ شده ، اگر دلتان شد شب عید برایم یک شوریبا تند تیز پخته کنید نان شفاخانه را خورده خورده بیخی دلم بی حال شده .
خیره خودم کار میکنم باز پول گوشت را میتم به برادرم .
مادر جان گپ های دلم زیاد است وقتی آدمم باز قصه میکنم .
آه راستی به خواهران بگو تحفه شما را بخیر د عید قربان میگیرم .
بی خبر از اینکه جسد سوخته و بی جانش را تحویل فامیلش میکنند .
مادر جان مرا ببخشید دیدار به قیامت ماند .
این قصه‌ی صدها هموطن ماست که در حمله ناجوانمردانه حکومت کثیف پاکستان جان های شیرین شان را با هزاران امید و آرزو از دست دادند .



نامه ی یک معتاد به مادرش

نویسنده عمرادیب !
توسط قلمم همینقدر غم سینه خود را با نوشتن این نامه بیرون کردم .
اگر بگویم این داستان واقعیت بود ؟

همیشه میگفتی روزی خوب می‌شوم و سر خانه و زندگیم برمیگردم .
مادر جان میخواهم برایت خوش خبری بدهم .
من صحتمند شدم و داکتران گفته اند که این عید خانه می‌روی و دیگر نیاز به بستری ندارم .
مادر جان این نامه را بخاطری برایت نوشتم که بعضی گپ ها را باید برایت پیش از آمدنم به خانه بگویم .
مادر جان به برادر کلانم بگو که دگه مرا پودری نگویند .
به خواهرانم بگو که دگه از وجود من شرمند نباشند .
و آه یک گپ دگه اگر یاد است مادر جان گفته بودی اگر خوب شوم برایم دختر مامایم را میگیری ؟
مادر جان اگر نامزد نشده وقتی آدمم از صحت مندیم مطمئن شدی می خواهم برایم خواستگاری بروی خانه مامایم .
مادر جان داکتران گفته اند که ۲۹ رمضان رخصت میشم .
من می‌دانم که پول ندارم می خواهم به برادر کلانم بگویم یک جوهر لباس پاک به عیدم جور کنه اگر از خودش کدام جوهر اس میپوشم خیره بعد از عید بخیر کار میکنم پولش را می‌تم .
چون می خواهم یکبار د عید با شما خانه مامایم شان بروم .
اونا هم ببینید که صحتمند شدیم .
مادر جان بعد از عید هرکاری باشد میکنم تا یکسال بخیر خوده صاحب زن زندگی می سازم .
و اندیوال های که مرا معتاد ساختن ترک شان میکنم چیزی نمیگم شان فقط دعا کن مادر جان برای همه جوانان که سر دچار این مرض لاعلاج نشوند .
مادر جان درین جا برای ما کار را یاد دادن من شاگرد نجار شدیم ولی خوب یاد نگرفتیم
معاش نمیده برم ولی استادم آدم خوب است
گفتم استاد من د عید خانه میروم اگر یک چند رویه برم بتی که از راه به مادرکم یک چادر تحفه بگیرم .
استادم قبول کرده که برایت دوصد میتم . مادر جان این دو صد را برایت چادر میگیرم خودم پای پیاده میایم خانه میدانم حق تو بالایم زیاد است ولی از پسر نادارت همین را طور اولین تحفه عیدی قبول کن



18

اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان

تحلیل «تاریخ پیش‌بینی‌کننده»: چرا پروفیسور ژانگ بر شکست آمریکا در نبرد با ایران اصرار دارد؟



پروفیسور ژانگ، نظریه پرداز حوزه‌ی «تاریخ پیش‌بینی‌کننده»، با بهره‌گیری از نظریه بازی‌ها (Game Theory)، تحولات ژئوپلیتیک جهان را کالبدشکافی می‌کند. او در سال ۲۰۲۴ سه پیش‌بینی جسورانه را مطرح کرد: بازگشت ترامپ به قدرت، وقوع جنگ مستقیم میان آمریکا و ایران، و در نهایت شکست ایالات متحده در این نبرد. اکنون که دو پیش‌بینی نخست به واقعیت پیوسته، نگاه‌ها به تحلیل سوم او دوخته شده است.

استراتژی ایران: جنگ فرسایشی و اهرم‌های فشار اقتصادی

ژانگ معتقد است برتری ایران نه در تجهیزات کلاسیک، بلکه در آمادگی ۲۰ ساله برای یک جنگ فرسایشی نهفته است. شبکه نیروهای نیابتی (از حوثی‌ها و حزب‌الله تا شبه نظامیان عراق) تنها بخشی از این بازی هستند. هدف اصلی ایران صرفاً پایگاه‌های نظامی نیست، بلکه شاه‌رگ‌های اقتصاد جهانی است:

**_ انسداد تنگه هرمز: مسیری که ۹۰ درصد غذا و انرژی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (GCC) از آن عبور می‌کند، اکنون در مشت ایران است.

بروید دنیا را بگردید، اما مردم افغانستان را در هیچ جای دنیا پیدا نخواهید کرد.

اگر توانستید، مادری را پیدا کنید که از صبح تا شام روزه باشد؛ گاهی بالای تنور، گاهی کنار دیگدان، گاهی خمیر بالای سرش، و گاهی با بشکه‌های آب کیلومترها پیاده راه برود تا غذای شام و سحری را آماده کند.

بروید آن پدری را پیدا کنید که صبح با کراچی میوه یا ترکاری، و گاهی با یک کراچی دستی، از خانه بیرون می‌شود با صدها امید، در سرما، گرما و هزاران سختی دیگر، تا چند روپیه پیدا کند و غذای افطار خانواده‌اش را فراهم سازد.

بروید آن جوانی را پیدا کنید که با یک پتنوس بولانی یا کلچه از خانه بیرون می‌رود و تا زمانی که برمی‌گردد، تلاش می‌کند برای اعضای خانواده‌اش حداقل پول دو یا سه نان خشک را تهیه کند.

بروید «نوریه» را پیدا کنید؛ دختری خردسال که لباس بچگانه می‌پوشد، موهایش را قیچی می‌کند و به‌جای چادر و پیراهن افغانی، کلاه و پیراهن و تنبان می‌پوشد و برای کار، مانند یک پسر از خانه بیرون می‌رود.

بروید صبر، حوصله و شهامت دختران افغان را در جای دیگری از دنیا پیدا کنید؛ دخترانی که روزها را تا شام در کنج خانه، با هزار آرزو و بی‌هیچ امیدی سپری می‌کنند.

بروید آن کودکی را پیدا کنید که به‌جای مکتب، در کوره‌های زغال، تنورسازی، خشت‌پزی و صدها کار سخت دیگر کار کند، بی‌آنکه آهی از دل برآورد.

نمی‌توانید پیدا کنید؛

به خدا نمی‌توانید.

مردم بسیاری از کشورهای دیگر نازپرورده‌اند. وقتی این تفاوت‌ها را می‌بینم، اغلب گوشه‌ای می‌نشینم و برای مردم مظلوم سرزمین اشک می‌ریزم؛ مردمی که تنها آرزویشان یک زندگی آرام و خوردن یک لقمه نان با خیال آسوده است، اما حتی همان را هم ندارند.

آن‌جاست که از زمین و زمان دلم می‌گیرد...

سمیرا شجاع



**_ تنوری‌های نفوذ: ژانگ معتقد است قدرت‌های پنهان و جریان‌های خاص، این جنگ را بخشی از یک سناریوی بزرگتر برای بازآرایی خاورمیانه می‌بینند.

از دیدگاه ژانگ، اشتباه استراتژیک آمریکا در این است که تصور می‌کند تغییر رژیم از طریق حملات هوایی ممکن است. نیاز به نیروی زمینی از یک سو و نبود یک جایگزین سیاسی مشروع در داخل ایران از سوی دیگر، آمریکا را در باتلاقی گرفتار کرده که خروجی آن چیزی جز تضعیف قدرت جهانی این کشور نخواهد بود.

احتمال پیوستن پاکستان به جنگ سوم خلیج فارس در حمایت از متحد سعودی‌اش چقدر است؟

نوشته: اندرو کوریبکو

تاریخ: ۴ مارچ ۲۰۲۶

پاکستان می‌تواند زنجیره‌ای از رویدادها را به راه اندازد که نقش آن را به عنوان متحد اصلی منطقه‌ای آمریکا بازگرداند، احتمالاً نیروهای آمریکایی را دوباره به پایگاه هوایی بگرام افغانستان بازگرداند اگر بعداً در مقابله با طالبان با هم همکاری کنند، و در نتیجه نظم جدید منطقه‌ای در تقاطع ژئواستراتژیک آسیای جنوبی و مرکزی ایجاد کند.

عربستان سعودی بارها توسط ایران مورد حمله قرار گرفته است، با این بهانه که زیرساخت‌های نظامی آمریکا در خاک آن به‌طور محدود در کمپین آمریکا علیه ایران استفاده شده‌اند. این موضوع منجر به آن شد که می‌توان آن را جنگ سوم خلیج فارس نامید، با وجود پیمان دفاع متقابل سعودی-پاکستانی از سپتامبر سال گذشته.

ایران به وضوح بازدارنده این پیمان نبوده است، اما وزیر خارجه پاکستان، اسحاق دار، هنوز به ایران یادآوری کرده است؛ به نظر می‌رسد این اقدام یا برای بازدارندگی از تشدید درگیری است یا اشاره به مشارکت احتمالی پاکستان در جنگ.

او گفته است:

**_ بحران آب و بقا: حملات احتمالی به تاسیسات آب شیرین کن که ۶۰ درصد آب منطقه را تأمین می‌کنند، می‌تواند کشورهای مائل عربستان را تنها در دو هفته با بحران موجودیت روبرو کند.

**_ تهدید پترودلار و هوش مصنوعی: کشورهای حوزه خلیج فارس سرمایه‌گذاران اصلی بازار سهام و تکنولوژی‌های نوین آمریکا هستند. اختلال در امنیت این منطقه، جریان نقدینگی به سمت پروژه‌های بزرگ هوش

مصنوعی و مراکز داده (مانند آمازون در امارات) را متوقف کرده و حباب اقتصادی آمریکا را در معرض انفجار قرار می‌دهد.

چالش‌های ارتش آمریکا در نبرد قرن ۲۱

یکی از نقاط کلیدی تحلیل ژانگ، عدم تقارن هزینه‌ها است. ارتش آمریکا برای جنگ‌های کلاسیک طراحی شده، نه نبردهای نوین. شلیک موشک‌های چند میلیون دلاری برای رهگیری پهپادهای ۵۰ هزار دلاری، هژمونی نظامی آمریکا را از نظر اقتصادی فرسوده کرده و جهان را به سمت قطب‌بندی‌های جدید سوق می‌دهد.

چرا ترامپ به سمت گزینه نظامی رفت؟

علیرغم مخالفت ۷۸ درصدی افکار عمومی آمریکا، چندین عامل ترامپ را به این مسیر سوق داد:

**_ اعتماد به نفس کاذب (Hubris): تحت تأثیر موفقیت‌های ادعایی در پرونده‌هایی نظیر ونزولا.

**_ فشارهای پشت‌پرده: گزارش‌هایی از ترغیب ترامپ توسط متحدان منطقه‌ای (مانند عربستان و اسرائیل) که ایران را تهدیدی وجودی می‌بینند.

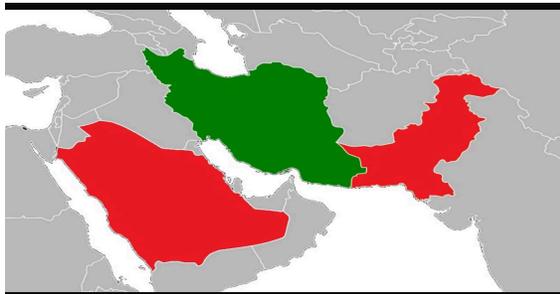
**_ محاسبات سیاسی و مالی: از رشوه‌های سیاسی و سرمایه‌گذاری‌های کلان در صندوق‌های خانوادگی (مانند کوشنر) تا تلاش برای کسب اختیارات اضطراری جهت تأثیر بر انتخابات میان‌دوره‌ای.



آسیای جنوبی و مرکزی ایجاد کند. این ممکن است شامل حمایت از متحد ترکیه‌ای آن‌ها در مقابله با روسیه در جنوب آسیا پذیر این کشور نیز باشد.

-جمع‌بندی

با توجه به این محاسبات و فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، نمی‌توان احتمال مشارکت پاکستان در جنگ سوم خلیج فارس را رد کرد.



افشاگری جدید از پشت پرده تحرکات جنگی

در شرایطی که سامانه‌های پدافندی آمریکا و اسرائیل با کاهش محسوس ذخایر موشکی مواجه شده‌اند، اکنون نشانه‌هایی از تلاش برای گسترش دامنه درگیری به سایر بازیگران منطقه‌ای دیده می‌شود.

گزارش‌ها حاکی از آن است که در قطر و عربستان سعودی، افسران موساد به اتهام برنامه‌ریزی برای عملیات خرابکارانه و بمب‌گذاری با هدف متهم‌سازی ایران و تحریک این کشورها به ورود به جنگ، بازداشت شده‌اند!



«ما با عربستان یک پیمان دفاعی داریم. من این موضوع را به طرف ایرانی منتقل کردم، که از من خواستند اطمینان حاصل کنم خاک عربستان مورد استفاده قرار نگیرد. سپس با ارتباطات شاتل، می‌توان دید که کمترین حملات ایران به عربستان و عمان بوده است.»

به طور عینی، این نشان می‌دهد که پاکستان در وضعیت دشواری قرار دارد؛ زیرا ایران یادآوری دار را نادیده گرفت و هنوز به عربستان حمله کرد. در واقع، پیمان‌های دفاع متقابل باید بازدارنده حمله باشند، نه فقط کاهش دهنده تعداد یا شدت آن، که حتی طبق گفته دار، ایران با قدرت به حملات خود ادامه داده است.

اکنون عربستان و پاکستان در چالش بزرگی قرار دارند: یا پیمان دفاع متقابل خود را فعال کنند و با مشارکت مشترک، احتمالاً هماهنگ با آمریکا، درگیری را به شدت افزایش دهند، یا به طور ضمنی اعتراف کنند که از نظر نظامی ناتوان هستند.

-انگیزه‌ها و دلایل پاکستان برای ورود به جنگ

۱. بازگرداندن نقش خود به عنوان متحد اصلی آمریکا

پاکستان می‌خواهد پس از اینکه هند جای آن را پس از توافق تجاری هند و آمریکا گرفت، نقش خود را دوباره بازیابد. کمک به آمریکا علیه ایران می‌تواند بهانه‌ای برای تضعیف هند در بندر چابهار و افزایش احتمال همکاری با آمریکا علیه طالبان باشد.

۲. همکاری با بازگرداندن نیروهای آمریکایی به بگرام

پاکستان در حال نابود کردن موجودی باقیمانده تسلیحات آمریکا در منطقه است که می‌تواند ورود مجدد نیروهای آمریکایی به بگرام را تسهیل کند و در نتیجه نفوذ هند در افغانستان با نفوذ مشترک آمریکا و پاکستان جایگزین شود.

۳. ایجاد نظم جدید منطقه‌ای و حمایت از متحدان

با فعال کردن پیمان دفاع متقابل با عربستان پس از حملات ایران، پاکستان می‌تواند زنجیره‌ای از رویدادها را به راه اندازد که نظم منطقه‌ای جدیدی با نقش آمریکا در تقاطع



دونباس افزایش داده‌اند و کنترل اوکراین بر این منطقه کاهش یافته است.

- مذاکرات احتمالی و تبادل اسیران

ژلنسکی اعلام کرد که امریکا پیشنهاد دور جدید مذاکرات روسیه و اوکراین را مطرح کرده است که ممکن است در سونیس یا ترکیه برگزار شود، پس از آن که برنامه اولیه برای دیدار در امارات متحده عربی به دلیل جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران مختل شد. تبادل اسیران میان اوکراین و روسیه نیز می‌تواند در دستور کار مذاکرات قرار گیرد. رئیس‌جمهور ترکیه رجب طیب اردوغان تأکید کرد که «درگیری در ایران نباید مانع تلاش‌های صلح برای اوکراین شود.»

- تحقیقات سازمان ملل دربارهٔ کودکان اوکراینی

گزارش کمیسیون مستقل بین‌المللی سازمان ملل دربارهٔ اوکراین اعلام کرد که دولت روسیه هزاران کودک اوکراینی را به اجبار به خاک روسیه منتقل کرده است و این اقدام «جنایت علیه بشریت» محسوب می‌شود. تاکنون ۱۰۲۰۵ مورد از این انتقال‌ها تأیید شده و حدود ۸۰٪ کودکان منتقل‌شده هنوز بازنگشته‌اند.

- حملات نظامی اوکراین و روسیه

اوکراین روز سه‌شنبه یک کارخانه تولید قطعات موشک در منطقهٔ مرزی بریانسک روسیه را هدف قرار داد. به گفتهٔ مقامات، موشک‌های Storm Shadow بریتانیایی علیه کارخانه استفاده شد و شش غیرنظامی کشته و ۳۷ نفر زخمی شدند.

در اوکراین، شهر اسلوویانسک در خط مقدم شرق هدف حملات روسیه قرار گرفت و چهار نفر کشته و ۱۶ نفر زخمی شدند. یک دختر ۱۴ ساله نیز در میان زخمی‌ها بود.

- واکنش اتحادیهٔ اروپا به مشارکت روسیه در بینال ونیز

تصمیم بینال ونیز برای اجازهٔ حضور روسیه در این رویداد امسال با واکنش شدید اتحادیهٔ اروپا مواجه شد و هشدار داده شد که ممکن است حمایت مالی اتحادیه از برگزارکنندگان

گزارش جنگ اوکراین: ژلنسکی هنگری را به «راهزنی» به دلیل توقیف ۸۲ میلیون دالر طلای اوکراین متهم کرد

منبع: روزنامهٔ گاردین

۱۱ مارچ ۲۰۲۶ مطابق ۲۰ حوت ۱۴۰۴

نخست‌وزیر هنگری، ویکتور اوربان، دستور داده است تا محمولهٔ نقدی و طلای اوکراین که هفتهٔ گذشته توسط مقامات هنگری توقیف شده بود، تا ۶۰ روز در اختیار مقامات مالیاتی این کشور باقی بماند تا تحقیقات دربارهٔ آن کامل شود. این محموله هنگام عبور از هنگری به‌صورت زمینی منتقل می‌شد و مقامات هنگری اعلام کرده‌اند که مظنون به پولشویی بوده است. این محموله شامل ۴۰ میلیون دالر نقدی، ۳۵ میلیون یورو نقدی و ۹ کیلوگرم طلا به ارزش تقریبی ۸۲ میلیون دالر بود.

این توقیف پس از اختلاف بر سر تأمین گاز صورت گرفت؛ هنگری و اسلواکی اوکراین را متهم کردند که به‌طور عمدی تعمیرات یک خط لولهٔ نفتی را که هدف حملهٔ پهپادی روسیه قرار گرفته بود، به تأخیر انداخته است.

- واکنش اوکراین

این اقدام مقامات هنگری خشم دولت اوکراین را برانگیخت. رئیس‌جمهور ولودیمیر ژلنسکی هنگری را به «راهزنی» متهم کرد و خواستار رسیدگی رهبران اروپایی به این اقدام شد. او همچنین به توقیف موقت کارکنان اوکراینی محموله اشاره کرد و از اتحادیهٔ اروپا خواست که نسبت به رفتار بوداپست سکوت نکند.

- پیشروی‌ها و ادعاهای نظامی

مقام‌های روسیه و اوکراین هر یک ادعای موفقیت در میدان جنگ را مطرح کرده‌اند. اوکراین گفته است که نیروهای روسیه را از بخش‌هایی از خط مقدم عقب رانده و بیش از ۴۰۰ کیلومتر مربع (۱۵۰ مایل مربع) از منطقهٔ صنعتی جنوب شرق دنپروپتروفسک را بازپس گرفته است، به گفتهٔ جنرال الکساندر کومارنکو.

در مقابل، رئیس‌جمهور روسیه ولادیمیر پوتین ادعا کرده است که نیروهای روسیه پیشروی خود را در شرق منطقه



قطع شود. اوکراین نیز خواستار تغییر این تصمیم و عدم حضور روسیه شد، همانطور که در دو دوره قبلی ۲۰۲۲ و ۲۰۲۴ چنین اقدام شده بود.

- جمع‌بندی

بحران تازه میان اوکراین و هنگری بر اثر توقیف محموله نقدی و طلا، نشاندهنده پیچیدگی و شکنندگی حمایت مالی و لوژستیکی اوکراین در بحبوحه جنگ است. در عین حال، رقابت‌های نظامی در خط مقدم شرق و جنوب شرق اوکراین، و فشارهای بین‌المللی برای ادامه مذاکرات صلح، شرایط منطقه را پیچیده و نامطمئن نگه داشته است.



19

پاسخ به پرسش های دانشجویان و علاقمندان جریده مسیر

تعداد از خوانندگان و علاقمندان جریده مسیر در مورد بعضی واژه ها و اصطلاحات پرسش های را مطرح نمودند و خواهان معلومات بیشتر در موارد ذیل شده اند :

- پوپولیسیم چیست؟
- فرق میان "نق زدن" و "نقد کردن" چیست؟

دست اندرکاران جریده مسیر پاسخ به این پرسش ها را جزء وظایف نشراتی و رسالت خود دانسته ، بخاطر ارتقاء سطح آگاهی مردم ، برای تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک نوین در محدوده این جریده معلومات مختصری را در مورد این واژه ها تهیه و به دسترس علاقمندان قرار میدهند.

- پوپولیسیم چیست؟

پوپولیسیم از واژه لاتین «پوپولوس» به معنی مردم، خلق، توده، عامه و مفاهیم مشابه می‌آید و پیشینه‌ی آن مانند بیشتر مفاهیم سیاسی به دوران باستان زندگی بشر می‌رسد.

پوپولیسیم به عنوان راه و روش سیاسی یعنی مردم‌فریبی؛ چرا که وعده‌ها و ادعاهایی را برای جلب مردم مطرح می‌کند که در عمل قادر به انجام آنها نیست. به همین دلیل ادعاهای آن را مردم‌پسند یا عوام‌پسند می‌نامند.

سؤ استفاده از مفهوم واژه "پوپولیسیم"

همه نظام‌هایی که بر اساس تضاد طبقاتی‌اند نیاز به گفتامی دارند که به ستم طبقاتی مشروعیت ببخشد و این گفتمان به‌نوبه خود نیاز به واژگان خودش دارد. نظام نئولیبرال نیز گفتمان و واژگان خودش را پروراند و یک مفهوم کلیدی در این میان، واژه "پوپولیسیم" است.

این مفهوم توسط رسانه‌ها که پر شده‌اند از اعضای طبقات متوسط روبه بالا ، ذینفعان کلان نظام نئولیبرال و علاقه‌مندان شدید به ادامه‌ی آن، بسیار رواج داده شده‌است. دامنه این مفهوم آنچنان فراگیر است که حتی تحصیل‌کردگان خوش‌نیت و مترقی قربانی سوءاستفاده از آن شده‌اند و آن را در معنایی تحقیرآمیز که معمولاً توسط شرکت‌های رسانه‌ای به آن داده‌شده، به‌کار می‌گیرند.

اصطلاح "پوپولیسیم" البته ساخته روشنفکران نئولیبرال نیست. خیلی پیش‌ترها از آن استفاده شده اما با معنایی بسیار متفاوت‌تر از آنچه که اکنون به آن داده شده‌است. مثلاً نارودنیک‌های روسی توسط مارکسیست‌های روسی، از جمله لنین، "پوپولیسیم" خوانده می‌شدند، اما این اصطلاح برای نشان‌دادن این نکته استفاده می‌شد که نارودنیک‌ها اختلاف طبقاتی را در توده‌ای که یکسره "مردم" می‌نامیدندش، نادیده می‌گرفتند. هدف اما این نبود که استفاده از مفهوم "مردم" بی‌اعتبار شود، چرا که خود لنین از اصطلاح "مردم" کارگر ، به‌معنای کارگران و دهقانان استفاده می‌کرد؛ هدف این بود که از محو تفاوت‌های آنان که از لحاظ تنوریک باید



تماماً باید بر رشد تولید ناخالص داخلی باشد؛ زیرا این منابعی که صرف مردم شد می‌توانست برای سرمایه‌گذاری که آن‌هم باعث شتاب رشد می‌شد، استفاده شود، چنین کارهایی بهبوددهاند و فقط تحت فشار ضرورت‌های انتخاباتی انجام می‌شود، وگرنه نابخردانه‌اند. گسترش این ذهنیت، این ادعاست است که هر تلاشی از طرف دولت برای کاهش نابرابری در جامعه، نابخردانه است.

این گفتمان کاملاً با حکومت نولیبرال همسو است. قبل از اینکه کسی با آن (پوپولیسم) آشنا شود، هیچکس از سیاست کاهش نابرابری و ریشه‌کنی فقر اگر پیش گرفته می‌شد، انتقاد نمی‌کرد. در واقع، ایندیرا گاندی انتخاباتی را با شعار گریبی‌ها تانو برد؛ صد البته او این کار را نکرد؛ اما انتقاد از او این نبود که چرا این شعار را داد بلکه چرا به آن عمل نکرد. آمارتیا سن سال‌ها پیش استدلال کرده بود که اگر تنها پنج درصد تولید ناخالص داخلی هزینه شود فقر در هند ریشه‌کن خواهد شد و این کشور با صرف نظر کردن از مجموع مصرف سالانه به‌اندازه رشد تولید ناخالص داخلی تنها در یک سال (که آن‌زمان حدود پنج درصد در سال بود) این کار را باید انجام بدهد. چنین شد که کاهش نابرابری و ریشه‌کنی فقر، وظایف اصلی پیش روی اقتصاد در دوره دیرجیسته بود؛ اما اکنون چنین نیست، حتی با اینکه نابرابری مالی و [نابرابری] درآمد در نظام نولیبرال بسیار بیشتر شده‌است. توسل به استفاده تحقیرآمیز از اصطلاح «پوپولیسم»، وسیله‌ای است برای بی‌اعتبارکردن هرگونه درخواست برای برابری بیشتر، سلاحی ایدئولوژیکی در دستان سرمایه‌شرکتی و طبقه متوسط روبه‌بالای نوکیسه، تا با آن هرگونه پیشنهاد انتقال ثروت به تهیدستان را بکوبند.

اولویت‌دادن به رشد اقتصادی همیشه یکی از شاخصه‌های اقتصاد بورژوازی بوده‌است اما با یک تفاوت. آدم اسمیت خواهان عدم دخالت دولت بود چرا که او باور داشت سد راه رشد اقتصادی است، اما او به‌خوبی می‌دانست که سود این

مشخص می‌شدند، جلوگیری کرد. تحت نولیبرالیسم، اما، این اصطلاح برای اشاره به هر خواسته‌ای از هر جزئی از مردم کارگر [رحمتکشان] استفاده می‌شود؛ حال چه برای بسیج آنان بر پایه تعصبات (یا خودبرتربینی) مذهبی باشد، چه برای انتقال ثروت (مالی) به آنان.

پس اصطلاح پوپولیسم در استفاده فعلی‌اش، هم در خواست‌های فاشیستی و نیمه‌فاشیستی از مردم که زیرکانه استثمارشان را استتار می‌کند و هم همه تلاش‌ها برای حفظ اندک دستاوردهای آنان برای تسکین استثمارشان را پوشش می‌دهد. بعضی وقت‌ها به اولی «پوپولیسم راست گرایانه» می‌گویند و به دومی «پوپولیسم چپ‌گرایانه». ابهام ایدئولوژیک اینجا آشکار است: نه‌تنها هیچ دیدگاه طبقاتی پشت این کاربرد این اصطلاح نیست بلکه با برابردانستن پوپولیسم «راست‌گرایانه» و «چپ‌گرایانه» به‌عنوان گرایش‌های مضر، «میان‌روی» را مستثنی قرار می‌دهند که یعنی همان موضع بورژوازی لیبرال به‌عنوان تنها گرایش «معقول». مفهومی که در انتقادات شدید تنوریک درباره شناخت ماهیت توده استفاده می‌شد، چنانکه مارکسیست‌های روسی این‌گونه از آن استفاده می‌کردند، اکنون به‌ملعبه تجلیل از موضع بورژوازی لیبرال تبدیل شده‌است. موضوع فقط ابهام نیست؛ بلکه به‌طور عامدانه‌ای همراه‌کننده نیز هست. ویژگی اصلی مواضع فاشیستی، نیمه‌فاشیستی و نوفاشیستی که برچسب پوپولیسم «راست‌گرایانه» به آن‌ها زده می‌شود، این است که آن‌ها درباره انتقال ثروت به توده‌ها، هیچ چیزی ارائه نمی‌دهند. در مقابل، آنچه که پوپولیسم «چپ‌گرایانه» خوانده می‌شود خواهان سیاست‌های رفاهی دولت، یا حداقل، خواهان انتقال ثروت به مردم است؛ با برابر دانستن این دو و رد پوپولیسم به‌طور کلی، گفتمان مسنط الزاماً هرگونه انتقال ثروت به مردم را رد می‌کند. بنابراین وضعیتی را رقم می‌زند که در آن باید از دادن هرگونه امتیاز اقتصادی به مردم پرهیز کرد و تمرکز دولت



از یک سو، از انتقالی که می‌توانست وضع زندگی‌شان را بهتر کند، جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر تلاش برای رشد همواره شامل پروژه‌هایی می‌شود که مستلزم بیرون راندن دهقانان و زحمتکشان از زمینی است که می‌کارندش و به‌طور کلی مردم از زیستگاه‌شان که آن‌ها را در وضعی بسیار بدتر از آنچه که بود، قرار می‌دهد. صحیح است که این پروژه‌ها و فعالیت‌های مَنج از آنان باعث اشتغال‌زایی می‌شوند؛ اما آوارگان به‌ندرت بهره‌ور از این اشتغال‌زایی هستند و اگر هم باشند، شغل‌هایی که ایجاد می‌شوند اغلب کمتر از آنی است که از بین رفته است. تجدید اسکان بعد از اتمام پروژه نیز به‌ندرت به‌حقیقت می‌پیوندد. اگر رشد تحت حمایت تعاونی‌های مردمی برای مثال تعاونی‌های دهقانی که خودشان پروژه‌های صنعتی را شروع می‌کردند به وقوع می‌پیوست، آنگاه شرایط فرق می‌کرد؛ اما این راه رشد در سرمایه‌داری نیست.

بی‌اعتبارکردن اقدامات رفاهی دولت با تحقیر آمیزانه "پوپولیستی" نامیدن آن و تأکید بر رشد تولید ناخالص داخلی به عنوان تنها هدف سیاست دولت، به‌طور طعنه‌آمیزی ضد مردمی است؛ اما این خود ویژگی اصلی نئولیبرالیسم است.

نویسنده: پرابهات پاتنایک

به نقل از «نامه مردم» شماره ۱۱۷۵، ۲۴ بهمن ۱۴۰۱



رشد به طبقه کارگر نخواهد رسید. به‌نظر او افزایش ثروت ملت فی‌نفسه هدفی مهم بود، جایی که او با اسلافش اختلاف نظر داشت این بود که این ثروت نه جمع‌آوری طلا و نقره بلکه انباشت سرمایه بود که با آن می‌توان کالا تولید کرد. دیوید ریکاردو نیز طرفدار سرسخت انباشت سرمایه و در نتیجه رشد تولید بود اگرچه او می‌دانست که چنین انباشتی محدودیت دارد. (در واقع، کارل مارکس، ریکاردو را برای دفاع از انباشت ستوده بود گرچه ریکاردو می‌دانست چنین انباشتی به بن‌بست خواهد خورد و وضعیتی را می‌آفرید که به آن حالت راکد می‌گفتند). ریکاردو همچنین باورداشت که طبقه کارگر از این انباشت سودی نخواهد برد.

دلیل اینکه هم اسمیت و هم ریکاردو می‌پنداشتند که طبقه کارگر از این انباشت سودی نمی‌برد این بود که هرگونه بهبودی در وضع آنان باعث افزایش جمعیت‌شان می‌شد. تنها راهی که کارگران می‌توانستند از انباشت سرمایه بهره ببرند این بود که تمایل طبیعی به زادوولد را محدود کنند. اما این کار فقط در حیطه خود کارگران بود، گرچه اقتصاددانان کلاسیک بر این باور بودند که محدود کردن رشد جمعیت کارگران باعث بهتر شدن وضعیتشان می‌شود.

دفاع کنونی از رشد اما متفاوت است. امروزه هیچکس باور نمی‌کند که وضع کارگران بد است چون خیلی زادوولد می‌کنند؛ هیچکس هم باور نمی‌کند که نمی‌توان با انتقال درآمد دولتی به سود آنان وضعیتشان را بهتر کرد. با این حال به توصیه اقتصاددانان نولیبیرال باید از این انتقالات دوری جست چون باعث اختلال در رشد اقتصادی می‌شوند. دفاع از رشد کلاسیک را نولیبیرال‌های امروزی تصاحب کرده‌اند اما بدون همدردی اقتصاددانان کلاسیک با طبقه کارگر. پس دشمنی طبقه بورژوازی با طبقه کارگر اکنون در رفتار اقتصاددانان نیز انعکاس یافته است. تأکید بر رشد به‌استثنای انتقال ثروت به تهیدستان، که به‌طور تمسخرآمیزی "اقدامات پوپولیستی" خوانده می‌شوند، توهین مضاعف به آنان است.



- "نقزدن" و "نقد کردن"

نقد کردن علاوه بر نیاز به دانش و مهارت و صرف وقت و انرژی، نیاز به شهامت و شجاعت دارد، شجاعت پرداخت هزینه!

شما می‌توانید در هر مهمانی که می‌نشینید و هر تاکسی که سوار می‌شوید نق بزنید، کسی کاری به کار شما ندارد!

ولی اگر نقد خود را برای نهادهای قدرت و رسانه‌ها ارسال کنید، باید آمادگی پرداخت هزینه را هم داشته باشید؛ بنابر این یکی دیگر از ویژگی‌های روشنفکران که آن‌ها را از روشنفکرمایان جدا می‌کند، "شجاعت" است.

البته اینجا لازم است راجع به گروهی از روشنفکران توضیح دهم که کار سخت‌تری در پیش می‌گیرند و آن آگاه‌سازی توده‌های مردم است.

کسی که قرار است توده‌های مردم را آگاه نماید، از یک سو باید دارای دانش و مهارت نقد باشد و از سویی باید بتواند با زبان غیر تخصصی سخن بگوید.

این کار شبیه "بندبازی" است. اگر کمی تخصصی‌تر سخن بگوید، مخاطباتش سخنش را نمی‌فهمند و اگر کمی عوامانه‌تر سخن بگوید، به سرعت دچار "پوپولیسم" - عوام‌زدگی می‌شود!

بسیاری از روشنفکران که به این قلمرو پا گذاشتند یا از این طرف یا از آن طرف فرو افتادند.

با این حال این قلمرو پرخطر را نباید خالی گذاشت؛ چرا که با خالی گذاشتن این قلمرو، جا را برای "پوپولیست‌های واقعی" باز می‌کنیم، کسانی که به جای نوشتن کلمه‌ی "مار" شکل "مار" را طراحی می‌کنند.

ویژگی مهم روشنفکران این است که تشکل و شبکه‌سازی می‌کنند، روشنفکر اهل انزوا و در خود فرو رفتن نیست.

او از جامعه قهر نمی‌کند و ناامید نیز نمی‌شود؛ چرا که از ابتدا هم، توقع تغییرات دراماتیک نداشته است. روشنفکر مآب‌ها ناامید و سرخورده‌اند.

شاید برخی از آن‌ها روشنفکرهایی بوده‌اند که توقع زیادی از مردم و جامعه داشته‌اند، آن‌ها به دنبال "اتوپیا" - مدینه‌ی فاضله - بوده‌اند و ناکام مانده‌اند.

روشنفکر به حرکت دائمی و پله پله‌ی اجتماع امیدوار است؛ بنابراین تماسش را با جامعه حفظ می‌کند و تیم و تشکل می‌سازد. منظور از تشکل، محفل نیست، بلکه نهادهای مدنی است، نهادهای مدنی شناسنامه‌دار که به طور دائمی رشد می‌کنند و با جامعه‌ی بیرون از خود ارتباط برقرار می‌کنند، اثر می‌گذارند و اثر می‌پذیرند.

ادوارد سعید متفکر و منتقد فلسطینی‌تبار در کتاب "روشنفکر کیست؟ روشنفکری چیست؟"، می‌گوید: وظیفه‌ی روشنفکر، "نقد نهادهای قدرت" است. یک اصل مهم که در طول تاریخ در عرض جغرافیا به اثبات رسیده، اینست که "قدرت بدون نقد فساد می‌آورد".

اخلاقی‌ترین آدم‌ها هم وقتی در بالای پلکان قدرت بنشینند، اگر به طور جدی با نظارت و نقد کنترل نشوند، دچار "خودشیفتگی" میشوند و پس از این به باتلاق "ایدئوکراسی" فرو می‌غلتند (یعنی "مذهب حافظ قدرت") و پس از آن هرچه بر دیگران مکروه و حرام است، بر "سلطان" مباح می‌گردد.

به همین دلیل در جامعه، روشنفکر نقد می‌کند و نقد می‌کند تا نهادهای قدرت "سالم" بمانند.

یکی از ویژگی‌هایی که روشنفکر را از "روشنفکر نما" یا همان "روشنفکر مآب" جدا می‌کند اینست که روشنفکر مآب "نقد" نمی‌کند، بلکه "نق می‌زند".

نقد کردن کار آسانی نیست.

شما برای نقد کردن مدیریت یک سیستم، لازم است تاریخچه و گردش کار این سیستم را بدانید، آمار و ارقام مربوط به این سیستم را مرور کنید و با فرآیند تجزیه و تحلیل اطلاعات آشنا باشید.

پس نقد کردن، تخصص و مهارت و صرف وقت و انرژی می‌خواهد. اما شما می‌توانید راجع به هر چیزی نق بزنید بدون این که کمترین وقتی صرف مطالعه و پژوهش آن کرده باشید!

"نق زدن" یک فرایند "هیجان‌مدار" است. یعنی ما با نق زدن، آرام‌تر می‌شویم، خشم و غممان را با دیگران در میان می‌گذاریم و "دریدل" می‌کنیم، اما "نقد کردن" یک فرایند "مسأله‌مدار" است، ما هنگام نقد، خودمان را سبک نمی‌کنیم، بلکه مسأله را "حلاجی" و زیر و رو می‌کنیم.

"نق زدن" مخاطب تعریف شده‌ای ندارد، کافیت گوش مفت بیابی، آن وقت می‌توانی شروع به نق زدن کنی، ولی نقد کردن، مخاطب تعریف شده‌ای دارد.

مخاطب روشنفکر پیش از همه، خود نهادهای قدرت‌اند و سپس کارشناسان، گروه‌های ذی‌نفع، رسانه‌ها و سایر نقد کنندگان.



در مقابل شهپاز شریف با کرشمه های چاپلوس مابانه ترامپ فاشیست را بهترین مرد "صلح دوست" خوانده و مستحق دریافت جایزه نوبل دانسته و پیشنهاد نمود که باید جایزه صلح نوبل برای ترامپ فاشیست داده شود .

ترامپ فاشیست طی این دیدار با شهپاز دلچک و دال مارشال عاصم منیر در قصر سفید وظیفه سپرد که باید به نیابت از آمریکا افغانستان را نگذارد که دوباره توسعه و پیشرفت کند ، باید مانند دوره سال های (1992-1996) سگ جنگی های تنظیمی به مخروبه و ویرانه مبدل شود و در ضمن تجهیزات و مهمات باقیمانده از نیروهای اشغالگر آمریکایی و متحدین ناتوی شان نیز به هر طور که شده از بین برده شود . همانطور که در سالهای قبل تجهیزات و تسلیحات بجا مانده از نیروهای اشغالگر روسی را منهدم ساختید و از بین بردید .

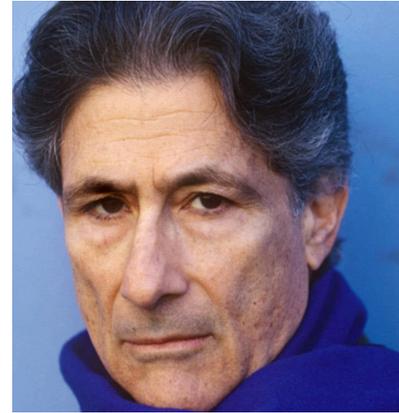
شهپاز دلچک در این دیدار هر چند مسائلی همچون گسترش همکاری های اقتصادی و سرمایه گذاری، توافق تجاری اخیر میان دو کشور، لزوم برقراری آتش بس فوری در غزه را مطرح کرد اما تاکید اساسی وی بر لزوم کنترل طالبان توسط پاکستان بود. او از ترامپ خواست تا از طریق پاکستان بر طالبان فشار آورد و پاکستان در این زمینه بهترین متحد آمریکا است.

نخست وزیر پاکستان از ترامپ به خاطر «تایید نقش اسلام آباد در مبارزه با تروریسم و تمایل به تقویت همکاری های امنیتی» قدردانی کرد و رییس جمهور آمریکا را «مرد صلح» خواند.

بنابر یافته های میدانی و شواهد از انجام بازی های شیطانی بین نظامیان حلقه به گوش پاکستان و طالبان متعصب و تاریک اندیش این غلامان حلقه بگوش حلقات استعماری و ارتجاعی نشان میدهد که زد و بند ها پنهانی در عقب این بازی ها نهفته است .

نشریه اکسپرس تریبون، نزدیک به ارتش پاکستان پیش تر اعلام کرده بود دیدار شهپاز شریف و ترامپ بخشی از تلاش ها برای باز تنظیم روابط پاکستان و آمریکا است. این نشریه یادآوری کرده بود که در دوره ریاست جمهوری جو بایدن، پاکستان عملاً نادیده گرفته شد و هیچ تماس یا دعوت رسمی میان واشنگتن و اسلام آباد صورت نگرفت.

اما با آغاز ریاست جمهوری ترامپ فاشیست ، تغییر محسوسی در این رویکرد رخ داده است. در 19 جون سال 2025 ، دال مارشال عاصم منیر رییس ستاد ارتش مزدور پاکستان، دیداری دوجانبه بدون حضور مقام های ارشد ملکی با ترامپ فاشیست در کاخ سفید داشت . به گفته ترامپ



* ادوارد ودیع سعید در ۱ نوامبر ۱۹۳۵ در اورشلیم، فلسطین تحت سرپرستی بریتانیا به دنیا آمد و ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳ در نیویورک چشم از جهان فرو بست .
ادوارد سعید نظریه پرداز ادبی، منتقد فرهنگی و فعال سیاسی فلسطینی - آمریکایی است. وی در دانشگاه های هاروارد و پرینستون درس خوانده بود و استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا بود.

20

اعلامیه

جبهه مردم افغانستان «جما»

در مورد جنایات وحشیانه حملات هوایی و راکتی پاکستان

توطئه های شیطانی آمریکا در تبانی با حاکمیت مزدور پاکستان برای افزایش بحران در افغانستان و منطقه

بتاریخ 26 سپتامبر 2025 در یک دیدار پر سر و صدا، رییس جمهور آمریکا، دونالد ترامپ فاشیست با صدراعظم پاکستان شهپاز شریف چاپلوس و دال مارشال عاصم منیر ملاقات کرد. ترامپ فاشیست آنان را «بهترین رهبران» خواند و بر اهمیت روابط نزدیک میان دو کشور تاکید نمود،



همه هموطنان مظلوم و دریند کشیده ما شاهد این جنایات در خوست ، پکتیا ، کنر ، پکتیکا ، نورستان ، قندهار ، هلمند ، زابل ، ننگرهار ، کابل ،... بوده و هستند. متأسفانه از اثر این حملات تعداد زیادی از هموطنان ما بعلاوه از خسارات مالی و تخریب منازل و ملکیت های شان، عزیزان و اعضای خانواده های خود را نیز از دست داده اند و تعداد کثیری هم زخمی و معیوب شده اند .

با تاسف این همه جنایات در محضر جامعه جهانی صورت گرفته ؛ اما هیچ یک نهادی خواهان توقف این جنایات نشدند حتی در زمینه اعتراض هم صورت نگرفته است .

دوشنبه شب مورخ 25 حوت 1404، خورشیدی مطابق 16 مارچ 2026 ، میلادی یکی از مرگبارترین و وحشیانه ترین حمله هوایی از جانب نظامیان مزدور پاکستان در شهر کابل به مرکز معتادین «احیای امید» در ساحه (کمپ فینیکس سابقه) صورت گرفته است .

بمباردمان وحشیانه شفاخانه (2000) بستر تداوی معتادین در شهر کابل که بیشتر از چهارصد کشته و صدها زخمی بجا گذاشته است به هیچ وجه توجیه شده نمیتواند این عمل شنیع جنایات جنگی محسوب میشود و عاملین این جنایات و خبائثت را باید از طریق ارگان های عدلی و قضای در محاکم بین المللی ، به دادخواهی و کیفر خواهی کشانید . ناگفته نبایدگذشت که طالبان نیز در این جنایات سهم دارند، سکوت ذلت بار رهبران مفلوک طالبان به شمول ملا غیب الله خود دال بر سهیم بودن آن در این جنایات است .

جبهه مردم افغانستان «جما» این جنایات هولناک را به شدیدترین الفاظ تقبیح نموده و عاملین آن را محکوم به نابودی و سزوار شدیدترین کیفر در دادگاه عدل و انصاف میدانند .

عرض تسلیت به فامیل های که عزیزانشان را در این جنایت هولناک از دست دادند .

کجا است بشر دوستی و انسانیت در جهان

نفرین به دشمنان انسان و آدم کشان جانی

نابود باد نیروی مزدور منش نظامی پاکستان

مرگ بر زمامداران مزدور و چاپلوس پاکستان

فاشیست در این دیدار دو ساعته در مورد ایران نیز بحث نموده اند . که به باور تحلیلگران، نشان دهنده پایان دوران سردی روابط و آغاز یک تعامل تازه و مبتنی بر معامله بود. طوری که دیده می شود با گذشت زمان جزئیات این تعاملات خاناناه آهسته آهسته برملا شده میرود . عمده ترین مسائلی که فراراه نظامیان و حاکمان مزدور پاکستان قرار گرفته که باید آن را انجام دهند ، بنظر میرسد :-

- محدود سازی نفوذ چین و روسیه در افغانستان
- نفوذ در امور داخلی افغانستان و کنترل طالبان
- قطع نفوذ هند و جلوگیری از نزدیکی طالبان با هند
- تخریب دوباره زیرساخت ها و اماکن ملکی و دولتی افغانستان
- از بین بردن تجهیزات و مهمات باقیمانده نیروهای آمریکایی و متحدین ناتوی آن
- نقش پاکستان در مقابل افغانستان ، مانند اسرائیل در غزه عمل کند
- پاکستان منحصیث نیروی نیابتی آمریکا و ژاندارم در منطقه عمل کند
- صدور تروریسم به آسیا میانه و ناامن سازی منطقه آسیای میانه
- تغییر رژیم افغانستان
- حمایت سیاسی و لوژستیکی مهره های سوخته و بقایای تنظیم ها و نیروهای ارتجاعی غرض تعویض رژیم طالبانی

بر مبنای این فاکت هاست که نظامیان پاکستان با خاطر آسوده و بدون دغدغه با اطمینان کامل دست به وحشیانه ترین جنایت در جغرافیای افغانستان میزند ، هر از چند گاهی به تمسک و بهانه (تی تی پی) و دفاع از منافع ملی پاکستان به وحشیانه ترین وجه حملات هوایی و راکتی را در شهر ها و دهات افغانستان بشمول کابل انجام داده اند و میدهند .



افغانستان خانه مشترک افغانها است نفرین به قوادان و وطن فروشان

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

18 مارچ 2026

21

تجلیل از نوروز

مسلمان در جریان است . کشتار مردم غزه و به ویرانه تبدیل نمودن غزه ، حملات هوایی و توپخانه ای نظامیان مزدور پاکستان به قلمرو و جغرافیای افغانستان و حملات بلمقابل زمینی و پهبادی از جانب نیروهای عقب گرا و مرتجع طالبان ، حملات هوایی و راکتی دولت های خونخوار فاشیست آمریکا و اسرائیل بالای دولت جمهوری اخوندی ترور و اختناق ایران ، گسترده گی لجام گسیخته این جنگ تقریبا تمام کشور های عرب نشین ، در کل خاورمیانه را در

آتش جنگ و تباهی کشانده ، که از اثر آن ده ها هزار انسان بیگناه کشته و زخمی شده ، زیرساخت ها و منابع حیاتی این کشور را تخریب و در حالت نابودی قرار داده اند .

جشن باستانی نوروز تنها مختص به ایران و افغانستان نیست، بلکه جغرافیای آن بسیار گسترده تر است و در اقصی نقاط جهان جشن گرفته می شود. بر اساس اسناد یونسکو، در حال حاضر ۱۶ کشور: ایران، عراق، هند، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، آذربایجان، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، آلبانی، ترکیه، ترکمنستان، سوریه، گرجستان، پاکستان و مقدونیه شمالی از جمله کشورهای هستند که نوروز را به طور رسمی جشن می گیرند.

« نوروز یعنی جشن زایش بلاوقفه نو و برچیدن گلیم و بساط کهنه. اما نوروز در فرآیند این تغییر و تحول نقطه عطف و چرخشی است بسا بزرگ که از دگرگونی های انقلابی در طبیعت و جامعه پيامی را با خود به ارمغان می آورد. دگرگونی نوروز به طبیعت خلاصه نشده، بلکه در عین زمان بزرگترین جشن اجتماعی برای تمام انسان ها در گستره ی گیتی ست. زیرا که در دامن طبیعت زیبای هستی همه اقوام ، مردمان و پیروان ادیان مختلف زندگی می کنند:

- نوروز و بهار در تفکر اسطوره نیاکان انسان؛
یادآوری از نو زنده شدن مرده ست که طبیعت



در آستانه ی جشن رستاخیز تغییر طبیعت یعنی فرا رسیدن بهار سال ۱۴۰۵ خورشیدی قرار داریم . نوروزی امسال متفاوت تر از سالهای قبلی میباشد . متفاوت به خاطر اینکه جشن رستاخیز طبیعت (نوروز) ، با عید مسلمانان در عین تاریخ و هم زمان با جنگ های ارتجاعی و غارت گرانه ، خونریزی های گسترده و وحشیانه و نابودی تمدن ها و شهرهای مسلمانان در گستره و قلمرو کشورهای عمدتا



نوروز همانند بهار بیداری طبیعت ، بهار بیداری توده های مردم از خواب غفلت ، بطالت و جهالت است «جما» با استفاده از این فرصت خجسته پیشاپیش سال نو، بهار نو و نوروز را به همه وطنداران و سروران عزیز و خانواده های گرمی شان تبریک و تهنیت عرض نموده؛ سال مملو از سعادت، موفقیت و خوشی های بی پایان را توام با سلامتی برای همه ی شما آرزو می نمایم .

هموطنان گرمی ! بیاید نوروز را مانند بهار بیداری طبیعت تجلیل کنیم .

به امید سال بیداری توده های مردم از خواب غفلت ، بطالت و جهالت نوروز را گرمی داریم .

هموطنان گرمی ! بیاید بهار را به امید پیروزی روشنایی بر تاریکی و جهل جشن بگیریم .

جبهه مردم افغانستان «جما»

29 حوت 1404

جما با یک تحلیل مشخص و درک عمیقی از اوضاع کشور، صدای رسای مردم مظلوم و رنج کشیده افغانستان است، و با تمام نیرو از حرکات و جنبش های خودجوش مردم که برای احقاق حقوق اتلاف شده زنان و بر ضد جبر بنیاد گرایی و تاجر گرایی منسوخ براه انداخته شده، حمایت و پشتیبانی نموده، خود را در غم و اندوه آنها سهیم می داند.

بیجان درین بهار بار دیگر می جوشد. درخت خشک برگ می کند. زمین سیاه سبز می شود. بوته ی بیجان گل می دهد. برف گداز نهر های جوشان را به راه می اندازد و تابش خورشید جانوران را از خواب زمستانی طولانی و آدمی را از اسارت اندیشه ها بر می انگیزد.

- نوروز بهترین ترجمه ی دیالکتیکی طبیعت است؛ دیالکتیکی که مناظره آن از زبان ناطق حکایت نداشته؛ بلکه شر شر جویبارها، دریا ها و آبشار ها، صدای نوازش درختان و پرندگان... ترجمان آن اند.

- ما در یک چنین برهه ی نوروز و بهار را برای امید پیروزی روشنایی بر تاریکی و جهل جشن می گیریم که غم های مان سنگین و از دل های مان جویباری خون جاری ست. و همه درین میانه ملامال از درد های زخم های التیام نایافته گذشته ی خویشیم.

- مهمترین پیام نوروز به فلاسفه و ایدئولوژی های کاذب مسلط در جهان و افغانستان این است که در عوض توضیح و تشریح حالت موجود در سیاره ما، راهبردی های « تغییر» ازین حالت را مطرح سازند.

بنابراین برای گرامیداشت از نوروز و بهار آرزومندم تا مبارزه مردم و تهیدستان وطن در سال نو برای برنده شدن در نبرد دموکراسی واقعی و تحقق عدالت اجتماعی در برابر تنوکراسی [مُلا ساری] و طرز تفکر قرون وسطایی به ثمر برسد. ن. س

نوروز تنها میله بزکشی ، قوچ جنگی ، شتر جنگی ، و بالا کردن توغ یا چنده "سخی" و رفتن به سبزه زارها وو .. خوردن غذای های لذیذ سبزی چلو با پنیر ، تر کردن هفت میوه ، پختن سمنک ، خوردن ماهی و جلبی ، و ... نیست .



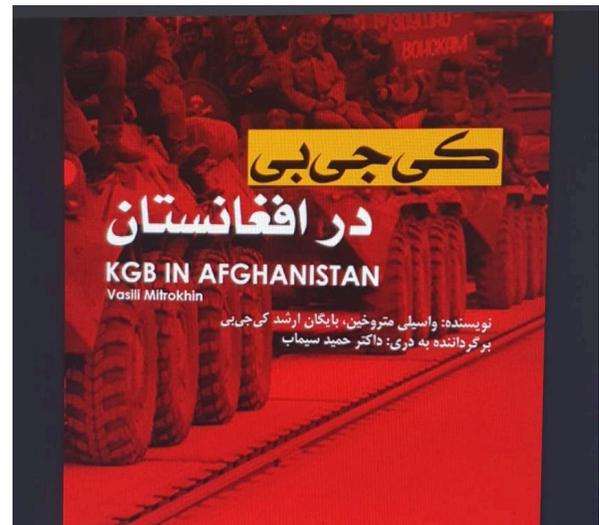
کی جی بی در افغانستان

4 - کودتای ثور

معاملات پولی اطلاع نداشت. به تاریخ ۱۵ مارچ ۱۹۷۷ به تره کی مبلغ ۳۰,۰۰۰ افغانی و به تاریخ ۲۵ می همان سال مبلغ اضافی ۳۰,۲۴۰ افغانی برایش داده شد.

در سال ۱۹۷۵ داود حزب «ملی غورخنگ» (جهش ملی) را تأسیس و همه احزاب سیاسی دیگر را ممنوع اعلام کرد. اقامتگاه کابل به رهبران ح.د.خ.ا. هدایت داد تا افراد خود را در حزب داود نفوذ داده و از داخل به خرابکاری بپردازند. به تره کی توصیه شد تا از ملاقات های غیرضروری با سایر اعضای کمیته مرکزی اجتناب ورزد. مقامات دولتی به روز ۲۵ اپریل ۱۹۷۸ تره کی، کارمل، داکتر شاه ولی و چند تن دیگر از رهبران ح.د.خ.ا. را دستگیر کردند، اما حزب خود را خاطر جمع احساس میکرد. اعضای مخفی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. بیدرنگ به صورت پنهانی گردهم آمدند و تصمیم گرفتند تا در بامگاه ۲۷ اپریل کودتا راه انداخته و قدرت دولتی را به چنگ آرند. سازماندهی کودتا به عهده فقیر (۳۶) معاون غیرقانونی (۳۷) حفیظ الله امین که کار تدارکاتی را نیز سازماندهی نموده بود، گذاشته شد. نقش عمده در کودتا به لواهای ۴ و ۱۵ زرهدار و قوای کوماندو داده شد تا کابل را اشغال و کنترل ساختمانهای دولتی را در شهر به دست گیرند. قرار شد نیروی هوایی و دافع هوا از آنها حمایت کند. فرماندهی نیروهای نظامی به دست قوماندان قوای هوایی و دافع هوا دگروال عبدالقادر (۳۸) و معاونش نظر محمد بود.

گلاب زوی (۳۹) (ایجت با نام مستعار «مامد») و محمد رفیع (۴۰) (ایجت با نام مستعار «نیروز») بی درنگ به اقامتگاه در مورد حوادث فوق العاده بی که در شرف وقوع بود، خبر دادند. روز ۲۶ اپریل اقامتگاه از طریق تلگرام عاجل مرکز را در جریان اوضاع قرار داد و پوزانوف (۴۱) سفیر شوروی نیز از وضع به دفتر سیاسی حزب کمونیست



قسمت اول

براساس هدایت ماسکو برای هر عضو کمیته مرکزی و منشی های شهری و ولایتی سازمان های حزبی ح.د.خ.ا. در سال ۱۹۷۷ مخفیانه جانشین متبادل انتخاب، تربیه و تثبیت شد. قرار بود آنها در صورت سرکوب ناگهانی یا دستگیری رهبران حزب زمام امور حزبی را به دست گیرند. در عین زمان تاکتیک های جدید دروغ پراکنی و کژ آگاه سازی مقامات روی دست گرفته شد و آوازه هایی راه اندازی شد که گویا خلقی ها خود را «منحل کرده بودند».

شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بدون اطلاع سایر اعضای کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. منظمًا به تره کی پول می پرداخت و حتی امین که دوست خیلی نزدیک تره کی و کاملاً مورد اعتماد او بود، نیز ازین



وی مشوره خواست که آیا تره کی، منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا.، پیام رادیویی به مردم را به روز ۲۹ اپریل پخش نماید یا در صبحگاه ۳۰ اپریل، آیا از نام ح.د.خ.ا. صحبت کند یا صرفاً از نام شورای انقلابی نظامی و آیا صرفاً رئیس دولت اعلام شود یا در عین زمان منشی عمومی حزب نیز معرفی گردد؟ امین از جانب خود و رفقای خود از اتحاد شوروی خواست تا رژیم جدید افغانستان را به زودترین فرصت به رسمیت بشناسد. در گزارشی که اقامتگاه به ماسکو فرستاد تاکید شده بود که «امین طرفدار قاطع و استوار همکاری با اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی می باشد». قدرت مشترکا به دست تره کی، امین، کارمل و قادر بود.

شامگاه روز ۲۹ ثور سفیر کبیر پوزانوف و شخص نماینده مقیم (۴۷) کی چی بی، ویلیوف گ اوساد چی (۴۸) (نام مستعار «ایفگنی» (۴۹)، با تره کی در خانه نماینده آژانس تاس (۵۰) ملاقات کردند. تره کی بران بود که اگر رفقای شوروی مشوره اشتباه آمیز پشتیبانی همه جانبه از رژیم داود را نمیدادند حزبش میتواند سه سال پیش قدرت را به دست گیرد. جانب شوروی این نظر را با قاطعیت رد کرد و توضیح نمود که در طول این چند سال داود خود را منحیث یک سیاستمدار عوام فریب و فاقد اصول رسوا ساخته بود.

حفیظ الله امین (نام مستعار «کاظم») بیانیه رادیویی به مردم ایراد کرد. وی درمورد ارگان های جدید قدرت و مسایل عاجل سخن گفت ولی بنابر دلایل تاکتیکی درمورد نقش رهبری حزب و سهم آن در دسیسه کودتا چیزی نگفت.

دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به روز ۳۰ اپریل تشکیل جلسه داد تا اوضاع افغانستان را مورد بحث قرار دهد. قطعنامه های پایان این مباحثات به اقامتگاه فرستاده شد و هدایت داده شد تا با حفیظ الله امین ملاقات صورت گرفته به وی گفته شود که ماسکو صلاح میدید تا رئیس جمهور اعلام و به زودترین فرصت ممکنه

اتحاد شوروی اطلاع داد و اظهار عقیده کرد که «خطر آن می رود که کسانی از اعضای کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. که هنوز دستگیر نشده اند، دست به اقدامات افراطی بزنند. شاید محرکینی مربوط به ارگان های ویژه (۴۲) دولت افغانستان آنها را به چنین کاری برانگیزند. به نظر ما چنین اقدام افراطی در وضعیت جاری منجر به سرکوب و شکست نیروهای مترقی در این کشور خواهد گردید.» تلگرام بی درنگ به صورت عاجل درجه یک فرستاده شد. مرکز کی چی بی در همان روز پاسخ فرستاد و منجمه سایر مطالب اظهار داشت که «این امکان را نمیتوان منتفی دانست که موساد (۴۳) عمداً سازمان نظامی این حزب را بر آن می دارد تا علیه دولت دست به اقدام نظامی زند تا بتواند از این طریق بر آن ضربه وارد کند.» چنانکه دیده میشود، اقامتگاه، سفارت و رهبری ماسکو در مورد وضعیت افغانستان کمتر معلومات داشتند، اوضاع را نادرست درک کردند و فرض را بر آن گذاشته بودند که کودتا موفق نخواهد شد.

همزمان با این، اوضاع در افغانستان به سرعت حرکت میکرد. حکومت داود سقوط کرد و خودش کشته شد. شورای انقلابی به رهبری حفیظ الله امین، دگروال (که حالا به برید جنرال ارتقا کرده بود) عبدالقادر و جگرن اسلم (۴۴) قوماندان کوندک اول قوای ۴ زره دار زمام امور را به دست گرفته اقدامات خود را با تره کی و کارمل هماهنگ ساخت. ساعت 4:30 بعد از ظهر روز 28 اپریل صالح (۴۵) نماینده شخصی تره کی به سفارت شوروی رفت تا ارتباط برقرار سازد. وی به سفارت درمورد وضعیت در کابل گزارش داد و گفت که آخرین دسته های مقاومت گر سرکوب شده و شورای انقلابی کنترل تام اوضاع را در دست دارد. تره کی از اتحاد شوروی درخواست پشتیبانی و حمایت در برابر حمله احتمالی از جانب ایران یا پاکستان و شناسایی سریع رژیم جدید را نمود. امین در همان روز با یک افسر عملیاتی (اوپراتیفی) (۴۶) کی چی بی ملاقات کرده و از



به دست آرد. استخبارات وزارت دفاع اتحاد شوروی « جی آر یو» از اقامتگاه نظامی (۵۴) خود خواست تا در مورد موسسات امریکایی ها در نزدیکی کابل (۵۵) ، اسنادی در ارتباط اطلاعات سیزمیکی (زلزله شناسی) در اطراف فیض آباد بدخشان و مواد دیگر از این قبیل به دست آورد. هر یک از دستگاه های اطلاعاتی شوروی در صدد دست یافتن به مواد مورد علاقه خود بود.

در ماه می اولین گروه مشاورین خدمات ویژه شوروی به ریاست ل.پ. بوگدانوف (نام مستعار « دسنین » (۵۶) وارد کابل شد و در ماه اگست نمایندگی رسمی کی جی بی در جمهوری دموکراتیک افغانستان جهت کمک به سازماندهی ارگان های امنیتی دولت جدید و کار دفاع از ان افتتاح گردید. در ماه سپتمبر ریاست عمومی آگسا (۵۷) براساس تشکیل ریاست امنیت ملی تاسیس شد . کار آگسا هدف گیری نمایندگی های کشورهای غربی ، زیر نظر گیری سفارت خانه های ایالات متحده آمریکا ، ایران ، جمهوری مردم چین و پاکستان ، ضیق ساختن شرایط برای نمایندگان «حریف عمده » (۵۸) در افغانستان، نفوذ تخنیکی در مؤسسات هدف گرفته شده غربی و سرکوب دشمنان داخلی بود.

یادداشت ها :

۳۶- منظور فقیر محمد فقیر، وزیر داخله در دولت بعد از کودتای ثور است - برگرداننده

۳۷- کذا فی الاصل. شاید منظور «معاون غیر رسمی » باشد - برگرداننده

۳۸- دگروال عبدالقادر - عضو جناح پرچم و قوماندان قوای دافع هوا در سال ۱۹۷۳ (کودتای داود). وی در انقلاب ثور شرکت جست و تا زمان تشکیل حکومت ملکی تحت رهبری تره کی رئیس شورای انقلابی بود. در می ۱۹۷۸ برای مدت سه ماه عهده دار وزارت دفاع شد اما در ماه آگوست همان سال زندانی و به مرگ محکوم گردید. با به قدرت رسیدن کامل از زندان رها و مقامات

حکومت تشکیل شود. دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی روی این نکته توافق کرده بود که تره کی به حیث رئیس دولت اعلام شود اما منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. بودنش ذکر نگردد چون این موضوع را میشد در پسین اعلام کرد. هدایات مشابه از جانب وزارت امور خارجه شوروی به پوزانوف نیز فرستاده شد. پس از کودتای ثور نام مستعار تره کی از «نور» به « دیدوف» مبدل گردید.

روز ۶ می عبدالقادر وزیر دفاع افغانستان مشوره خواست که با آن همه اشخاصی که دستگیر شده بودند، چه کند. شمار چنین اشخاص اکنون به اضافه از ده هزار تن میرسید، زندانها انباشته بودند، شمار زندانیان در حال افزایش بود و برای مواظبت از آنها به تعداد زیاد سربازان وفادار به شورای انقلابی نیاز احساس می شد . آندروپوف و آندری گرومیکو (۵۱) مسئله را در دفتر سیاسی مطرح کردند. دفتر سیاسی با پیشنهاد آندروپوف مبنی بر اینکه یک عضو کی جی بی که ارتباط طولانی کاراندازی با قادر (نام مستعار «عثمان») داشت با هدایات لازمه در ارتباط به سرنوشت توقیف شدگان به کابل فرستاده شود . تورن جنرال ل. ن. گوریلوف (۵۲) منحیت رئیس متخصصین نظامی شوروی مورد تایید قرار گرفت.

در طی اولین روزهای رژیم جدید، اقامتگاه به امر مرکز کی جی بی تدابیر فعالی روی دست گرفت تا آرشیف های وزارت امور داخله، ریاست امنیت ملی و استخبارات نظامی افغانستان را به دست آورد. آن ها برای این عملیات از ایجنت هایی مانند عباس (نام مستعار « استخبارات » (۵۳) رئیس سرپرست خدمات ضد جاسوسی نظامی کار گرفتند که در دستگاه خدمات استخباراتی افغانستان مقامات بلندی را حائز بودند. اقامتگاه توانست لیست های عمال جاسوسی استخبارات افغانی و اشخاصی را که زیر نظر دستگاه های استخبارات حکومتی شاهی و جمهوری داود قرار داشتند،



- ۵۰- آژانس خبر رسانی اتحاد شوروی - (یادداشت ویرایشگر نسخه انگلیسی)
- ۵۱- **Andrey Andreyevich Gromyko** از ۱۹۵۷ تا ۱۹۸۵ وزیر خارجه اتحاد شوروی و از ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - (یادداشت ویرایشگر نسخه انگلیسی)
- ۵۲- **I.N Gorelov**
- ۵۳- کذا فی الاصل. هويت این عباس شناخته نشد. - برگرداننده
- ۵۴- اقامتگاه نظامی مانند اقامتگاه کی جی بی در سراسر جهان شبکه های جاسوسی خاص خود را دارد. (یادداشت نویسنده)
- ۵۵- شاید منظور شفاخانه نور و مکتب بین المللی امریکایی باشد که هر دو در کنار هم در جنب جاده دارالمان قرار داشتند. - برگرداننده
- ۵۶- **LP.Bogdanov (Desnin)**
- ۵۷- مخفف «د افغانستان د گتو ساتونکی اداره» (اداره پاسدارمنافع افغانستان) ، دستگاه عمده امنیتی و استخباراتی دولت تره کی که در زمان حکومت صد روزه حفیظ الله امین به « کارگرانو استخباراتی مؤسسه» (کام) و سپس در هنگام حکومت کامل و نجیب بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۸۰ به ریاست عمومی خدمات اطلاعات دولتی «خاد» تغییر نام داد - برگرداننده
- ۵۸- منظور ایالت متحده امریکاست. یادداشت نویسنده.

(اولوس ارا اجتماعی عدالت قوروشی و ملی
ایرکین لیک تأمینلشی اوچون اولوس نینگ
ملی بیرلیکی بیرله کوره شیشی ضرور دیر)
بسیج نبرد آزادبخش ملی بسیج نبرد توده
هاست، تا عدالت اجتماعی را تحکیم بخشد

- حزبی دولتی خود را دوباره اشغال نمود. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ وزیر دفاع بود ولی در ماه نوامبر ۱۹۸۵ از دفتر سیاسی ح.د.خ.ا. استعفا و سال بعد بحیث سفیر افغانستان در پولند تقرر حاصل نمود. دوسال بعد به کشور فراخواند شد و به عضویت پارلمان انتخاب گردید. قرار گزارشات پس از سقوط دولت مارکسیستی در اروپا پناه گزین گردید. - یادداشت ویرایشگر نسخه انگلیسی
- ۳۹- سید محمد گلاب زوی، وزیر مخابرات و سپس وزیر داخله در دولتهای بعد از کودتای ثور و اکنون (۲۰۰۹) وکیل مردم خوست در پارلمان افغانستان - برگرداننده
- ۴۰- در آن زمان جگرن محمد رفیع، وزیر فواید عامه در دولت بعد از کودتای ثور - برگرداننده
- ۴۱- الکساندر پوزانوف **Puzanov Alexander**، از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹ سفیر کبیر اتحاد شوروی در کابل - برگرداننده
- ۴۲- « خدمات ویژه» به ارگانه و موسسات اطلاعاتی و ضد - استخباراتی اطلاق میشود - برگرداننده
- ۴۳- موساد - دستگاه استخبارات اسرائیل - یادداشت نویسنده
- ۴۴- منظور اسلم وطنجار وزیر داخله دولت تره کی پس از تصفیه پرچمیها و وزیر دفاع دولت داکتر نجیب الله است - برگرداننده
- ۴۵- منظور داکتر صالح محمد زیری وزیر زراعت در دولت بعد از کودتای تره کی و وزیر صحیه در کابینه های بعدی است - برگرداننده
- ۴۶- «افسر اوپراتیفی» حیثیت «آمر کاراندازان» را دارد. « کارانداز» به آن کارمند دستگاه جاسوسی اطلاق میشود که مسئول یک برنامه، پروژه یا پرونده خاص جاسوسی است با عمل و ایجت های مربوط به آن برنامه، پروژه یا دوسیه تماس منظم داشته اطلاعات مربوطه را جمع آوری و به مسئولین بالاتر انتقال میدهد. - برگرداننده
- ۴۷- «نماینده مقیم» عضوی از دستگاه خدمات اطلاعاتی است که به امر ارگان مرکزی استخباراتی به ریاست یک اقامتگاه گماشته میشود. - (یادداشت نویسنده)
- ۴۸- **Viliov G Osadchy**
- ۴۹- **Evgeny** که بنام کریووگوز (**I.A. Krivoguz**) نیز یاد میشد - (یادداشت ویرایشگر نسخه انگلیسی)



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان
جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.
رابرت دریفوس
مترجم فریدون گیلانی

پیوسته به گذشته



5

سلطان اسلام

کندی ، ناصر و یمن

درگیری میان ناصر و ملک فیصل از سال 1962 تا 1970 که جنگ خونینی میان آنان در یمن در گرفت ، کاملا علنی شد . دو رهبر ، در دهه ی شصت در اوج قدرت بودند . ناصر ، رهبر ستودنی عرب بود که در کشورهای عربی طرفداران بسیاری داشت ، و فیصل - که ملک سعود را در دهه ی شصت ساقط کرده بود - ، از پول سعودی ، اتحادیه جهانی مسلمانان و جنبش وهابی سعودی سود می جست تا تکیه گاه خود را محکم کند . رهبر مصر که از فصاحت کلام خاص خود برخوردار بود ، پادشاهی صحرا را متهم به این می کرد که از جانب امپریالیسم آمریکا عمل می کند ، و ملک فیصل ، سوسیالیسم عربی ناصر را متهم به وابستگی به « کمونیست های خدا شناس » می کرد .

اگر چه چهره و مضمون این جنگ در جامعه ی آمریکایی کاملا قابل رویت بود ، تاثیر بسیار مفیدی بر سیاست ایالات متحده در خاورمیانه گذاشت و پیوندهای آمریکایی با کشورهای محافظه کار عرب ، و مهم تر از همه عربستان سعودی و بلوک اسلامی آن را ، محکم تر کرد . ماجرای جنگ یمن و تاثیر آن بر سیاست آمریکا در خاورمیانه را ، « وارن باس » در کتاب « از دوست من حمایت کنید » ، با جزئیاتی بازگو کرده است که لاس زدن های دولت کندی با جمال عبدالناصر در آن آمده است . با رفتن آیزنهاور و کنار گذاشته شدن نظریه ی او مبنی بر عدم توافق با هر گونه سازی با ناصر ، دولت کندی شاخه ی زیتونی را به مصر پیشنهاد کرد . در حاکمیت کندی ، بعضی مقام های ایالات متحده پذیرفتند که ناصر مستقل است ، نه پنجه ی اتحاد جماهیر شوروی . پس واشنگتن باید روابط مناسبی را با او برقرار کند . خوش بینان معتقد بودند ناصر کمونیست که

نبود ، سهل است ، در واقع اعضای حزب کمونیست و سایر احزاب چپ مصر را هم قفل کرده بود . پس ممکن است قانع شود تا پیوندهایش را با اتحاد جماهیر شوروی کنار بگذارد . تحلیل گران واقع بین تر ، بر آن بودند که ناصر ممکن است در نتیجه ی سیاست جدید ، تلقی خود از ایالات متحده را تغییر دهد. البته هنوز رجالی ؛ بخصوص افراد طرفدار اسرائیل ، این وسط بودند که نظرشان نسبت به ناصر ، حتی از عربستان سعودی هم تند تر بود و او را شیطان مجسم می پنداشتند. تالکوت سی لای که در دوران کندی مسئول میز شبه جزیره عربستان در وزارت امور خارجه بود ، فکر می کرد « روابط ما با ناصر دشوار است. در نظر ما جنبش او می توانست تهدیدی جدی علیه رژیم سعودی را به وجود آورد. و واکنشی هم از سوی عربستان سعودی وجود داشت . شاهزاده طلال (یکی از اعضای گروه شاهزاده هانی که شاهزادگان آزاد نامیده می شدند) به مصر گرایش پیدا کرده بودند و دو خلبان سعودی نیز ، چنین کرده بودند . بنابراین ، ما نگران ادامه ی حیات رژیم سعود بودیم .» (44)

سی آی ا تشکیلاتی را مهیا کرد بنام «ارزیابی امنیت ملی » (NIE) که « ناصر و آینده ناسیونالیسم عرب » خوانده می شد . این تشکیلات سی آی ا ، به کاخ سفید گفت : « ناسیونالیسم نظامی کار ، ادامه خواهد یافت تا تبدیل شود به قدرتی دینامیک در روابط سیاسی عرب ، و به احتمال قوی جمال عبدالناصر به عنوان رهبر ، الگو و مظهر غیر قابل پیش بینی ، رهبری آن را به عهده خواهد داشت .» این گزارش ، تا آن جا پیش می رود که به رئیس جمهوری جدید هشدار میدهد « چشم انداز دراز مدت برای رژیم های محافظه کار و وابسته به غرب ، بی حفاظ خواهد بود .» و رژیم سعودی ، به احتمال قوی از بین خواهد رفت . (45)

کندی فکر می کرد ایجاد رابطه با ناصر ، حتی به قیمت آزدن اسرائیل و عربستان، ارزش دارد . و سلسله مراداتی را ، از طریق ارتباط های دیپلماتیک ، نامه نگاری و ملاقات های حضوری ، با رهبر مصر آغاز کرد . ناصر به کندی :



پس از مرگ او ، شورشیان طرفدار ناصر فرزند او محمد البدر را که مثل پدرش مرتجع بود ، سرنگون کردند . به گزارش « سی لای » ، ناصر « پشت شورش سرنگونی بود و عربستان سعودی ، از این بابت بسیار بسیار بر آشفت.»(50)

انقلاب یمن ، بی درنگ با ورود هزاران سرباز مصری مورد پشتیبانی مستقیم قرار گرفت و موجودیت عربستان سعودی را به خطر انداخت . رابرت کرامر مشاور کاخ سفید در امور سیاسی خاورمیانه ، به کندی هشدار داد: « **سعودی ها می دانند که هدف بعدی اند .**»(51) عربستان سعودی که خطر را بیخ گوش خود دید ، اسلحه و پول در اختیار سلطنت طلبان یمن گذاشت . جنگ یمن که تقریباً یک دهه طول کشید ، دویست هزار کشته به جا گذاشت .

قبلا سی آی ا و سایر منابع به کندی هشدار داده بودند که رژیم سعودی دیری نخواهد پانید ، و مصر احتمالاً رهبر آینده ی جهان عرب است . کندی ، در آغاز حتی کوشید با حکومت جدید یمن رابطه برقرار کند و با فرستادن « الس وورث بانکر » به عنوان میانجی صلح میان مصر و عربستان سعودی ، دولت جدید را به رسمیت بشناسد . اما ، از هر جانب به او فشار آوردند . انگلیسی ها که هنوز خود را آقای مناطق عربی خلیج و عدن می دانستند (همان گونه که در بحران کاتال سونز عمل کردند) ، در این مورد ناچار دچار سکنه شده بودند . هارولد مک میلان نخست وزیر بریتانیا که در جریان بحران سونز هم در دولت بود ، می خواست « پوست سر جمال عبدالناصر را با ناخن های خود بکند .»(52) انگلیسی ها ، بی درنگ با موساد ، سرویس امنیتی - جاسوسی اسرائیل ، به توافق رسیدند تا به نیروهای ضد ناصر در یمن کمک کنند و تامین سلاح و کمک های مالی فوری به آنان را در دستور فوری کار خود قرار دهند . « جرج یانگ معاون پیشین MI 6 که در این زمان با مشارکت کلاین ورس بنسون صاحب بانک شده بود ، با

نوشت « چرا ایالات متحده ، کشوری که برینیادهای آزادی و با ابزارهای انقلابی به وجود آمده ، مخالف فراخوان برای آزادی و جنبش های انقلابی است و با نیروهای ارتجاعی و دشمنان پیشرفت ، در یک صف قرار می گیرد ؟ »(46)

منظور ناصر از نیروهای ارتجاعی ، البته که عربستان سعودی بود و سنوال بسیار خوبی را هم مطرح کرده بود . به خلاف آیزنهاور که به طور واکنشی آزادی خواهان جهان سوم را متمایل به کمونیسم می دید ، جان اف کندی معتقد بود که چنین جنبش هائی ، الزاما علیه علایق ایالات متحده نخواهند بود . در واقع ، کندی در دهه ی پنجاه ، به عنوان سناتور «سیاست های آیزنهاور در حمایت از حکومت شن زارها علیه ناسیونالیسم عرب را مدام مورد انتقاد قرار میداد .»(47) به هر صورت ، مراوده ی دوجانبه ی کندی - ناصر ، دچار لکننت زبان شد و سرانجام ناکام ماند . در سپتامبر 1962 ، نیروهای طرفدار ناصر دولت قرون وسطانی یمن را سرنگون کردند که در نتیجه ی خود ، آن منطقه در دامنه ی جنوبی عربستان سعودی را که خطه ی استراتژیک دریای سرخ و اقیانوس هند بود ، دچار شرایط سختی کرد . در آن زمان ، کندی گفت : « **من حتی نمی دانستم یمن کجاست .**»(48) رهبر یمن در سال 1962 ، امام احمد سالخورده بود که با سیصد پاوند وزن به توحش شهرت داشت . امام احمد (که برادر دوقلویش روح الله خمینی ، منتها با وزنی کمتر ، از سال 1357 شمسی در ایران به قدرت رسید ، رونوشت جدید تر او بود - م) می پنداشت که « **نماینده خدا در روی زمین است** » (روح الله خمینی و فرزند ایدئولوژیک او محمود احمدی نژاد نیز در ایران و جرج هربرت واکر بوش در ایالات متحده نیز ، ادعای مشابهی دارند و گویا قرار است به عنوان دست های چپ و راست خدا ، جنگی انهدامی را به مردم ایران و سراسر جهان - تحمیل کنند - م) امام احمد برنامه ی اقتصادی جمال عبدالناصر را « غیر اسلامی »(49) اعلام کرد .



استفاده کرد. تایچر می نویسد : « جنگنده های اسرائیلی ، در جهت جنوب از روی دریای سرخ به پرواز در می آمدند تا به صورت دو پهلوئی به نیروهای مصری هشدار بدهند که به عربستان سعودی نزدیک نشوند. » (55)

در واشنگتن ، بریتانیایی ها به جان اف کندی فشار می آوردند تا در مقابل ناصر موضع بگیرد . فشار بیشتری اما ، از جانب اسرائیل به کندی وارد می شد . در جریان جنگ یمن ، اسرائیلی ها مقاماتی را که در واشنگتن فکر می کردند از ناصر به عنوان ابزاری برای کنترل خلیج فارس می شود بهره جست ، زیر فشار می گذاشتند که تنها اسرائیل به مثابه ضد کمونیست ترین متحد قابل اعتماد ایالات متحده باید ارزیابی شود.

با این حال ، بیشترین فشار از طرف غول های نفتی ایالات متحده به دولت کندی وارد می شد . این کمپانی های بزرگ نفتی ، هشدار داده بودند که ناصر بزرگترین تهدید برای منافع آنان در عربستان سعودی است . آخرین ضربه را « لابی » شرکای کمپانی آرامکو و غول های نفتی خلیج به نزدیکان کندی وارد آوردند .

آخرین غول نفتی را کرمیت روزولت نمایندگی می کرد که به کاخ سفید گفت منافع آمریکا با وجود ناصر « واقعا در تضاد قرار گرفته است » . کندی مدیر قبلی آرامکو « تری دی یوس » را فرستاد تا از طرف او با ملک فیصل ملاقات کند. (56) و شروع کرد به اقدام علیه مصر در یمن و اطراف آن کشور . چارلز فریمن سفیر سابق می گوید : « کندی با انواع عملیات محرمانه و کلاه سبزه های عرب ، حرکت مارپیچی خود برای وارد آوردن فشار را آغاز کرد. » (57) پیش درآمد روابط کندی با ناصر ، به پایان رسید . از آن مهمتر اما ، این بود که ایالات متحده علیه هدف مرکزی ناسیونالیسم عرب که متحد کردن مصر و کشورهای عربی فاقد نفت با عربستان ثروتمند بود ، صف آرایی کرد . شیرین هانتر نوشته است: « پادشاهی سعودی همواره نگران هرگونه طرح وحدت اعراب بود . ناسیونالیست های عرب بر

موساد تماس گرفت تا به کمک یک انگلیسی که مورد قبول عربستان سعودی نیز باشد ، علیه جمهوری خواهان یمن و حامیان مصری شان جنگ چریکی راه بیندازند. »

دوریل ، با اشاره به واقعیت فوق ، می نویسد: « جرج یانگ تاکید کرد که : « من برای ترتیب دادن این عملیات ، یک اسکاتلندی را برای شما پیدا می کنم . » و سرتیپ « دان هیرمن » وابسته نظامی اسرائیلی را به « مک لین » معرفی کرد که قول داد آنقدر سلاح و پول و عوامل آموزش نظامی تهیه کند تا با قیافه های عربی وارد صحنه شوند . عربستان سعودی ، با اشتیاق این استراتژی را روی هوا قاپید . «(53) اسرائیل ، یمنی های یهودی را که به اسرائیل مهاجرت کرده بودند و می توانستند با هویت و قیافه اصلی شان وارد منطقه جنگی شوند ، و به افراد آموزشی نظامی بدهند ، به پیش راند. به گزارش دوریل :

« سی آی ا امکانات نفوذ این اسرائیلی های یمنی الاصل به خاک یمن را فراهم کرد تا طرز استفاده از سلاح های مدرن را به چریک ها آموزش بدهند . طبعا کادرهای ورزیده ی آموزشی باید دقت می کردند تا ملیت یمنی شان را که واقعی بود ، در جریان عمل حفظ کنند. »

سازمان امنیت ایران (ساواک) و سرویس اطلاعاتی عربستان سعودی هم ، نیروهایی را برای کمک به جبهه ی ضد ناصر ، به یمن اعزام کردند . اسرائیل سلاح های ساخت اتحاد جماهیر شوروی را هم که در درگیری با کشورهای عربی به غنیمت گرفته بود ، در اختیار شورشیان ضد ناصر یمن گذاشت . CIA و MI 6 ، عملا برای توسعه عملیات به خانواده سلطنتی عربستان سعودی که از طرف های اصلی ماجرا بودند ، تکیه داشتند تا اتحادی مخفیانه را میان اسرائیل ، عربستان سعودی ، ایران (تحت حاکمیت محمد رضا پهلوی - م) و اردن ، سازماندهی کنند . (54) به گزارش هوارد تایچر از مقام های طرفدار اسرائیل ایالات متحده ، اسرائیل حتی به نیابت عربستان سعودی از نیروی هوایی خود برای دخالت در امور یمن علیه جمال عبدالناصر



شاه پهلوی - م) پیوست و در این راستا در سال 1966 به اردن ، سوئدان ، پاکستان ، ترکیه ، مراکش ، گینه و مالی رفت تا حمایت آنان را جلب کند. در اردن ناله سرداد که : « قدرت شیطان نقشه ریخته است با اسلام و مسلمانان ، در هرجائی به مقابله برخیزد. » و تاکید ورزید که « این قدرت شیطانی بر آن است تا آثار هرگونه نفوذ اسلامی را نابود کند. » (61) در سوئدان اعلام کرد : « کمونیست ها به این دلیل به ما حمله می کنند که جنبش اسلامی مصمم است تا اساس کمونیسم را ، بخصوص به این جهت که قدرت خداوند را قبول ندارد ، از بین ببرد.» در این مورد که کمونیسم وارد قلمرو اسلام شده است ، اضافه کرد: « کمونیست ها به این دلیل از توسعه ی جنبش ما وحشت دارند که به قلمرو کشورهای که به زور تحت در سلطه ی خود در آورده اند، نفوذ خواهد کرد. » (62)

در پاکستان شیپور جنگ را خطاب به همه ی مسلمانان به صدا درآورد که علیرغم « اختلاف نظرهایی که اسلام را به چپ و راست کشانده است » (63) باید متحدان در مقابل کمونیست ها صف آرایی کنیم . پاکستان که کشوری بود با گرایش راست اسلامی ، بخشی از نیروهای هم پیمان غرب بود که سربرازنش را برای دفاع از تهدید های داخلی و خارجی به عربستان سعودی گسیل داشت . در اوایل دهه شصت ، افسران ارتش پاکستان منصب هانی را در امور آموزشی و فرماندهی ، در ارتش عربستان سعودی به عهده گرفته بودند . یکی از ایشان ، ژنرال ضیاء الحق بود که بعدها ؛ در سال 1977 ، علیه ذوالفقار علی بوتو کودتا کرد و به ریاست جمهوری پاکستان رسید.(64)

اگر چه کارزار ملک فیصل با هدف جلب حمایت کشورهای اسلامی - حتی شاه (محمد رضا شاه پهلوی - م) ، با استقبال جناح های بنیادگرای اسلامی قرار نگرفت - در مصر ، سوریه و عراق ، مورد تهدید قرار گرفت . با این حال ، کوشش ملک فیصل برای ایجاد بلوک اسلامی ، باعث

آن بودند که ، برای مثال ، نفت عربستان سعودی و سایر کشورهای ثروتمند عرب ، متعلق به ملت های عرب است تا با استفاده از آن اقتصاد غرب را توسعه بدهند و به سایر هدف های خود برسند ، نه آن که فقط متعلق به تولید کنندگان باشد ... بنابراین ، اعراب تندرو برای عربستان سعودی خطری بالقوه تلقی می شدند. » (58) با نگاهی به گذشته ، می شود پرسید که : چه اتفاقی می افتاد اگر ایالات متحده دست از حمایت عربستان سعودی بر می داشت و می گذاشت جمال عبدالناصر در تغییر شرایط عربستان سعودی کارش را بکند ؟ در دهه ی شصت و قلب جنگ سرد ، کسی نمی توانست به چنین گزینه ای فکر کند .

دولت لیندون جانسون ، به صورت وسیعی وحدت با عربستان سعودی را توسعه داد . جانسون ملک فیصل را شیر کرد . و به او که در آغاز جنگ یمن به جای ملک سعود نشسته بود، کمک های نظامی و فنی کرد . به ارزش چهارصد میلیون دلار امکانات دفاع هوای از جانب بریتانیا و ایالات متحده در اختیار عربستان سعودی گذاشته شد ، و به موازات آن ، طرح ساختن پایگاه های نظامی و سایر تاسیسات نظامی ریخته شد و ایالات متحده برنامه صد میلیون دلاری تامین کامیون ها و سایر خودروهای نظامی برای عربستان سعودی را به اجرا درآورد. (59)

حمایت ایالات متحده ، ضمناً با این کمک های بی دریغ ، دست عربستان سعودی در جهت اقدامات گسترده بین المللی ملک فیصل برای جلب حمایت مسلمانان در جنگ سرد به نفع ایالات متحده را ، بازرتر کرد. در سال 1965 ، ملک فیصل ، شوریده حال و برآشفته ، برای پیدا کردن هم پیمان ، سفر به کشورهای اسلامی را آغاز کرد تا توضیح بدهد مارکسیسم «مرامی مخرب است که بنیانگذارش یک یهودی فرومایه و فاسد بود.» (60) ملک سعود مصمم شده بود که بر مارکسیسم مهر باطله بزند . پادشاه عربستان ، برای ایجاد زمینه ی اتحاد بزرگ اسلامی ، به شاه (محمد رضا



افغانستان و مالزی سفر کرد. مولف کتاب « خانه سعود » می نویسد « **ملک فیصل دیوانه وار تر از همیشه در طراحی توطئه علیه صهیونیسم و بلشویسم بسیج شد.**» (67) کوشش های او در سال 1969، میوه ی مطلوب خود را داد. این باروری، به شکرانه ی مالیخولیای استرالیایی ها برای گشودن آتش بر مسجد الاقصی ی اورشلیم، به ثمر رسید. چه این برنامه هدف تحریک آمیز داشت، یا به قصد ایجاد بهانه ای برای فعال کردن توان نظامی اسلامی ها طراحی شده بود، به هر صورت، ملک فیصل از آن به عنوان فرصتی برای گرد آوردن رهبران جهان اسلام در رباط مراکش، در جهت انجام آن چه نخستین کنفرانس اسلامی نامیده شد، استفاده کرد. از آن جا که وجهه ی پرستش مسجد الاقصی نزد مسلمانان جایگاه والایی داشت، حتی مصر هم پذیرفت تا در همایش پیروزمندانه ی ملک فیصل شرکت کند. (68) اگرچه این نشست مورد تحریم سوریه و عراق قرار گرفت، بیست و پنج ملت در آن شرکت کردند. این همایش، به ایجاد سازمان کنفرانس اسلامی ره برد و تبدیل به وحدت ملل؛ اگر چه در اندازه ای کوچک (نسبت به ایالات متحده و حالا اتحادیه اروپا - م) شد، که به سرعت اسلامیسیم را در مرکز دستورکار کشوری پس از کشور دیگر قرارداد: در پاکستان، در افغانستان، در ترکیه و در میان اعراب. هدف واقعی ملک فیصل، منتها با صورتی ضد اسرائیل، ایجاد جبهه ی جهانی قدرتمندی علیه اتحاد جماهیر شوروی بود. دیوید لانگ می گوید:

« در اواخر دهه ی شصت، ما هنوز درگیر جنگ با کمونیسم بودیم، بنابراین، حمایت ملک فیصل از اخوان المسلمین و وحدت جهانی اسلام (پان اسلام) را تقویت کردیم.

ما علیه هر کشوری که به افسون مسکو در آمده بود، به اینان نیاز داشتیم. اگر عربستان سعودی می توانست باعث ایجاد و نهادینه کردن توافق های اسلامی شود، چه بهتر.»

شعب لندن و واشنگتن شد. در سال 1966، یکی از افسران دایره ی سیاسی سفارت بریتانیا در عربستان سعودی، آشکارا بر اقدامات ملک سعود صحنه گذاشت و تاکید ورزید که ایالات متحده از این اقدام خرسند و با آن هماهنگ است:

ما از طرح و اقدام ملک فیصل، بسیار خشنود بودیم... سفارت ایالات متحده، که من درباره ی بسیاری مسائل با ایشان تبادل نظر کردم، جملگی بر این باور بودند که این طرح و اقدام به نفع ایالات متحده است. با این ابتکار، تصور تهاجمی بودن اسلام، جز در مورد بعضی سعودی های قدیمی تر، به کلی از ذهن ها رخت بریست. (65)

این مقام، با لحنی موافق می نویسد، خصومت سعودی ها مستقیماً متوجه کمونیسم، صهیونیسم و انبوهی از هیئت های تبلیغاتی مسیحی است.

ستاره ملک فیصل طلوع کرد، ستاره ناصر در حال افول بود. بخت از 1967 که ناصر و اردن و سوریه و متحدان شان در جنگ ویرانگر شش روزه ی اعراب و اسرائیل شکست خوردند و اسرائیل بخش هایی از این سه کشور، از جمله شبه جزیره سینا را اشغال کرد، از او برگشت. تا سه سال بعد، ناصر زنده ماند، اما جنگ شش روزه ی 1967، شیره ی حیاتی ناسیونالیسم عرب را مکیده بود. دیوید لانگ می گوید:

« ناصر می توانست توان ضد استعماری و هیجان توده های عرب را تجدید سازمان کند، اما جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در 1967 این اسطوره را به کلی درهم نوردید. دلیلش شکست، آن هم نه تنها شکست، که شکستی غم انگیز بود. من آن زمان در جده بودم و رئیس ام به من گفت: این دیگر پایان کار ناصر است.» (66)

ملک فیصل، حالا دیگر با حمایت علنی و کامل آمریکایی ها، به کوشش های خود برای سازماندهی بلوک کشورهای اسلامی افزود و به نقاط دورتری مثل اندونزی؛ الجزایر،



کردم که توهم نسبت به ناصریسم و ناسیونالیسم عرب، دارد
افت می کند. من عمیقاً مظنون بودم که هیچ امکانی برای
جهانی کردن جنبش ناصر وجود ندارد، اما هیچ پدیده ای
جز اسلام، این نظریه را نمی پذیرفت. «(69)

شکست اعراب در سال 1967، راه را بر طغیان اسلام
گشود. شکست تحقیرآمیز اعراب، باعث ایجاد پرسش هائی
جدی در مورد آینده جهان عرب شد. این نتیجه، خشمی
گسترده را میان توده های کشورهای درگیر برانگیخت، و
به آشوب ها و آشفتگی های سیاسی انجامید. از طرفی،
بین سال های 1967 و 1970، چندین رژیم عربی به
ناسیونالیسم متکی به چپ گرویدند. حافظ اسد در سوریه به
قدرت رسید، معمر قذافی شاه لیبی را سرنگون کرد،
جعفرنمیری قدرت را در سودان قبضه کرد، حزب
سوسیالیست بعث قدرت را در عراق به دست گرفت و چیزی
نمانده بود که خیزش فلسطینی ها در واقعه سپتامبر سیاه
1970، ملک حسین را در اردن ساقط کند. بعضی از این
رهبران، ناصر را قهرمان و الگوی خود می پنداشتند.
اما ایدئولوژی دیگری بر آن بود تا جانشین الگوی
ناسیونالیسم ناصر شود: اسلامیسیم.

ناتوانی های اعراب در رقابت با اسرائیل و از دست رفتن
قلمرو های بیشتری از اسلام در جنگ شش روزه (شبه
جزیره سینا، غزه، بلندی های جولان و ساحل غربی رود
اردن)، باعث تنش های تازه ای شده بود. دشمنان ناصر،
از جمله اخوان المسلمین، این نتیجه را علیه او به کار می
گرفتند و ناصریسم و سوسیالیسم عرب را مقرر شکست می
دانستند. اینان، شروع کردند به تبلیغ بازگشت به اسلام به
عنوان تنها راه درمان بیماری های عرب. این، همان پیام
فرا زمانی سید جمال الدین اسدآبادی و حسن البنا بود. اما
پس از شکستن یخ های سال 1967، این نظریه و هدف،
باعث خشم میلیون ها عرب شد.

دیوید لانگ، تحلیل گری که با درک درست از واقعیت و
لحنی طعنه آمیز می نوشت، می گوید:

«علی رغم آن که واقعیت کاملاً روشن بود و مولای درزش
نمی رفت، بسیاری از معماران سیاسی ایالات متحده و تحلیل
گران، کمترین درکی از فراهم شدن امکان مجدد طغیان طبیعت
اسلامی ها نداشتند. ما اسلام را نمی دیدیم. ما فقط عربستان
سعودی را می دیدیم. به نظر ما وحدت جهان اسلام (پان
اسلام) تهدیدی استراتژیک نمی آمد. آدم های نابابی بودند که
با مردم جناح چپ و بخصوص با جمال عبدالناصر رفتار
نابابی داشتند. آنان با میانه روها می جنگیدند. به همین
دلیل، حتی با ارزیابی وحدت جهانی اسلام به مثابه تهدیدی
در حال و آینده، فکر نمی کردیم.»

در سال 1970 که دیوید لانگ به عنوان تحلیل گر دایره
اطلاعات و تحقیقات در وزارت امور خارجه کار می کرد،
تاکید کرد که احتمال دارد توان پان اسلام روزی به مجرای
ضد آمریکانیسم بیفتد، اما کسی گوش به حرفش نداد.

«من در سال 1970 در بخش اطلاعات و تحقیقات (INR)
وزارت امور خارجه سعی کردم چیزی در مورد اسلام بنویسم
. اما کسی برای این کار تره هم خرد نکرد. من احساس می
کردم با وجودی که جنگ سال 1967 به اسطوره ای جمال
عبدالناصر لطمه ای جدی زد، هنوز بدنه ای ضد استعمار و
کسانی که بر این امر متمرکز شده اند، دارند تجدید سازمان
می کنند. من می دیدم که نظریه ای متوهم بودن نسبت به
ناسیونالیسم عرب، به شدت در حال افزایش است و نقطه ای
مقابل آن که اسلام گرایی باشد، به طور فزاینده ای دارد
توسعه می یابد، اما کسی متوجه این واقعیت نشد. دیر یا
زود احساس کردم کسانی که نظریه تقویت اسلام و این
اطمینان که این جریان هیچ خطر و تهدیدی را در بر نخواهد
داشت، چسبیده اند. دریافت من این بود که اسلام در آینده ای
تبدیل به آیه ای جدید خواهد شد، اما مقام های بالاتر،
همان تصورات قدیمی را دنبال می کردند. من احساس می



- 51 . نقل شده در کتاب Bass ، صفحه های 103 – 104 .
52 . همان ماخذ ، ص. 43 .
53 . استیفن دوریل ، MI 6 (نیویورک : نشر آزاد ، 2000) ، ص. 680
54 . همان ماخذ ، صفحه های 680 تا 685 .
55 . Howard Teicher & Gayli Radley Teicher .
ستون های دوقلوی توفان صحرا (نیویورک : Morrow William ، 1993) ، ص. 94 .
56 . باس ، ص. 114 .
57 . چارلز فری من ، مصاحبه با مولف ، آوریل 2004 .
58 . یش رین هانتز ، آینده اسلام و غرب 156 های صفحه (1988 ، Westport, conn: Praeger) و 157 .
59 . باس ، ص. 141 .
60 . هولدن و جونز ، ص. 271 .
61 . وزارت اطلاعات سعودی ، سخنرانی های فیصل (مجموعه بدون تاریخ سخنرانی های ملک فیصل) .
62 . همان ماخذ .
63 . همان ماخذ .
64 . هانتز ، ص. 159 .
65 . گولد ، ص. 93 .
66 . دیوید لانگ ، مصاحبه
67 . هولدن و جونز ، ص. 290 .
68 . Sindi .M Abdullah « ملک فیصل و پان اسلامیسیم ، « در کتاب Beling .A Willard ، ملک فیصل و مدرنیزه در عربستان سعودی (لندن : Helm Groom ، 1980) ، ص. 190 .
69 . دیوید لانگ ، مصاحبه

با توجه به خیزش های عراق ، لیبی و سودان که به دست شورشیان افتادند ، هم عربستان سعودی و هم ایالات متحده ، نسبت به ایجاد تغییرات تازه در خاورمیانه نومید شدند . این نومیدی دست کم بازتاب رشد جنبش فلسطین و تاثیر سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) بود. عربستان سعودی به اسلام محافظه کار به عنوان پادزهر ناصریسم متوسل شد و ایالات متحده را هم به دنبال خود کشید . سه سال بعد ، در میانه ی جنگ داخلی معروف به سپتامبر سیاه اردن ، ناصر چشم از جهان فرویست . انور سادات به جای او نشست . یازده سال ریاست جمهوری انور سادات که تکیه بر واشنگتن و ریاض داشت ، موقعیتی امیدوار کننده به وجود آورد . دست اخوان المسلمین به عنوان متحد درجه اول عربستان سعودی باز شد و ضربات سنگینی را به نزدیکان ناصر وارد آورد ، چپ مصر را شدیداً زیر فشار گذاشت ، اخوان المسلمین را پیروزمندانه به قاهره بازگرداند و سرانجام ، مصر را در حیطه ی ایالات متحده و اسرائیل قرار داد . سادات جریان تاریخ را تغییر می داد . با این حال ، به دست اسلامیسیت ها به قتل رسید.

عنوان بعدی

6- شاگرد جادوگر

منابع :

- 44 . Talcott Seeley ، مصاحبه با مولف ، ژوئن 2004
45 . نقل شده در کتاب Warren Bass ، از هر دوستی حمایت کنید (نیویورک : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 2003) ، ص. 77 ، از روابط خارجی ایالات متحده 1963 – 1961 ، جلد 17 ، صفحه های 164 تا 166 .
46 . باس ، ص. 79 .
47 . همان ماخذ ، ص. 53 .
48 . همان ماخذ ، ص. 99 .
49 . همان ماخذ ، ص. 102 .
50 . Seelye . ، مصاحبه

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند . صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک میگذارد .



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"